

انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) عدد (۷۱)

رد گزافه گویی معاندین

جلد ۲

پاسخ به کتاب (سیف القاطع)، به تألیف مدعی علم، محمد جناحی

نویسنده:

دکتر عبد الرزاق الدیراوی

چاپ اول

۱۴۳۳ هـ. ق - ۲۰۱۲ م

نیمه دوم سال ۱۳۹۳ هجری شمسی

جهت اطلاعات بیشتر در مورد دعوت مبارك سيد احمد الحسن عليه السلام

لطفاً از تارنمای ما بازدید فرمایید:

<http://almahdyoon.org>

<http://almahdyoon.co>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جناحی گوید: (اما مناقشه در اصل مسئله و رجوعش به استدلال در روایت، دارای چند امر است که بارزترین آن‌ها، اطلاع یافتن از علم رجال، برتر از علم حدیث و درایه برای تمایز روایات ضعیف و قوی است که بر اساس شفاف‌سازیش، بنیان استدلال میسر خواهد شد به‌خصوص این‌که روایاتی هستند که از تتابع آن‌ها و کشف منابع و مدلولاتشان، نشان می‌دهد که بر دسیسه و انحراف اشاره دارند و با اندکی ملاحظه و تأمل بیشتر، درمی‌یابیم که این کالبدشکافی تنها مختص فقیه بوده و هم‌چنین در تعارض روایات "و چه بسیارند" و اخذ ظاهر یا ظاهرترین آن‌ها، برای شناخت نوع تعارض، رجوع به علم اصول لازم می‌گردد "و این تنها کار فقیه است").

می‌گویم: کسی تو را از ملاحظه‌ی ضعف یا قوت روایت، هرگز منع نکرده است اما بر تو واجب است که در تحقیق خود، روش صحیح را برگزینی اما اعتمادت به علم رجال و ملاحظه‌ی وثاقت این راوی یا آن راوی، یک روش کوتاه‌بینانه است که تو را به منزل مقصود نمی‌رساند.

هدف تتابع احوال راویان تو را به این نتیجه سوق می‌دهد که: این راوی یا آن راوی، عادل یا غیر عادل است و در نتیجه‌ی دوم: سند این روایت یا آن راویان همه یا برخی از آن‌ها، عادل‌اند یا همه غیر عادل‌اند؛ اما این نتیجه، مدنظر تو نیست. تو این روش را به‌عنوان راهی برای رسیدن به نتیجه برگزیدی و آن، این‌که این روایت صحیح‌الصدور است یا خیر. سیاق گفتار این نتیجه معلوم است، مبنی بر این‌که راویان این روایت همه یا برخی ثقه هستند یا نیستند را به همراه ندارد. همان‌طوری که معلوم بوده ممکن است از یاد برد یا نسبت به آن دچار سهو شود و... الخ و ممکن است در آخر هم از رساندن مضمون صحیح روایت، دچار خطا شود و هم‌چنین ممکن است شخص دروغ‌گو (کسی که به‌دروغ شهرت داشته)، راستی و حقیقت را بر زبان براند.

و اما گفته‌ی تو: این کار فقیه است.

می‌گویم: به‌طور اجمالی، صحیح است جز این‌که مستلزم برخی شفاف‌سازی می‌باشد. به‌راستی در زمانی بر سر می‌بریم که بر عقول مردم می‌خندید و آنان را سبک‌مغز می‌دانید و قانعشان می‌کنید که در شناخت روایات صحیح از غیر صحیح و منحرف، عاجزند و فقها در آن کار، به تلاش علمای پیشین و به‌خصوص محدثینی که روایات را غربال و گلچین کرده و در

موسوعات حدیثی تدوین نمودند، اعتماد می‌کنند. ولی فهم و شناخت روایات و محتوایشان بر بسیاری از مردم چنان که گمان می‌کنند، سخت نیست.

اگر بگوییم: احتمال می‌رود که مردم در شناختش دچار اشتباه شوند.

می‌گوییم: علی‌رغم وجود مبالغه در آن، خطای حاصل حتی از طرف کسانی که خود را فقها می‌نامند و به سبب اجتهاد و اعتقاداتشان که هیچ راه‌گریزی از آنها برای خود باقی نگذارند در صدها اشتباه و خطا افتادند و اگر مجال را برای غیر می‌گذاشتند شاید در آن فروغی‌رفتند. لذا تلاش برای در قیدوبند کردن مسئله و انحصارش به فقیه، به عبارت دیگر یعنی استحمار مردم و پلمپ کردن عقولشان است تا فقیهان در هنگام خطا از عدم هرگونه نقد علمی توسط دیگران مطمئن گردند تا عورت علمی‌شان رسوا نگردد.

همانا ائمه (علیهم‌السلام) برای شناخت روایات صحیح از ناصحیح یک قانون و ضوابط قراردادند و هرگز نفرمودند که شناخت آن ضوابط تنها منحصر به فقیه است و لا غیر.

و مقصود از فقیه در این‌جا، متبحر و متحقق در روایات اهل‌بیت (علیهم‌السلام) می‌باشد نه کسی که سرخود کار می‌کند، هم‌چون برخی اصولین که از چنین منهج رجالی دم می‌زنند.

به‌عنوان مثال مسئله تعارض را گفتند و اضافه می‌کنیم که حل تعارض مستلزم به کارگیری نظریات در علم اصول عقلی نیست و اهل‌بیت (علیهم‌السلام) قواعد کافی و وافیه در شناخت حدیث صحیح و راه‌حل تعارض‌ها قراردادند و شاید مشهورترین این روایات، روایت عمر بن حنظله می‌باشد که سه تن از ائمه حدیث و غیرشان روایت کردند و شیخ کلینی در باب اختلاف حدیث با استناد از عمر بن حنظله روایت می‌کند: (عُمَرُ بْنُ حَنْظَلَةَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (علیه‌السلام) -

عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا بَيْنَهُمَا مُنَازَعَةٌ فِي دَيْنٍ أَوْ مِيرَاثٍ فَتَحَاكَمَا إِلَى السُّلْطَانِ وَإِلَى الْقَضَاةِ أَوْ يَحِلُّ ذَلِكَ قَالَ مَنْ تَحَاكَمَ إِلَيْهِمْ فِي حَقٍّ أَوْ بَاطِلٍ فَإِنَّمَا تَحَاكَمَ إِلَى الطَّاعُوتِ وَ مَا يَحْكُمُ لَهُ فَإِنَّمَا يَأْخُذُ سُحْتًا وَإِنْ كَانَ حَقًّا ثَابِتًا لِأَنَّهُ أَخَذَهُ بِحُكْمِ الطَّاعُوتِ وَ قَدْ أَمَرَ اللَّهُ أَنْ يُكْفَرَ بِهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاعُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يُكْفَرُوا بِهِ قُلْتُ فَكَيْفَ يَصْنَعَانِ قَالَ يَنْظُرَانِ إِلَى مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضَوْا بِهِ حَكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَحَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَ عَلَيْنَا رَدٌّ وَ الرَّادُّ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَى حَدِّ الشِّرْكِ بِاللَّهِ قُلْتُ فَإِنْ كَانَ كُلُّ

رَجُلٍ اخْتَارَ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِنَا فَرَضِيًّا أَنْ يَكُونَ النَّاطِرِينَ فِي حَقِّهِمَا وَ اخْتَلَفَا فِيمَا حَكَمَا وَ كِلَاهُمَا اخْتَلَفَا فِي حَدِيثِكُمْ- قَالَ الْحُكْمُ مَا حَكَمَ بِهِ أَعْدَلُهُمَا وَ أَفْقَهُهُمَا وَ أَصْدَقُهُمَا فِي الْحَدِيثِ وَ أَوْرَعُهُمَا وَ لَا يَلْتَفِتُ إِلَى مَا يَحْكُمُ بِهِ الْآخِرُ قَالَ قُلْتُ فَإِنَّهُمَا عَدْلَانِ مَرْضِيَّانِ عِنْدَ أَصْحَابِنَا لَا يُفْضَلُ وَاحِدٌ مِنْهُمَا عَلَى الْآخِرِ قَالَ فَقَالَ يُنْظَرُ إِلَى مَا كَانَ مِنْ رِوَايَتِهِمْ عَنَّا فِي ذَلِكَ الَّذِي حَكَمَا بِهِ الْمُجْمَعُ عَلَيْهِ مِنْ أَصْحَابِكَ فَيُؤْخَذُ بِهِ مِنْ حُكْمِنَا وَ يُتْرَكُ الشَّاذُّ الَّذِي لَيْسَ بِمَشْهُورٍ عِنْدَ أَصْحَابِكَ فَإِنَّ الْمُجْمَعُ عَلَيْهِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَ إِنَّمَا الْأُمُورُ ثَلَاثَةٌ أَمْرٌ بَيْنَ رُشْدِهِ فَيَتَّبَعُ وَ أَمْرٌ بَيْنَ غِيهِ فَيَحْتَنِبُ وَ أَمْرٌ مُشْكِلٌ يُرَدُّ عِلْمُهُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى رَسُولِهِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص حَلَالٌ بَيْنَ وَ حَرَامٌ بَيْنَ وَ شُبُهَاتٌ بَيْنَ ذَلِكَ فَمَنْ تَرَكَ الشُّبُهَاتِ نَجَا مِنَ الْمُحَرَّمَاتِ وَ مَنْ أَخَذَ بِالشُّبُهَاتِ ارْتَكَبَ الْمُحَرَّمَاتِ وَ هَلَكَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ قُلْتُ فَإِنَّ كَانَ الْخَبْرَانِ عِنْدَكُمَا مَشْهُورَيْنِ قَدْ رَوَاهُمَا الثِّقَاتُ عَنْكُمْ قَالَ يُنْظَرُ فَمَا وَافَقَ حُكْمُهُ حُكْمَ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ خَالَفَ الْعَامَّةَ فَيُؤْخَذُ بِهِ وَ يُتْرَكُ مَا خَالَفَ حُكْمُهُ حُكْمَ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ وَافَقَ الْعَامَّةَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ الْفَقِيهَانِ عَرَفَا حُكْمَهُ مِنَ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ وَجَدْنَا أَحَدَ الْخَبْرَيْنِ مُوَافِقًا لِلْعَامَّةِ وَ الْآخَرَ مُخَالَفًا لَهُمْ بِأَيِّ الْخَبْرَيْنِ يُؤْخَذُ قَالَ مَا خَالَفَ الْعَامَّةَ فِيهِ الرَّشَادُ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَإِنَّ وَافَقَهُمَا الْخَبْرَانِ جَمِيعًا قَالَ يُنْظَرُ إِلَى مَا هُمْ إِلَيْهِ أَمِيلٌ حُكَامُهُمْ وَ قَضَائُهُمْ فَيُتْرَكُ وَ يُؤْخَذُ بِالْآخِرِ قُلْتُ فَإِنَّ وَافَقَ حُكَامُهُمُ الْخَبْرَيْنِ جَمِيعًا قَالَ إِذَا كَانَ ذَلِكَ فَأَرْجِهْ حَتَّى تَلْقَى إِمَامَكَ فَإِنَّ الْوُقُوفَ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ خَيْرٌ مِنَ الْإِقْتِحَامِ فِي الْهَلَكَاتِ، (عمر بن حنظله گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: اگر دو مرد از هم‌مذهبان ما درباره دین یا ارث باهم اختلاف داشته باشند و به نزد سلطان وقت یا قاضیان معروف به محاکمه روند، آیا حلال است این کار؟ فرمود: هر که به حق یا ناحق نزد آنها به محاکمه رود پیش طاغوت به محاکمه رفته با اینکه خدا فرمان داده به طاغوت کفر ورزند و پشت کنند، خدای تعالی فرماید: «می‌خواهند پیش طاغوت به محاکمه روند با این که دستور دارند بدان کافر باشند» عرض کردم: پس چه کنند؟ فرمود: رجوع کنند به یکی از شماها که حدیث ما را روایت کند و در حلال و حرام ما نظر دارد و احکام ما را می‌داند و به حکمیت او راضی شوند که او را حاکم شماها مقرر ساختم و اگر طبق حکم ما قضاوت کند و از او نپذیرد، همانا حکم ما را سبک شمرده و ما را رد کرده و کسی که ما را رد کند، خدا را رد کرده است. گفتم: اگر هر کدام شخصی را حکم ساخت و راضی شدند که آن دو شخصی ناظر در حق آنها باشند و آن دو حکم مختلف دادند و هر دو حدیث از شما دارند و حدیث‌ها مختلف

هستند؟ فرمود: حکم آن کسی درست است که عادل تر و فقیه تر و در نقل حدیث راستگوتر و با تقوی تر است و به حکم آن دیگری توجه نشود. گفتم: هر دو در نظر اصحاب ما عادل اند و پیش شیعه رضایت بخشدند و بر هم برتری و مزیتی ندارند. فرمود: به آن روایتی توجه شود که از ما نقل شده و مدرک حکم آنها است، به هر کدام از دو روایت که مورد اتفاق شیعه است عمل شود و آن روایت شاذ و غیر معروف نزد شیعه ترك شود، زیرا در روایت مورد اتفاق تردیدی نیست و همانا امور بر سه گونه است: امری که روشن است درست و حق است، باید پیروی شود؛ و امری که معلوم است ناحق است و گمراهی است باید از آن اجتناب شود؛ و امر مشکلی که باید به خدا و رسولش برگردد، رسول خدا ﷺ فرمود: حلالی است روشن و حرامی است روشن و در بین این امور مشتبهی هم هست، هر که مورد شبهه را ترك کرد، از محرمات نجات یافته و هر که بدان اخذ کرد و در نتیجه مرتکب حرام شود و ندانسته هلاک گردد. گفتم: اگر هر دو روایت از شما مشهورند و رجال موثق هر دو را نقل کردند از قول شما؟ فرمود: توجه شود هر کدام با قرآن و سنت موافق است و با عامه مخالف است بدان عمل شود و آن که حکمش برخلاف قرآن و سنت و موافق عامه است ترك شود. گفتم: قربانت، اگر دو تن فقیه حکم، هر دو حکم خود را موافق کتاب و سنت تشخیص دهند ولی یکی از دو خبر مدرک حکم موافق عامه است و دیگری مخالف عامه به کدام از دو خبر عمل شود؟ فرمود: آنکه مخالف عامه است مایه رشد و هدایت است. عرض کردم: قربانت، اگر هر دو خبر موافق عامه هستند (یعنی هر کدام موافق یکی از مذاهب عامه است)؟ فرمود: توجه شود هر کدام بیشتر مورد میل حکام و قضات اند ترك شود و به دیگری عمل شود. گفتم: اگر هر دو از این نظر برابر باشند و مورد میل حکام باشند؟ فرمود: اگر چنین باشد، باید صبر کنی تا حضور امام برسی زیرا توقف در مورد شبهات بهتر از افتادن در هلاکت است.^(۱) و دیگر روایات بسیار.

و می گوید: (و در این باب، مهم ترین این روایات را عرضه خواهیم کرد و آن روایات مهدیین هستند (باوجود این که تمام روایاتشان ضعیف بوده) و از نظر سند و دلالت ان شاء الله مورد مناقشه خواهیم داد و زیر هر اسم ضعیف یا وثاقتش در کتب رجال به ثبت نرسیده، خط

می‌کشم).

می‌گویم: و این مجموعه از احادیث، به مسلک فقهای آخرالزمان در خصوص تحقیق اسناد روایات و برای رساندنشان - البته به زعمشان - به منابع خاتمه می‌دهد و یکی از برادران انصار به تحقیق بالغ اسنادش برای اتمام حجت بر پیروان منهج تحقیق سندی، اقدام کرده است. (خداوند به او توفیق دهد).

محمد بن یحیی از احمد بن محمد از ابن محبوب از جمیل بن صالح از عبیده بن حذاء گوید: از امام باقر (علیه السلام) شنیدم که فرمودند: (والله إن أحب أصحابي إليّ أروعهم وأفقههم وأكتمهم لحدیثنا وان أسوأهم عندي حالاً وأمقتهم الذي إذا سمع الحديث ينسب إلینا ویروی عنا فلم یعقله اثنأز منه وجحده وكفر من دان به وهو لا یدري لعل الحديث من عندنا خرج وإلینا أسند فیکون یدلک خارجاً عن ولایتنا)، (به خدا سوگند که عزیزترین اصحاب نزد من، پرهیزکارترین آنها و فقیه‌ترین و رازدارترین آنان نسبت به احادیث ما هستند و بدترین آنان نزد من کسانی هستند که هرگاه حدیثی بشنوند که به ما نسبت داده می‌شود و از ما روایت می‌شود، پس بدون آنکه بیندیشد از آن بیزاری می‌جوید و آن را انکار می‌کند و آن کس را که به آن عمل نماید، کافر می‌خواند در حالی که نمی‌داند شاید این حدیث از ما صادر شده باشد و سندش از ما باشد پس به سبب این عملش از ولایت ما خارج می‌گردد).^(۱)

۱ - محمد بن یحیی عطار قمی:

نجاشی در رجالش ص ۳۵۳ شماره ۹۴۶ در مورد او می‌گوید: (محمد بن یحیی ابوجعفر عطار قمی از اصحاب ما در زمانش بوده، ثقه، دقیق، صاحب احادیث و کتب بسیار دارد از جمله: کتاب مقتل حسین (علیه السلام) و کتاب النوادر، عده‌ای از اصحاب ما از فرزندش احمد از پدرش از کتب پدرش به ما خبر رسیده است).

۲ - احمد بن محمد بن عیسی اشعری:

شیخ طوسی در فهرست ص ۶۸ گوید: (... شیخ قم، وجه (صاحب شخصیت) و فقه او

۱. بحار الأنوار: ج ۲ ص ۱۸۶، الکافی: ج ۲ ص ۲۲۳، مختصر بصائر الدرجات: ص ۹۸، مسائل الشيعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۸۷، مستدرک الوسائل: ج ۱ ص ۸۰.

غیرقابل دفع است...).

و علامه حلی در خلاصه الأقوال ص ۶۱ گوید: (و ابوجعفر شیخ قم، وجه (صاحب شخصیت) و فقه او غیرقابل دفع است و هم‌چنین رئیسی بود که در آن سلطنت می‌کرد و با امام رضا (علیه السلام) و ابوجعفر ثانی و ابا الحسن عسکری (علیه السلام) ملاقات داشته، ثقه و صاحب کتبی است که در کتاب بزرگ ذکر کردیم).

و محقق خوئی در معجم خود می‌گوید: (احمد بن محمد ابوجعفر، احمد بن محمد بن عیسی، احمد بن محمد بن عیسی اشعری، از حسین بن سعید روایت شده... تا آنجا که می‌گوید: می‌گویم: او احمد بن محمد بن عیسی اشعری آتی است... تا آنجا که گوید: ۹۰۲ - احمد بن محمد بن عیسی اشعری قمی، احمد بن محمد بن عیسی اشعری، احمد بن محمد بن عیسی بن عبدالله اشعری، ثقه و دارنده‌ی کتب می‌باشد و شیخ در رجال او را در ضمیره‌ی اصحاب رضا (علیه السلام) و عده‌ای از اصحاب جواد (علیه السلام) ذکر کرده و گوید: احمد بن محمد بن عیسی اشعری از اصحاب امام رضا و از اصحاب هادی (علیه السلام) است؛ و نجاشی: احمد بن محمد بن عبدالله بن سعد بن مالک بن احوص بن سائب بن مالک بن عامر اشعری از بنی ذخران بن عوف ابن جماهر و ابن اشعر، مُکنی به ابا جعفر است).^(۱)

۳- حسن بن محبوب:

شیخ طوسی در فهرست ص ۹۶ شماره ۱۶۲ گوید: (حسن بن محبوب سراد و به زراد گفته می‌شود، مُکنی به ابوعلی است در نسل خود مولی، کوفی، ثقه بود و از امام رضا (علیه السلام) روایت کرده و از شصت رجال از اصحاب امام صادق (علیه السلام) نیز روایت کرده، شیخ جلیل‌القدر و از چهار ستون عصر خود به شمار می‌آمد).

۴- جمیل بن صالح:

نجاشی در رجال خود ص ۱۲۷ شماره ۳۲۹ گوید: (جمیل بن صالح اسدی، ثقه، دقیق، راوی امام صادق و امام رضا (علیه السلام) بوده است).

۵- ابوعبیده حذاء:

۱. معجم رجال الحدیث - للسیّد خوئی: ج ۳ ص ۹، ۸۵.

نجاشی در رجال خود ص ۱۷۰ شماره ۴۴۹ گوید: (زیاد بن عیسی ابوعبیده حذاء کوفی، ثقه بوده و از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت کرده... و در زمان حیات امام صادق علیه السلام وفات می‌یابد).

- حدثنا أحمد بن محمد بن عیسی، عن الحسين بن سعید و محمد بن خالد البرقي، عن عبد الله بن جندب، عن سفیان بن السمط، قال: (قلت لأبي عبد الله عليه السلام: جعلت فداك، يأتينا الرجل من قبلكم يعرف بالكذب فيحدث بالحديث فنستبشعه. فقال ابوعبد الله عليه السلام: يقول لك إني قلت الليل إنه نهار والنهار إنه ليل؟ قلت: لا، قال: فإن قال لك هذا إني قلته فلا تكذب به فإنك إنما تكذبي).

احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن سعید و محمد بن خالد برقی از عبدالله بن جندب از سفیان بن سمط گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایتان شوم ای مولایم، ممکن است مردی که به دروغگوئی معروف باشد از سوی شما خبری آورد و او را تکذیب کنیم؟ حضرت فرمودند: به تو می‌گویند: من گفتم که شب روز است و روز شب است؟ عرض کردم: خیر فرمودند: اگر چنین گفته‌ای به تو گفت او را تکذیب نکن چراکه مرا تکذیب کرده‌ای).^(۱)

۱- احمد بن محمد بن عیسی:

شیخ طوسی در فهرست ص ۶۸ گوید: (... شیخ قم، وجه (صاحب شخصیت) و فقه او غیرقابل دفع است...).

و علامه حلّی در خلاصة الأقوال ص ۶۱ گوید: (و ابوجعفر شیخ قم، وجه (صاحب شخصیت) و فقه او غیرقابل دفع است و هم‌چنین رئیسی بود که در آن سلطنت می‌کرد و با امام رضا علیه السلام و ابوجعفر ثانی و ابا الحسن عسکری علیهما السلام ملاقات داشته، ثقه و صاحب کتبی است که در کتاب بزرگ ذکر کردیم).

۲- حسین بن سعید:

طوسی او را در رجال خود ص ۳۵۵ موثق دانسته و گوید: (... صاحب تصنیف‌های

۱. مختصر بصائر درجات- الحسین بن سلیمان حلّی ص ۷۶، بحار ج ۲، ص ۲۱۱.

اهوازی و ثقه است).

و شیخ طوسی نیز در فهرست خود گوید: (... ثقه است، از امام رضا و ابوجعفر ثانی و ابی الحسن سوم (علیه السلام) روایت کرده... و دارای سی جلد کتاب است و ذکرشده که احمد بن محمد بن عیسی از او روایت کرده است).

و علامه حلّی در خلاصه الأقوال ص ۱۱۴ را ثقه دانسته: (ثقه، دقیق، جلیل القدر).

و در اسناد کتاب کامل الزیارات ص ۴۷ و ص ۱۲۸ و غیر روایت شده.

و در اسناد تفسیر قمی ج ۱ ص ۱۰۷ و غیره روایت شده.

۳- محمد بن خالد برقی:

شیخ طوسی در رجال خود ص ۳۶۳ او را ثقه دانسته و گوید: (ثقه و از اصحاب امام رضا

(علیه السلام) است).

و در اسناد کامل الزیارات ص ۳۵۲ و ۳۱۹-۳۱۸ و غیره ذکرشده و محقق خوئی در معجم

ج ۱۷ ص ۶۹ در مورد او گوید: (در اسناد تفسیر قمی، فرموده‌ی خداوند متعال: ﴿فَقَدْ آتَيْنَا

آلِ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا﴾، (در حقیقت ما به خاندان ابراهیم کتاب و

حکمت دادیم و به آنان ملکی بزرگ بخشیدیم).^(۱) واقع بوده و هم‌چنین در کامل الزیارات باب

اول، در ثواب زیارت رسول ﷺ و امام حسین (علیه السلام).

۴- عبدالله بن جندب:

طوسی در رجال خود ص ۳۴۰ در مورد او گوید: (عربی، کوفی و ثقه است).

و علامه حلّی او را ثقه دانسته و بسیار مورد مدح قرار داده. لطفاً به خلاصه الأقوال ص

۱۹۳ مراجعه شود.

۵- سفیان بن سمط:

شیخ طوسی در رجال خود ص ۲۲۰ در مورد او گوید: (بجلی، کوفی و مستند است).

و محقق داماد در خصوص کلام طوسی می‌گوید: (و از آن، جلال و بزرگی‌اش مستفاد

می‌شود همان‌طور که بر متبحر پنهان نبوده).^(۲)

۱. النساء: ۵۴.

۲. اثنا عشر رسالة: ج ۷ ص ۲۸.

و او از مشایخ ابن عمر است که از احدی جز ثقه روایت نمی‌کنند، به کتاب کافی ج ۶ ص ۵۰۴ مراجعه شود؛ و همچنین از مشایخ احمد بن محمد بن ابی‌نصر بیزنطی ست به کافی کلینی ج ۲ ص ۳۸۰ مراجعه شود و عبدالله بن جنذب از ثقگی او بسیار نقل کرده و این قرینه‌ی واضحی بر وثاقتش بوده همان‌طوری که بر خواننده مخفی نیست.

- صفار: حدثنا محمد بن الحسين، عن محمد بن إسماعيل، عن حمزة بن بزيع، عن علي السناني، عن أبي الحسن عليه السلام أنه كتب إليه في رسالة: (ولا تقل لما بلغك عنا أو نسب إلينا هذا باطل وإن كنت تعرفه خلافة فإنك لا تدري لم قلنا وعلى أي وجه وصفة).

۲- صفار: محمد بن حسين از محمد بن اسماعيل از حمزه بن بزيع از علي سناني از ابوالحسن عليه السلام نقل می‌کنند که حضرت در نامه خویش نوشتند: (در مورد حدیثی که از ما به شما برسد و یا به ما نسبت داده شود نگوید باطل است درحالی که تو خلاف آن را می‌دانی؛ زیرا تو نمی‌دانی که ما برای چه این سخن را گفتیم و از طرف دیگر تو نمی‌دانی بر چه وجهی این سخن را گفته‌ایم).^(۱)

۱- صفار:

نجاشی و غیره، او را ثقه دانسته‌اند.

۲- محمد بن حسین:

نجاشی در ص ۳۳۴ و همچنین شیخ طوسی در رجال خود ص ۷۹ و ص ۳۹۱ ثقه دانسته‌اند و در اسناد کتاب کامل الزیارات ص ۶۳ و ص ۴۷ و ص ۲۱۰ واقع است.

۳- محمد بن اسماعیل بن بزيع:

نجاشی در ص ۳۳۰ شماره ۸۹۳ ثقه دانسته و علامه حلی یکی از طُرُق او را صحیح دانسته و در کتاب مختلف الشیعة ج ۴ ث ۱۷۰ در مورد او گفته: (ثقه، صحیح، کوفی...).

۴- حمزه بن بزيع:

علامه حلی در خلاصة الأقوال ص ۱۲۱ او را ثقه دانسته و بقیه گفتند که او واقفی است و مادامی که در نقل حدیث، ثقه بوده، این امر اعتماد به او را خدشه‌دار نمی‌کند همان‌طور که ائمه عليهم السلام و علمای رجال به آن سفارش کردند.

۱. بصائر الدرجات- محمد بن الحسن الصفار: ص ۵۵۸، الکافی: ج ۸ ص ۲۵، بحار الأنوار: ج ۲ ص ۲۰۹.

۵- علی سائی:

او علی بن سوید سائی است؛ زیرا او همان شخصی است که به امام رضا (علیه السلام) نامه نوشت و این حدیث را در پاسخ نامه‌اش دریافت کرد و شیخ طوسی در رجال خود ص ۳۵۹ شماره ۵۳۲۰ ثقه دانسته و محقق خوئی در معجم رجال حدیث ج ۱۳ ص ۵۸ شماره ۸۲۰۲ و ثاقبش را ذکر کرده است.

- احمد بن محمد بن خالد البرقی عن محمد بن إسماعیل، عن جعفر بن بشیر، عن أبي بصیر، عن أبي جعفر (علیه السلام) أو عن أبي عبدالله (علیه السلام)، قال: (لا تكذبوا الحديث إذا أتاكم به مرجئ ولا قدری ولا حروری ينسبه إلینا فإنكم لا تدرن لعله شيء من الحق فيكذب الله فوق عرشه).

احمد بن محمد بن خالد برقی از محمد بن اسماعیل از جعفر بن بشیر از ابی بصیر از امام باقر یا امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند که فرمودند: (حدیثی که مرجی، قدری و یا حروری به‌سوی شما می‌آورد و به ما نسبت می‌دهد را تکذیب نکنید درحالی که نمی‌دانید شاید در آن حق باشد و این چنین خداوند را بر بلندای عرشش تکذیب می‌کنید).^(۱)

۱- احمد بن محمد بن خالد برقی:

نجاشی گوید: (به تنهایی ثقه است از ضعفاء روایت می‌کند و به مرسلها اعتماد کرده و کتاب‌هایی تصنیف کرده از جمله محاسن...) و راوی ضعفاء بودن به این حدیث ضرری نمی‌رساند؛ زیرا محمد بن اسماعیل از او روایت کرده درحالی که ثقه بوده و طوسی همان چیزی را ذکر کرده که نجاشی ذکر کرده، فهرست ص ۶۲ و محقق خوئی در معجم ج ۲ ص ۱۵ شماره ۳۸۳ ذکر کرده: (در اسناد تفسیر قمی، در تفسیر فرموده‌ی خداوند متعال: ﴿حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ﴾، (حورانی پرده‌نشین در [دل] خیمه‌ها).^(۲) واقع است و هم‌چنین در اسناد کامل الزیارات اثر ابن قولویه ص ۱۶۴ شماره ۲۱۰ و ص ۲۵۶ شماره ۳۸۴ و ص ۵۳۵ شماره ۸۲۳ واقع بوده.

۱. المحاسن - لأحمد بن محمد بن خالد البرقي: ج ۱ ص ۲۳۰، علل الشرائع: ج ۲ ص ۳۹۵.

۲. الرحمن: ۷۲.

۲- محمد بن اسماعیل بن بزغ:

نجاشی در ص ۳۳۰ گوید: (از صالحان طائفه و با ثقه‌ترینشان، بسیار عامل و صاحب کتب بوده از جمله کتاب ثواب الحج... و محمد بن عمرو کشی گوید: محمد بن اسماعیل بن بزغ از رجال ابی حسن موسی بوده و ابو جعفر ثانی (علیه السلام) را درک کرده)؛ و طوسی در رجال خود ص ۳۶۴ گوید: (ثقه، صحیح، کوفی...).

۳- جعفر بن بشیر:

نجاشی در ص ۱۱۹ گوید: (ابو محمد بجلی و شاء از زُهاد، عابدان و ناسکان اصحاب ما و ثقه بوده و در کوفه مسجدی از برای اوست که در نسل او تا به امروز باقی مانده و من و بسیاری از اصحاب ما هرگاه وارد کوفه می‌شدیم همراه او در مساجدی که در آنها میل به نماز خواندن داشت، نماز می‌خواندیم و جعفر رحمته الله در سال ۲۰۸ وفات یافت، ابو عباس بن نوح می‌گفت که او مُلقب به فححة العلم بود و از ثقه‌ها روایت می‌کرد و آنان از او نیز روایت می‌کردند...) و طوسی در فهرست ص ۹۲ گوید: (بجلی، ثقه، جلیل‌القدر...) و در اسناد کامل الزیارات ص ۴۵ و ص ۶۶ و ۱۸۳ و غیره و هم‌چنین در تفسیر قمی ج ۲ ص ۲۵۶ واقع است بلکه گفته شده فقط از ثقات روایت می‌کرد، لطفاً به معجم خوئی ج ۱ ص ۶۸ مراجعه شود.

۴- ابو حصین اسدی و نامش زهر بن عبدالله اسدی است:

نجاشی در ص ۱۶۷ گوید: (زهر بن عبدالله اسدی، ثقه بوده و از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت کرده و صاحب کتاب است...) و علامه حلی در خلاصة الأقوال ص ۱۵۳ گوید: (زهر بن عبدالله اسدی، ثقه و از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت کرده است).

۵- ابو بصیر:

از هرگونه تعریف و تجمید در وثاقت، بی‌نیاز است.

و برای اختصار، برخی روایات بدون تعرض به تحقیق اسنادی را ذکر خواهم کرد؛ زیرا آنچه در علم درایه صحیح بوده این است که: اگر خبر، موافق اخبار صحیح بوده به آن اعتماد می‌شود حتی اگر دارای سند ضعیف یا اصلاً بدون سند باشد و این‌چنین تمام روایات موافق با روایات پیشین که صحت سندشان به اثبات رسیده، برگرفته می‌شوند بلکه موضوعی که ما از خلال تواتر روایات و صحتشان، در صدد ارتقای آن به مراحل قطع و یقین هستیم ممکن نیست احدی در علم درایت چنین روایاتی ردّ یا در آنها تشکیک شود جز معاندینی که بدون دلیل،

بحث و مجادله می کنند.

رسول الله ﷺ فرمودند: (مَنْ رَدَّ حَدِيثًا بَلَّغَهُ عَنِّي فَأَنَا مُخَاصِمُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَإِذَا بَلَغَكُمْ عَنِّي حَدِيثٌ لَمْ تَعْرِفُوا فَقُولُوا: اللَّهُ أَعْلَمُ)، (هر کس حدیثی از من به او برسد و آن را انکار کند، در روز رستاخیز من دشمن او خواهم بود. پس هرگاه حدیثی از من به شما رسید که معنایش را نفهمیدید، بگویید: خدا بهتر می داند).^(۱)

رسول الله ﷺ فرمودند: (مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مَعْتَمِدًا أورد شيئاً أمرت به فليتبوأ بيتاً في جهنم)، (هر کس عمدتاً به دروغ چیزی روایت کند که من به آن امر کردم، در خانه‌ای در جهنم مسکن می گزیند).^(۲)

و امام باقر (علیه السلام) فرمودند: (يا جَابِرُ، حَدِيثُنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ، أَمْرٌ ذَكْوَانٌ وَعَرٌّ أَجْرَدٌ، لَا يَحْتَمِلُهُ وَاللَّهِ إِلَّا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ مُؤْمِنٌ مُمْتَحَنٌ. فَإِذَا وَرَدَ عَلَيْكَ يَا جَابِرُ، شَيْءٌ مِنْ أَمْرِنَا، فَلَانَ لَهُ قَلْبُكَ، فَاحْمَدِ اللَّهَ وَ إِنْ أَنْكَرْتَهُ، فَرَدَّهُ إِلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ لَا تَقُلْ كَيْفَ جَاءَ هَذَا وَ كَيْفَ كَانَ وَ كَيْفَ هُوَ. فَإِنَّ هَذَا وَ اللَّهُ الشِّرْكَ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ)، (ای جابر، سخن ما سخت، سخت شده، همانند سنگ صاف و بدون ریش و شعله‌ور، سخت و صیقل؛ آن را تحمل نیاورد جز فرشته‌ای مقرب یا پیغمبری مرسل یا بنده‌ای که خدا دلش را به ایمان آزموده است. پس هرگاه چیزی از امر ما بر تو ارائه شد و قلب تو آن را قبول کرد، سپاس خدا را بگویی و حتی اگر آن را انکار کردی، آن را به ما واگذار کن و نگو چه طور چنین چیزی می شود؛ چراکه به خدا قسم چنین چیزی، شرک به خداست).^(۳)

و امام صادق (علیه السلام) فرمودند: (ما على أحدكم إذا بلغه عنا حديث لم يعط معرفته أن يقول القول قولهم فيكون قد آمن بسرنا وعلانيتنا)، (هر کس از شما که حدیثی از ما به سوی او ابلاغ شود و بدون این که آن را درک و فهم کند، بگوید: قول، قولشان است (قولشان حق است) همانند کسی است که به آشکار و نهان ما ایمان آورده باشد).^(۴)

ملاحظه: قانون عام نزد اهل بیت (علیهم السلام)، عدم ردّ احادیث به هر سبب می باشد و این همان

۱. بحار الأنوار: ج ۲ ص ۲۱۲.

۲. بحار الأنوار: ج ۲ ص ۲۱۲.

۳. بحار الأنوار: ج ۲ ص ۲۰۸.

۴. مختصر بصائر الدرجات - للحسن بن سليمان الحلبي: ص ۷۶.

ضابطه‌ی عام است و در هنگام تعارض، ضوابط چنین بوده:

- اگر حدیث متعارض با مسلمات کتاب و سنت باشد، ترک می‌شود.

امام باقر (علیه السلام) فرمودند: رسول الله ﷺ در حجت الوداع فرمودند: (فإذا أتاكم الحدیث فاعرضوه علی کتاب الله وسنتی فما وافق کتاب الله وسنتی فخذوا به وما خالف کتاب الله وسنتی فلا تأخذوا به...)، (هرگاه حدیثی به سوی شما آمد آن را به کتاب خدا و سنتم عرضه بدارید پس اگر موافقشان بوده آن را بگیرید و اگر با کتاب خدا و سنتم مخالف بود آن را برنگیرید).^(۱)

- اگر روایات شیعه با روایات عامه، دچار تعارض شوند، روایاتی که از طرق شیعه اخذ شده‌اند، برگرفته شوند.

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: (... دَعُوا مَا وَافَقَ الْقَوْمَ فَإِنَّ الرُّشْدَ فِي خِلَافِهِمْ)، (هرکدام مخالف با عامه است آن را بگیر، هرکدام موافق است آن را رها کن و درستی در مخالف آن‌هاست).^(۲)

- مثلاً اگر حدیثی از امام صادق (علیه السلام) روایت شود و بار دیگر نیز از امام صادق (علیه السلام) روایت شود که با حدیث اول در حالت عدم شناختمان به اول و دوم در تضاد باشد و این که ندانیم کدام را بگیریم همان‌طوری که از امام صادق (علیه السلام) روایت شده آن هنگام که در مورد تعارض اخبار و برگرفتن کدام یک واجب‌تر است، پرسیده شد، حضرت فرمودند: (... فبأيهما أخذتم من باب التسليم وسعكم)، (و هرکدام را که از باب تسلیم برگرفتید شما را کافی است).^(۳)

اگر حدیثی از امام صادق (علیه السلام) روایت شد و حدیث دیگر نیز از ایشان ولی معارض با اول روایت شود و ما متقدم را از متأخر شناختیم، متأخر را برمی‌گیریم.
روایت امام صادق (علیه السلام): (أرایت لوحدتک بحدیث العام ثم جئتني من قابلٍ فحدتک بخلافه

۱. بحار الأنوار: ج ۲ ص ۲۲۵.

۲. الکافی: ج ۱ ص ۲۳.

۳. الکافی: ج ۱ ص ۲۳.

بأيهما كنت تأخذ؟ قال: قلت: كنت آخذ بالأخير، فقال: رحمك الله، (اگر امسال برای تو حدیثی را بیان کنم، سپس سال آینده که نزد من آمدی حدیث دیگری بازگو کنم که — از لحاظ محتوا — برخلاف حدیث قبل باشد، به کدام یک عمل خواهی کرد؟ راوی عرض کرد: به حدیث آخری عمل خواهم کرد، حضرت فرمود: خداوند تو را رحمت کند).^(۱)

— مثلاً اگر حدیثی از امام صادق (علیه السلام) وارد شد و حدیث دیگر از امام مهدی (علیه السلام) روایت شود، حدیث دومی یعنی متأخر را برمی گیریم.

از امام صادق (علیه السلام) پرسیده شد: (اگر حدیثی از اولین شما و حدیثی از آخرین شما بیاید، کدام را برگیریم؟ فرمودند: حدیث آخری).^(۲)

اهل بیت (علیهم السلام) توجه ما را به ایمان به حدیثشان و تصدیقش ملتفت می سازند و این که آن ایمان، از بزرگ ترین درجات یقین و ایمان است و بر تفقه بر احادیث ایشان تأکید می کنند:

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: (تَزَاوَرُوا فَإِنَّ فِي زِيَارَتِكُمْ إِحْيَاءَ لِقُلُوبِكُمْ وَ ذِكْرًا لِأَحَادِيثِنَا وَ أَحَادِيثِنَا تُعْطَفُ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ فَإِنْ أَخَذْتُمْ بِهَا رَشَدْتُمْ وَ نَجَوْتُمْ وَ إِنْ تَرَكْتُمُوهَا ضَلَلْتُمْ وَ هَلَكْتُمْ فَخُذُوا بِهَا وَ أَنَا بِنَجَاتِكُمْ رَعِيمٌ)، (به زیارت یکدیگر روید؛ زیرا زیارت شما از یکدیگر زنده گردانیدن دل های شما و یاد نمودن احادیث ماست و احادیث ما شما را به هم متوجه می سازد، پس اگر به آنها عمل کنید، هدایت و نجات یابید؛ و اگر آنها را ترک کنید گمراه و هلاک شوید، پس به آنها عمل کنید و من ضامن نجات شمایم).^(۳)

و نیز فرمودند: (الرواية لحدیثنا یسدد به قلوب شیعتنا أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ)، (آن که احادیث ما را روایت کند و دل های شیعیان را استوار سازد از هزار عابد بهتر است).^(۴)

و رسول الله ﷺ فرمودند: (یا علی! و اعلم ان اعجب الناس ایمانا و اعظمهم یقینا قوم یكونون فی آخر الزمان، لم یلحقوا النبی فحجبت عنهم الحجة فامنوا علی سواد علی بیاض)، (ای علی! بدان که عجیب ترین مردم و از نظر ایمانی و عظیم ترین ایشان در یقین (به خداوند و نشانه های

۱. الکافی: ج ۱ ص ۸۷.

۲. مختصر بصائر الدرجات: ص ۲۲۱.

۳. الکافی: ج ۲ ص ۲۱۵.

۴. بصائر الدرجات: ص ۱۶.

او) گروهی در آخرالزمان هستند که پیامبر را ندیده‌اند و حجت خدا نیز از ایشان غایب شده است، اما آنان هم چنان به سیاهی بر روی سپیدی ایمان دارند.^(۱)

و روایات بسیاری موجود است که از ردّ هرگونه روایت نمی کرده و بر تسلیم در برابر آن تأکید داشته جز این که مخالف با قرآن و سنت نبوی باشد، لذا به اختصارش بسنده کردیم و هر کس خواهان احاطه بوده، گریزی بر کتب حدیث داشته باشد. و این بیان برگرفته از کتاب (پاسخ به مُنکران اصحاب ائمه)، می‌باشد.

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين و لعنت خداوند بر دشمنان آل محمد از اولین و آخرین و لعنت خدا بر دشمنان مهدیین دوازده‌گانه و منکریشان تا قیام روز دین.

مدتی پیش، دفتر سید محمود حسنی در بحر، از انصار امام مهدی (علیه السلام) در بحر طلب مناظره‌ی علنی کرد و انصار طلبش را اجابت کردند اما به این شرط که شخصی به‌عنوان نماینده از طرف سید محمود حسنی جلو بیاید که همراه خود یک سند رسمی و مختوم به مهر او باشد اما دفتر سید محمود حسنی در بحر، درخواست کرد که از این شرط مبنی بر ارسال شخصی به‌عنوان نماینده رسمی دفتر سید محمود حسنی در عماره به همراه سند مختوم صرف نظر شود.

با این حال، نماینده‌ی دفتر عماره پیش آمد و شیخ ناظم عقیلی (خداوند حفظش کند)، با او مناظره کرد اما زمانی که شیخ در صدد بیان ادله‌ی دعوت سید احمد الحسن وصی و فرستاده‌ی امام مهدی (علیه السلام) برآمد، این نماینده اعتراض کرد و شیخ را مطرح ساختن ادله‌ی دعوت با ادعایش مبنی بر این که روایت سمّری، اصل دعوت را نفی کرده، منع کرد و هنگامی که شیخ ناظم عقیلی با ادله‌ی قاطع او را درهم کوبید و این نماینده تسلیم شد که روایت سمّری با اصل دعوت منافات نداشته، بهانه‌ی دیگر مطرح کرد مبنی بر این که هرگز وجود اوصیاء مهدیین در روایات رسول و ائمه (علیهم السلام) ثابت نشده و ادعا می‌کند وصیت رسول‌الله و روایاتی که به اثبات مهدیین پرداخته‌اند همه دارای راویان مجهول هستند و این نماینده سه بار قسم خدای بزرگ را خورد که راویانش مجهول‌اند و در مناظره به داد و فریاد برخاست و از اسلوب و آداب مناظره

۱. کمال الدین و تمام النعمة - للصدوق: ج ۱ ص ۲۷۳، إلزام الناصب: ج ۱ ص ۳۱۰.

خارج شده و با این ادعا که مهدی نبی وجود ندارند و راویان روایات مهدیین همه مجهول اند از مناظره کنار کشید... و ما فقط می خواهیم در این خلاصه، مقلدان سید محمود حسنی و قومی که شما را به استحمار گرفته و سبک مغز شمارده اند و اغفالتان کرده اند و از اصول در گویشتان فریاد می کشند در حالی که نه شما و نه آنها می دانند که حقیقت اصول چیست و چگونه از آن استفاده می شود، تبیان کنیم و آگاه باشید که آنها سنت تاریخ را تکرار می کنند و می خواهند شما را در خندق دشمنان امام مهدی (علیه السلام) قرار دهند: ﴿يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَن يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾، (می خواهند نور خدا را با سخنان خویش خاموش کنند ولی خداوند نمی گذارد تا نور خود را کامل کند هر چند کافران را خوش نیاید).^(۱)

آنها به شما می گویند که راویان مجهول اند... مجهول اند... در حالی که خود چیزی از سند روایات و طرق اسنادش نمی دانند و ای کاش می دانستم که مجهول کیست؟! این جاهلان که در میان شما یاوه گوئی می کنند یا بهترین اصحاب ائمه و بهترین علمای شیعه، آن ناقلان روایات اهل بیت (علیهم السلام) در خصوص مهدیین دوازده گانه و از جمله آنها، پنج روایت وارد شده در کتاب کافی که بر مهدی اول با ائمه دوازده گانه دلالت داشته و دارای سند صحیح و با گواهی بسیاری از علمای شیعه که در کتبشان تدوینش کردند و علاوه بر آن، دیگر روایات بسیار که بر مهدی اول با ائمه (علیهم السلام) دلالت دارند و ما این روایات را به استاد ضیاء زیدی (خداوند حفظش کند)، واگذار می کنیم تا در کتاب خود (مهدی و مهدیین)،^(۲) که در آینده نه چندان دور منتشر خواهد کرد، بیان کند.

و روایات مهدیین بسیارند و تلاش برای انکارشان از خلال طعنه زنی به سند روایات، یک تلاش بیهوده و نافرجام است و این فعل از احدی جز دشمنان آل محمد (علیهم السلام) سر نمی زند؛ زیرا دشمنی و به ستیز برخاستن علیه مهدیین از آل محمد (علیهم السلام) عین دشمنی با ائمه (علیهم السلام) می باشد. و علاوه بر آن، تحقیق در باب سند روایات دوازده مهدی نزد ماست و راویان بزرگوارش همه شیعه و از شیعه روایت کرده اند و بسیاری از آنان در کتب رجال مورد مدح قرار گرفته اند

۱. التوبة: ۳۲.

۲. مدتی پیش منتشر شد.

از جمله (محمد بن فضیل) که شیخ مفید در نامه‌ی عددی خود در مورد او گوید: (محمد بن فضیل یکی از رؤسا و فقهای اعلام بوده که حلال از ایشان برگرفته می‌شد) و (سعد بن عبدالله)، نجاشی درباره‌ی او می‌گوید: (سعد بن عبدالله بن ابی‌خلف اشعری قمی ابوالقاسم، شیخ این طائفه و فقیه و وجیه آن است) و (ابوبکر حضرمی)، بن شهر آشوب در مناقب خود درباره‌ی او می‌گوید: (ابوبکر حضرمی، دروازه‌ی امامت صادق علیه السلام است). از جمله: علی بن احمد بن عمران دقاق، یکی از مشایخ صدوق بوده که او را ذکر کرد و گفت: و از آن‌ها ابوبصیر صاحب امام صادق علیه السلام است که از هرگونه تعریف و تمجید بی‌نیاز بوده. و عالم جلیل ابی‌عبدالله حسین بن علی بن سفیان بزوفری که شیخ طوسی وصیت را از او روایت کرده و نجاشی گوید: حسین بن علی بن سفیان بزوفری: (شیخ ثقه و جلیل است)؛ و اینان را فقط از چهار روایت از روایات مهدیین برگرفته‌ایم از جمله:

امام صادق از پدران بزرگوارش از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کنند که فرمودند:

(قال رسول الله ﷺ فی اللیلة التي كانت فیها وفاته - لعلی علیه السلام: (یا ابا الحسن، أحضر صحیفة ودواة. فأملا رسول الله وصیته حتی انتهى إلى هذا الموضع فقال: یا علی إنه سیکون بعدی اثنا عشر إماماً ومن بعدهم اثنا عشر مهدیاً، ... إلى قوله ﷺ) فإذا حضرته الوفاة فلیسلمها إلى ابنه محمد المستحفظ من آل محمد علیه السلام. فذلك اثنا عشر إماماً، ثم یكون من بعده اثنا عشر مهدیاً، فإذا حضرته الوفاة فلیسلمها إلى ابنه أول المقربین له ثلاثة أسامی: اسم کاسمی واسم أبی وهو عبدالله وأحمد، والاسم الثالث: المهدی، هو أول المؤمنین).

(در شب وفات رسول خدا ﷺ - فرمودند: (ای ابوالحسن دواتی و صحیفه‌ای بیاور و رسول خدا شروع به املا کردن وصیت و امام علی علیه السلام آن را با دست خود می‌نوشت تا به این موضوع از وصیت رسید و فرمودند: ای علی بعد از من دوازده امام و بعد از آنان دوازده مهدی هستند (تا آنجا که می‌فرمایند) هنگامی که زمان وفات حسن عسکری علیه السلام رسید آن را به فرزندش محمد مستحفظ از آل محمد علیه السلام تسلیم کند؛ و آن‌ها دوازده امام می‌باشند و بعد از آن‌ها دوازده مهدی می‌باشد (و اگر وفاتش رسید) آن را به فرزندش اولین مقربین که سه اسم

دارد اسمی همانند اسم من و پدرم و او احمد و عبدالله و اسم سوم او مهدی می باشد تسلیم می کند و او اولین ایمان آورندگان است).^(۱)

امام صادق (علیه السلام): (إن منا بعد القائم اثنا عشر مهدياً من ولد الحسين (عليه السلام))، (همانا بعد از قائم دوازده مهدی از فرزند حسین (علیه السلام) می باشند).^(۲)

عن أبي بصير، قال: (قلت للصادق جعفر بن محمد (عليه السلام): يا ابن رسول الله، إنني سمعت من أبيك (عليه السلام) أنه قال: يكون بعد القائم اثنا عشر مهدياً، فقال: إنما قال: اثنا عشر مهدياً، ولم يقل: إثنا عشر إماماً، ولكنهم قوم من شيعتنا يدعون الناس إلى موالاتنا ومعرفة حقنا).

ابی بصیر گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: یا ابن رسول الله از پدرتان شنیدم که فرمودند: بعد از قائم (علیه السلام) دوازده مهدی می باشد. حضرت فرمودند: (پدرم فرمودند: دوازده مهدی، نه دوازده امام!! اما آنان قومی از شیعیان ما هستند که مردم را به مودت و معرفت حق ما دعوت می کنند).^(۳)

عن سعد بن عبدالله، عن أبي عبدالله محمد بن أبي عبدالله الرازي الجاموراني، عن الحسين بن سيف بن عميرة، عن أبيه سيف، عن أبي بكر الحضرمي، عن أبي جعفر (عليه السلام)، قال: (قلت له: أي بقاع الأرض أفضل بعد حرم الله وعجل و حرم رسوله ﷺ؟ فقال: الكوفة يا أبا بكر هي الزكية الطاهرة، فيها قبور النبيين المرسلين وغير المرسلين والأوصياء الصادقين، وفيها مسجد سهيل الذي لم يبعث الله نبياً إلا وقد صلى فيه، ومنها يظهر عدل الله، وفيها يكون قائمه والقوام من بعده، وهي منازل النبيين والأوصياء والصالحين).

سعد بن عبدالله از ابی عبدالله محمد بن ابی عبدالله رازی جامورانی از حسین بن سیف بن عمیره از پدرش سیف از ابی بکر حضرمی از امام باقر (علیه السلام) نقل کند که از حضرت پرسیدم: کدامین بقعه بر زمین بعد از حرم خدا و رسولش فضیلت دارد؟ فرمودند: ای ابوبکر کوفه آن مکانی تزکیه شده و طاهری است و در آن قبور انبیای مرسلین و غیر مرسلین و اوصیای صادقین است و هم چنین در آن مسجد سهله است که خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرده مگر در آن نماز

۱. غیبة الطوسي: ص ۱۵۰، بحار الأنوار: ج ۵۳ ص ۱۴۷، غایة المرام: ج ۲ ص ۲۴۱، تاریخ ما بعد الظهور - سید محمد الصدر: ص ۶۴۰.

۲. بحار الأنوار: ج ۳۵ ص ۱۴۸، مختصر بصائر الدرجات: ص ۳۸.

۳. کمال الدین و تمام النعمة: ص ۳۵۸.

خوانده و عدل خدا در آن ظهور می‌کند و در آن قائم و قائمان به امر، بعد از او حکومت می‌کنند و آن منازل پیامبران و اوصیا و صالحین می‌باشد.^(۱)

و آنچه تقدیم شد برای طالب حق مستفاد می‌شود، نماینده‌ای که سه بار به خدای بزرگ قسم می‌خورد که راویان روایات مهدیین همه مجهول‌اند، دروغ‌گوی افترا زننده بر خدا و رسولش و صاحب گناه عظیم درملاءعام است (جائی که سه بار قسم غلیظ و محکم می‌خورد)، مادامی که تصویر و فیلم ضبط شده‌اش موجود است و همه، این نحوه‌ی قسم خوردن او را مشاهده کردند و پیدا شد که چه قسم بزرگی از روی ستم خورده و انکار آن به‌هیچ‌وجه من الوجوه میسر نبوده است.

و ان شاء الله کتاب مفصلی در باب تحقیق سند روایات مهدیین منتشر خواهد شد ولی حقیقت این است که روایات مهدیین از حدّ تواتر هم گذشته و دیگر نیازی به‌مرور سندش مبنی بر این‌که از معصوم (علیه‌السلام) روایت شده نبوده است، هم‌چون دعای سومین روز از ماه شعبان مذکور در مفاتیح‌الجنان که در آن امام مهدی (علیه‌السلام)، میلاد امام حسین (علیه‌السلام) را در روز سوم شعبان معرفی کردند و همواره شیعیان سوم شعبان هر ساله سبب اعتمادشان به این روایت، جشن می‌گیرند و شیخ طوسی (رحمته‌الله) از طریق قاسم بن علاء همدانی و به‌واسطه‌ی محمد بن نعمان مفید و حسین بن عبیدالله غضائری از محمد بن احمد صفوانی، این دعا را روایت کرده است. پس شیخ طوسی (رحمته‌الله) و هم‌چنین شیخ مفید از هرگونه تعریف، بی‌نیازند و شیخ حسین بن عبیدالله بن ابراهیم غضائری از بزرگان علمای شیعه (و صاحب کتب التسلیم علی امیرالمؤمنین یامرة المؤمنین و مناسک الحج و دیگر کتب شیعه)، است و استاد شیخ طوسی و استاد نجاشی بوده و حقیقتاً غضائری نیز نیازی به تعریف و تمجید ندارد و مفید و طوسی هر دو شیوخ این طائفه و فقیه‌اش و غضائری استادشان می‌باشد.

و محمد بن احمد صفوانی:

خوئی رحمته الله در مورد او گوید: (ابوعبدالله از علی بن ابراهیم و شریف ابو محمد حسن بن احمد بن قاسم علوی محمدی - شیوخ تهذیب در طریقتش به فضل بن شاذان - روایت کردند و سید خوئی روایتش را صحیح دانسته و نسبت به او ترجم داشته تا جائی که در معجم خود می گوید: ...) و محمد بن محمد بن نعمان و حسین بن عبیدالله از محمد بن احمد صفوانی رحمته الله روایت کرد و گوید: قاسم بن علاء را دیدم در حالی که صد و هفده سال سن داشته، در سن هشتادسالگی با مولایمان ابا الحسن و ابا محمد عسکرین علیهم السلام ملاقات کرده... (حدیث) و روایت صحیح بوده و مشتمل بر آنچه دال بر بزرگی قاسم بن علاء و اختصاصش به امام علیه السلام و مورد عنایت بودن او می باشد...)، کلام خوئی رحمته الله به پایان می رسد.

و شهید اول رحمته الله در ذکر صفوانی گوید: (شیخ جلیل صاحب مناقب و مآثر، ابوعبدالله محمد بن احمد صفوانی...) و صفوانی صاحب کتاب التعریف المشهور بوده لذا آشکار شد که طریق این روایت بدین ترتیب است: طوسی از مفید و غضائری از صفوانی از قاسم بن علاء از امام مهدی علیه السلام. پس شیخ طوسی فقیه این طائفه و رئیس آن، روایت را از قاسم بن علاء همدانی از دوستان امام هادی و وکیل امام عسکری و وکیل امام مهدی علیه السلام می باشد و شخص امام مهدی علیه السلام او را مدح کرده و شیخ طوسی به صدور این دعا از جانب امام مهدی علیه السلام تسلیم گشته و طریق وصول طوسی به آن، فقهای این طائفه و رؤسایش یعنی مفید و غضائری و صفوانی است.

و روایت: (اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ الْمَوْلُودِ فِي هَذَا الْيَوْمِ الْمَوْعُودِ بِشَهَادَتِهِ قَبْلَ أُسْتَهْلَالِهِ وَوِلَادَتِهِ بَكْتُهُ السَّمَاءُ وَمَنْ فِيهَا وَالْأَرْضُ وَمَنْ عَلَيْهَا وَلَمَّا يَطَّأُ لَابْتِيهَا قَتِيلِ الْعَبْرَةِ وَسَيِّدِ الْأَسْرَةِ الْمَمْدُودِ بِالنُّصْرَةِ يَوْمَ الْكُرَّةِ الْمُعَوَّضِ مِنْ قَتْلِهِ أَنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ نَسْلِهِ وَالشَّقَاءَ فِي تُرْبَتِهِ وَالْفَوْزَ مَعَهُ فِي أَوْتِنِهِ وَالْأَوْصِيَاءَ مِنْ عِزَّتِهِ بَعْدَ قَائِمِهِمْ وَغَيْبَتِهِ حَتَّى يَدْرِكُوا الْأَوْتَارَ وَيَثَارُوا النَّارَ وَيَرْضُوا الْجَبَّارَ وَيَكُونُوا خَيْرَ أَنْصَارِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَعَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ)،^(۱) در این متنی بر وجود اوصیاء بعد از قائم علیه السلام دلالت می کند که می فرمایند: (و اوصیاء از عترتش بعد از قائمشان و غیبت او).

و متن بسیار واضح است که بر مهدیین اوصیای امام مهدی علیه السلام اشاره داشته که زمانه را

درک کرده و به خونخواهی برمی‌خیزند و خداوند را خشنود می‌سازند و بهترین انصار می‌باشند.

این روایت به سند نیاز ندارد؛ زیرا متنش دلالت بر گوینده دارد و او امام معصوم (علیه السلام) می‌باشد اما باین وجود، باز سندش و صحتش را بیان کردیم.

و هم‌چنین از مفاتیح‌الجنان علاوه بر دعای سوم ماه شعبان، صلوات خاص روز جمعه را انتخاب می‌کنیم که راوی آن ضراب است و در آن نیز مهدیین مذکورند و دعای خاص به ایشان اختصاص داده شده و آنان را ائمه از فرزند امام مهدی (علیه السلام) می‌نامد: (... و ائمه از فرزندش...).

و این دو روایت را بدین سبب از مفاتیح‌الجنان برگرفتیم که آن کتاب مشهوری بوده و دسترسی و اطلاع یافتن شیعیان به آن نسبت به سایر کتب آسان‌تر بوده و سند این روایت به شرح زیر است:

شیخ طوسی (که شیخ طائفه و رئیس آن و بی‌نیاز از تعریف بوده)، از احمد بن علی رازی (شیخ الحر در تذکرة المتبحرین گوید: شیخ احمد بن علی رازی، عالم و فقیه فاضلی بود که از ابن شهر آشوب روایت می‌کرد) از حسین بن محمد بن عامر اشعری (خوئی گوید: او ثقة است و نجاشی تفکیش را تأیید کرده و علامه او را ذکر کرده و از اعتمادش به روایتش گفته)، از یعقوب بن یوسف ضراب (فقیهی از مشایخ صدوق و او یعقوب بن یوسف فقیه شیخ اهل ری است همان‌طوری که در امالی شیخ صدوق مذکور است)، از امام مهدی (علیه السلام) نقل می‌کند.

(... اللهم صل علی محمد المصطفی، وعلی المرتضی، وفاطمة الزهراء، و) الحسن الرضا، والحسین المصطفی، وجميع الأوصیاء، مصابیح الدجی، وأعلام الهدی، و منار التقی، والعروة الوثقی، والحبل المتین، والصراط المستقیم، وصل علی ولیک (ای الإمام المهدي (علیه السلام) وولایة عهده، والأئمة من ولده، ومد فی أعمارهم، وأزد فی آجالهم، وبلغهم أقصى آمالهم [دینا]، دنیا و آخره...).

(... خداوندا بر محمد مصطفی و بر علی مرتضی و بر فاطمه زهرا و بر حسن صاحب مقام رضا و بر حسین صاحب مقام برگزیده و بر جمیع اوصیای پیامبر که همه چراغ شام تار عالم‌اند و نشانه‌های هدایت و مظاهر تقوی و حلقه محکم و زنجیر مستحکم حق و راه راست خدایند درود بفرست و بر ولی خودت و ولی عهدان تو و پیشوایان از فرزندان او درود فرست و طول در عمرشان مرحمت فرما و زیستشان را زیاد کن و آنان را به بالاترین آرزوی دین و دنیا و

آخرت برسان.....^(۱)

سید بن طاووس یکی از فقهای شیعه است که به دیدار امام مهدی (علیه السلام) مشرف گشته در مورد این صلوات می گوید: (و اگر تعقیب روز جمعه را به هر دلیلی ترک کردی این صلوات را از برای امری که خداوند ما را به طاعتش امر کرده، هرگز ترک مکن) و هیچ راهی برای انکارش وجود نداشته و این سند صحیحش می باشد که علمای بزرگ شیعه در تصنیفاتشان نقل کردند و سید ابن طاووس آن را مدح کرده و متنش دال بر صدورش از امام معصوم (علیه السلام) می باشد.

و در این بیان به این دو روایت از مفاتیح الجنان برای بیان حق و ردّ باطل بسنده کرده ایم که نزد اغلب شیعه به وفور یافت می شود: ﴿بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ﴾، (بلکه حق را بر باطل فرو می افکنیم پس آن را در هم می شکنند و به ناگاه آن نابود می گردد وای بر شما از آنچه وصف می کنید).^(۲)

و ما در این بیان مختصر، از محمود حسنی و دفترش و بخصوص دفترش در عماره و به ویژه بحر، می خواهیم که بیان رسمی با مهر خود منتشر کنند مبنی بر این که سید محمود حسنی یا نماینده‌ی مستقیمش تصریح کند که اعتقاد به مهدیین باطل است و روایاتی که بر مهدیین دوازده گانه بعد از امام مهدی دلالت دارند، همه غیر صحیح و راویانشان مجهول اند و اگر چنین بیانی صادر نکند برای عامه‌ی مردم و به خصوص مقلدین محمود حسنی ثابت می شود که روایات صحیح اند و وکیلان سید محمود حسنی دروغ گویند بلکه از روی زور و بهتان و طعنه به ائمه (علیهم السلام) سه بار به خدای بزرگ قسم دروغ خوردند و خود و روایات اهل بیت (علیهم السلام) را به سبب کینه توزی بر مهدیین از آل محمد، حقیر و کوچک ساختند تا جائی که این شخص سه بار به خدای بزرگ قسم خورد که راویان احادیث مهدیین همه مجهول الحال هستند و این کلام را جهت استحمار مقلدان محمود حسنی و اغفالشان و سکوت دفتر عماره به این قسم دروغ دلالت بر موافقت و رضایتشان به فعلش بوده است.

و بعد از این مدت، جمعی از وکیلان محمود حسنی به این قسم موثوق به فیلم و تصویر آگاه

۱. مفاتیح الجنان: ص ۸۳.

۲. الانبیاء: ۱۸.

گشته و هرگز احدی از آنان به فعل این جاهل به امر مهدیین اعتراض نکرد لذا آشکار شد که آنان دینشان را فروخته و با او موافقاند پس اگر این سکوتشان نشانه‌ی جهلشان بوده، به‌راستی که حق را برایشان بیان کردیم و اگر از روی عناد و تکبر و آگاهی بوده پس خود را برای حساب و شمشیر بی‌رحم مهدی (علیه‌السلام) که بر پیکر ظالمان و دشمنان فرزندانش مهدیین (علیهم‌السلام) می‌تازد، آماده کنند.

بار الهی، بر محمد و آل محمد ائمه و مهدیین درود فرست و لعنت خدا بر مُنکران ائمه و مهدیین تا روز قیام دین باد.

و برای اتمام فایده از این کلام مختصر، آنچه علمای اعلام فقیه جلیل سید مرتضی (رحمته‌الله) و فقیه جلیل سید محمد صادق صدر (رحمته‌الله) روایت کردند و در آن ائمه و مهدیین بعد از ایشان را ثابت می‌کنند را نقل می‌کنم و هر که طالب مطالعه‌ی بیشتر است به پاسخ کامل در کتاب (پاسخ به مُنکران اصحاب ائمه)، مراجعه کند.

انصار امام مهدی (علیه‌السلام)

(خداوند بر زمین تمکینش دهد)

۳/شعبان/۱۴۲۶ هـ.ق

و می‌گوید: (سند روایت: این روایت از ناحیه‌ی سند ضعیف است و مرسل بوده در صورتی که از جماعت ذکرشده و این جماعت غیر معروف‌اند و هم‌چنین راویانی که نام‌هایشان مذکور است، مجهول‌اند بدین معنی که در کتب رجال هرگز ذکر نشده‌اند و هیچ وثاقتی برایشان ذکر نشده و آنان: علی بن حسین، احمد بن محمد بن خلیل، جعفر بن احمد مصری، عمویش حسن بن علی، پدرش).

می‌گوییم: بلکه این روایت دارای سند صحیح و غیر مرسل است و صرخی‌ها زمانی عورت علمی‌شان آشکار شد که آن را به مرسل بودن توصیف کردند. نام‌های جماعتی که شیخ طوسی از آن‌ها روایت کرده در مناسبات دیگر بیان‌شده‌اند و آنان: احمد بن عبدون و حسین بن

عبداللہ غضائری، از ثقه‌ها هستند؛ زیرا از مشایخ نجاشی هستند و آنچه صاحب کتاب دفاع از وصیت نوشته را بین:

و دلیل نقل شیخ طوسی از کتاب حسین بن علی بن سفیان بزوفری، نقل حر عاملی از آن می‌باشد مبنی بر این که او در سند روایات با ذکر مصنفی که خبر را از کتابش برگرفته، آغاز می‌کند و از آنجا که روایت وصیت را با ذکر حسین بزوفری آغاز کرده مستفاد می‌شود این روایت را از کتابش برگرفته سپس طریق وصول خود بدان کتاب را ذکر کرده و گوید: (و آنچه از ابی‌عبداللہ حسین بن سفیان بزوفری ذکر کردم، احمد بن عبدون و حسین بن عبیداللہ (غضائری)، مرا از آن باخبر ساخت).^(۱)

و این متن کلام حر عاملی از شیخ طوسی است: (شیخ طوسی قدس در آخر (التهذیب)، بعد از ذکر کوتاهی در ایراد اخبار در ابتدا با نام مصنفی که خبر را از کتابش برگرفته یا صاحب اصل خبر گوید: و ما راهایی که می‌توان از خلالتشان به روایت این اصول و مصنفات رسید را در نهایت اختصار ذکر می‌کنیم تا بدین جهت اخبار از حد مرسل بودن خارج شده و وارد باب مستندات شود...)^(۲).

و این اقتباس از همین کتاب گرفته شده:

(فایده‌ی پنجم: و در ظاهر، شیخ طوسی آن را از کتاب حسین بن علی بن سفیان بزوفری یکی از ثقات نقل کرده و لذا کتابش باید معتمد باشد و شیخ طوسی راه وصولش به این کتاب را همان‌طور که حر عاملی از او نقل کرده گوید: (و آنچه از ابی‌عبداللہ حسین بن سفیان بزوفری ذکر کرده، احمد بن عبدون و حسین بن عبیداللہ مرا از آن باخبر کرده است).^(۳)

و علامه در مورد بزوفری می‌گوید: (شیخ، ثقه، جلیل از اصحاب ما و از علامه فزونی یافته).^(۴)

و نجاشی در مورد او گوید: (شیخ ثقه، جلیل از اصحاب ما، صاحب کتب - سپس کتبش را ذکر می‌کند - و مفید و ابوعبداللہ حسین بن عبیداللہ غضائری و غیرشان از او روایت

۱. خاتمة الوسائل: ص ۳۰.

۲. خاتمة الوسائل: ص ۲.

۳. خاتمة الوسائل: ص ۳۰.

۴. خاتمة الوسائل: ص ۱۷۷.

کردند).^(۱)

و سید محمد صدر در موسوعه نقل کرده که بزوفری یکی از وکیلان امام مهدی (علیه السلام) گوید: (حسین بن علی بن سفیان: بن خالد بن سفیان، ابو عبدالله بزوفری، شیخ جلیل از اصحاب ما صاحب کتب بود، شیخ در الغیبه از برخی علویان روایت می‌کند: در شهر قم بودم که بحث در باب مردی که مُنکر فرزندش شده، در بین برادران ما شکل گرفت پس به سوی شیخ رفتند و من نزد ایشان بودم، لذا نامه را نخوانده به او دفع کرد و به او امر کرد نزد ابی عبدالله بزوفری برود تا به آن نامه پاسخ دهد پس به سوی او رفت و من نیز حضور داشتم. ابو عبدالله گفت: پسر، پسر اوست و رویدادش در روز فلان و فلان و در موضع فلان و فلان اتفاق افتاده پس بگو نامش را محمد بنامد پس فرستاده بازگشت و آنان را خبر داد و مطلب برایشان روشن شد و فرزند به دنیا آمد و او را محمد نامید) و مضمون این خبر را در گذشته نقل کردیم و دال بر وکالت اجمالی اوست و مجلسی در بحار در توضیح این خبر گوید: مستفاد می‌شود که بزوفری از سفیران بوده و هرگز نقل نشده است...)^(۲)

شما را به خدا آیا از چنین شخصی با این حد وثاقت و عدالت، انتظار می‌رود که روایت ضعیف یا موضوعی نقل کند؟! اضافه می‌کنم که او از اصحاب کتب معتمد بوده و شیخ طوسی، روایت وصیّت را از یکی از کتبش و از طریق: احمد بن عبدون و حسین بن عبیدالله غضائری که هر دو ثقة هستند نقل کرده؛ زیرا از مشایخ نجاشی هستند و از جمله کتب بزوفری: کتاب الحج، کتاب ثواب الأعمال، کتاب أحكام العبید و کتاب الرد علی الواقعة و کتاب سیرة النبی والأئمة... هستند همان‌طور که نجاشی در رجال خود ص ۳۴ ذکر کرده و گوید: احمد بن عبد الواحد، ابو عبدالله بزاز ما را از تمام کتبش باخبر کرده است.

و این چنین روایت وصیّت منقول از کتب معتبر حدیث بوده که ثقات ائمه (علیهم السلام) تألیفشان کردند و بدین سبب با چشم‌پوشی از وثاقت رجال سندش، قطعی‌الصدور اند همان‌طور که بزرگان علماء بدان تصریح کردند.

علاوه بر آن، حسین بن علی مصری یکی از راویان وصیّت، از اصحاب کتب است و یکی از

۱. حاشیه‌ی خاتمة الوسائل: ص ۲۳.

۲. الغیبة الصغری: ص ۵۲۴.

آن‌ها، کتاب الإمامة می‌باشد، لهذا می‌بایست روایت وصیّت نیز از کتبش منقول باشد و این دلیل دیگری بر دیگر ادله‌ی صحت روایت وصیّت است و ذکر آن ان شاء الله خواهد آمد. بنابراین، مردی از اصحاب کتب و اصول معتمده در وثاقت و جلالتش و روایت اهل ثقه از او، هم‌چون مفید و ابن غضائری و ابن عبدون که با ورع‌تر از کتب در علم رجال‌اند، ممکن نیست بلکه از آنان انتظار نمی‌رود که از کتاب یا اصل غیر معتمد، روایت کنند در حالی که خود، بر فاعل چنین امری، خُرده می‌گیرند بلکه هر که از راویان چنین کند را ضعیف می‌شمارند و مادامی که شیخ طوسی، روایت وصیّت را از کتاب بزوفری، ثقه جلیل المعتمد نقل کرده، این دلیل برای اثبات صحت روایت وصیّت، کافی است و نیازی به گریز زدن بر رجال سند و اثبات وثاقتشان به سبب فزونی قرائن نداشته و صحت وصیّت از این کار توقع نمی‌رود همان‌طور که مکرراً تکرار کردم.

می‌گویم: و در قسمت بعدی از این حدیث ذکر خواهیم کرد که مضمون روایت وصیّت، از نظر معنا متواتر بوده اما اشکالی ندارد اندکی بر منهج صحیح در تحقیق روایات عروج کنیم، منهجی که علمای مذهب از قبیل طوسی و عاملی و غیرشان از آن تبعیّت می‌کنند و این منهج بر تقسیم احادیث قطعی‌الصدور به دو نوع استوار است: حدیث متواتر و حدیث محفوف با قرائن تأییدگر؛ و اگر از تواتر معنایی برای مضمون روایت وصیّت، تنزل یابیم، امکان جمع بسیاری از قرائن مؤید برای صدور روایت، میسر است و این برخی قرائن منقول از کتاب (دفاع از وصیّت)، می‌باشد:

قرائن صحتِ روایت و وصیت:

قرینه‌ی اول: موافقت روایت و وصیت با قرآن کریم، همگان با وجود اختلاف در ادیان و مذاهب به وجوب اعتماد بر روایت در صورتی که موافق با قرآن باشد، اتفاق نظر دارند حتی اگر سندش حاوی ضعف باشد بلکه حتی اگر بدون سند باشد و روایات بسیاری بر این امر دلالت دارند از جمله روایت رسول الله ﷺ که فرمودند: (یا ایها الناس ما جائکم عني یوافق کتاب الله فانا قلته و ما جائکم یخالف کتاب الله فلم اقله)، (ای مردم! آنچه از من به شما رسیده در صورت موافقت با کتاب خدا، من گفته‌ام و آنچه را که مخالف با قرآن باشد؛ نگفته‌ام).^(۱)

و روایت ابن ابی‌یعفور: از امام صادق (علیه السلام) در مورد اختلاف حدیثی که روایت می‌شود پرسیدم که کدام را ثقه بگیریم و کدام را ثقه برنگیریم، حضرت فرمودند: (اذا ورد علیکم حدیث فوجدتم له شاهداً من کتاب الله أو من قول رسول الله ﷺ و الا لله فالذی جاءکم به اولی به)، (هرگاه حدیثی به شما رسید و شاهدی از قرآن یا حدیث پیامبر ﷺ بر آن یافتید، آن را بپذیرید، در غیر این صورت سزاوارتر آن است به کسی که آن را برای شما نقل کرده است نسبت داده شود).^(۲)

و شاهد وصیت از قرآن کریم، فرموده‌ی خداوند متعال است: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾، (بر شما مقرر شده است که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد اگر خیری بر جای گذارد برای پدر و مادر و خویشاوندان [خود] به‌طور پسندیده وصیت کند [این کار] حقی است بر پرهیزگاران).^(۳) که بر وجوب وصیت در حالت احتضار تأکید داشتند یعنی زمانی که آثار مرگ در انسان مشاهده می‌شود.

و هیچ نص و متنی از برای وصیت رسول الله ﷺ در شب وفات پیدا نشده، جز روایتی که شیخ طوسی نقل کرده و بر امامت ائمه و مهدیین (علیهم السلام) دلالت داشته، لذا هر کس این وصیت را رد کند یا بدان تشکیک کند، به‌راستی که رسول الله ﷺ را به مخالفت با فرموده‌ی خدا متهم کرده: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ

۱. تفسیر البرهان: ج ۱ ص ۷۳.

۲. تفسیر البرهان: ج ۱ ص ۷۲.

۳. البقرة: ۱۸۰.

بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ ﴿۱۰۶﴾، (بر شما مقرر شده است که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد اگر خیری بر جای گذارد برای پدر و مادر و خویشاوندان [خود] به طور پسندیده وصیت کند [این کار] حقی است بر پرهیزگاران). زیرا رسول الله ﷺ اولین بنیان گذار شریعت الهی بر زمین بوده و چیزی نمی گوید که بدان عمل نمی کند پس چگونه ممکن است از امر خدا که همان وصیت در هنگام وفات بوده سرباز زند و کسی چنین چیزی نمی گوید جز کافر به آنچه بر محمد ﷺ نازل شده است.

و مناقشه‌ی طولانی بین شیعه و سنت در این مسئله شده، اهل سنت از عدم وجود وصیت برای رسول الله ﷺ در هنگام وفات می گویند و شیعه از وجود وصیت؛ و عجیب است که برخی شیعه‌ی امروز به مقوله‌ی اهل سنت بازگشته و به وصیت رسول الله ﷺ در هنگام وفات تشکیک می‌ورزند.

بنابراین، اگر این روایت را تکذیب می‌کنند، روایت دیگری که حاوی متن وصیت رسول الله ﷺ در شب وفات بوده را برای ما بیاورند؟! هیهات هرگز نمی‌آورند؛ چون این یک روایت یگانه و یتیم است.

و این چنین، صحت روایت وصیت رسول الله ﷺ با یقین ثابت می‌شود؛ زیرا تنها مصداق برای آیه‌ی قبلی است و هر که انکارش کرد و به صحتش شک کرد، در حقیقت خدا و رسولش را رد کرده بلکه رسول الله ﷺ را متهم کرده که عملش را ختم به معصیت کرده است و حاشا؛ زیرا از حضرتش روایت است که هر کس بمیرد و وصیت نکند، عمل خود را با معصیت ختم کرده است و در روایت دیگر به مرگ جاهلیت مرده است. پس بنگرید کدام عمل شما را به طرف هوی نفس و تعصب کورکورانه کشیده و هر که به روایت وصیت رسول الله ﷺ شک ورزد، رسوایی و ننگ برای او کافی است.

و شاهد دوم روایت وصیت، از قرآن کریم، فرموده‌ی خداوند متعال است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنَكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ﴾، (ای کسانی که ایمان آورده‌اید هنگامی که یکی از شما را [نشانه‌های] مرگ در رسید باید از میان خود دو عادل را در موقع وصیت به شهادت میان خود فراخوانید).^(۱)

و این‌جا علاوه بر وجوب وصیت در هنگام وفات، شرط دیگری هم ذکر شده و آن حضور دو شاهد عادل در حد امکان و در غیر امکان غیرشان باشد و این همان کاری بود که رسول‌الله ﷺ در وصیت شب وفات خویش به علی بن ابی‌طالب انجام داد و سلمان فارسی و ابوذر غفاری و مقداد (رضی الله عنه) به آن شهادت دادند همان‌طور که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در احتجاج خویش با طلحه ذکر کردند و سلیم بن قیس هلالی آن را در کتاب مشهور خود روایت کرد.

و شاهد سوم، فرموده‌ی خداوند متعال است: ﴿مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ* فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ﴾، (جز يك فریاد [مرگبار] را انتظار نخواهند کشید که هنگامی که سرگرم جدال‌اند غافلگیرشان کند *آنگاه نه توانایی وصیتی دارند و نه می‌توانند به‌سوی کسان خود برگردند).^(۱)

جائی که خداوند متعال کسانی که رسولانش را تکذیب کرده و با آنها به ستیز برخاستند را توصیف می‌کند که نمی‌توانند وصیت کنند یعنی خداوند مهلت یا وقتی که بتوانند در آن به اهل خود بازگردند و وصیت کنند، نمی‌دهد و مذمت و بدفرجامی این قوم بر احدی پنهان نیست و هم‌چنین پنهان نیست آن وصیتی که خداوند از این قوم گرفتار عذاب سلب کرده، همان وصیت در هنگام وفات است به دلیل سیاق آیه که در مورد هلاکتشان با یک صیحه ناگهانی سخن می‌گوید و مادامی که توفیق نیافتن از برای وصیت در هنگام وفات، نشانه‌ای از نشانه‌های غضب خدا بر قوم بوده لذا باید برعکس آن توصیفی برای مؤمنان باشد یعنی مؤمنان می‌توانند در هنگام وفات، وصیت کنند یعنی خداوند به آنها مهلت می‌دهد تا به اهلشان بازگردند سپس ارواحشان را قبض می‌کند.

لذا بی‌شک، رسول‌الله ﷺ نیز در شب وفات خویش، وصیت فرمودند و هیچ متنی از برای وصیت پیدا نمی‌شود جز این روایت وصیت که موضوع بحث ماست و صحت روایت وصیت با چشم‌پوشی از رجال سند بلکه حتی اگر ثابت شود تمام رجالش فاسقاند (وحاشاهم)، با قطع و یقین و بنا بر فرموده‌ی امام صادق (علیه السلام) به محمد بن مسلم فرمودند: (یا محمد، ما جاءك في رواية من بر أو فاجر يوافق القرآن فخذ به، وما جاءك في رواية من بر أو فاجر يخالف القرآن فلا تأخذ به)، (ای محمد، هر کس چه مؤمن چه فاجر حدیثی از ما به‌سوی شما آورده باشد آن را با

قرآن بسنجید اگر موافق بود آن را برگزید و اگر مخالف بود آن را رها کنید).^(۱) ثابت شده است.

موافقتِ روایتِ وصیتِ با قرآن کریم به قرینه‌ی قطعی بر صحتش و عدم نیازش به هر قرینه‌ی دیگر و رسول‌الله ﷺ و ائمه (علیهم السلام) بر آن تأکید داشته‌اند اما برخی قرائن را جهت اتمام حجت بر این شکاکان و معاندان ذکر خواهم کرد کسانی که به آنچه علم ندارند، تکذیب می‌کنند و خداوند در مذمتشان چنین فرموده: ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلَمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ﴾، (بلکه چیزی را دروغ شمرند که به علم آن احاطه نداشتند و هنوز تأویل آن برایشان نیامده است).^(۲) علاوه بر آن‌همه، اضافه می‌کنم که روایت وصیت از جهات دیگر موافق با قرآن و سنت نبوی بوده است که ذکر خواهد شد:

موافقت وصیت با قرآن کریم و سنت، جایی که ثابت شده که امامت تا روز قیامت در ذریه‌ی حسین (علیه السلام) بوده و بعد از حسن و حسین هرگز در دو برادر جمع نخواهد شد بلکه در اعقاب و اعقابِ اعقاب از ذریه‌ی حسین (علیه السلام) تا روز قیامت خواهد بود.

و مستفاد شد که قیامت با وفات امام مهدی (علیه السلام) فرامی‌رسد بلکه روایات بسیاری بر حکومت‌داری و بقای تکلیف بعد از امام مهدی (علیه السلام) تا زمان بسیار طولانی دلالت دارند و وجود امام در این زمان طولانی واجب است؛ زیرا زمین هرگز از حجت خدا نهدی نمی‌گردد و اگر می‌گشت، زمین با تمام اهلش می‌سوخست همان‌طور که روایات اهل بیت (علیهم السلام) در خصوص این معنا، بسیار نقل شده‌اند.

عن مفضل في خبر عن الإمام الصادق (عليه السلام): (قال المفضل فقلت: يا ابن رسول الله فأخبرني عن قول الله عز وجل (وجعلها كلمة باقية في عقبه)،^(۳) قال: يعني بذلك الإمامة جعلها الله تعالى في عقب الحسين إلى يوم القيامة)، مفضل در خبری از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند: عرض کردم: ای فرزند رسول خدا ﷺ معنای این فرموده خدای سبحان ﴿وجعلها كلمة باقية في عقبه﴾، چیست؟ فرمود: منظور از این امامتی است که خداوند آن را تا قیامت در نسل امام حسین

۱. تفسیر البرهان: ج ۱ ص ۷۳.

۲. یونس: ۳۹.

۳. الزخرف: ۲۸.

(علیه السلام) قرار داده است).^(۱)

امام علی (علیه السلام) فرمودند: (قال: رسول الله ﷺ وأتھما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض کھاتین - وضم بین سبابتیه - فقام إلیه جابر بن عبدالله الأنصاری، فقال: یا رسول الله ومن عترتک؟ قال: علی والحسن والحسین والأئمة من ولد الحسین إلی یوم القیامة)، (رسول الله ﷺ) فرمودند: من در میان شما دو چیز باقی می‌گذارم، که اگر هرآینه شما هردوی آنها را بگیری و اخذ کنید هیچ‌گاه الی‌الابد گمراه نشوید: کتاب خدا و عترت من، اهل بیت من! و آن دو تا هیچ‌وقت از هم جدا نمی‌شوند تا بر حوض کوثر باهم بر من وارد شوند. رسول خدا در این دو حال دو انگشت سبابه‌ی خود را باهم به مردم نشان داد. جابر ابن عبدالله انصاری برخاست و خدمت حضرت فرمود: ای رسول الله، عترت شما کیستند؟ فرمودند: علی و حسن و حسین و ائمه از فرزند حسین تا روز قیامت‌اند).^(۲)

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: (لا تعود الامامة فی أخوین بعد الحسن والحسین (علیه السلام) أبدا، آن‌ها جرت من علی بن الحسین (علیه السلام) كما قال عزوجل: (وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ)، فلا تكون بعد علی بن الحسین علیهما السلام إلا فی الاعقاب و أعقاب الاعقاب)، (پس از حسن و حسین (علیه السلام) امامت هرگز به دو برادر بر نمی‌گردد. بلکه از علی بن الحسین (علیه السلام) آن‌گونه جریان پیدا کرد که خداوند تبارک و تعالی فرموده است: (و خویشاوندان بعضی نسبت به بعضی دیگر در کتاب خدا اولی‌تر هستند). پس بعد از علی بن الحسین (علیه السلام) نخواهد بود مگر در اعقاب (نسل‌ها) و اعقاب اعقاب (نسل‌های نسل‌ها)).^(۳)

و این چنین، وصیّت موافق با قرآن و سنت می‌باشد و مکلف به بیان تکلیف ائمه تا روز قیامت در سایه‌ی اوصیاء است و این به تنهایی، قرینه‌ی قطعی بر صحتش می‌باشد و از اهل بیت (علیهم السلام) در چگونگی اخذ اخبار بدین صورت (هرگاه برای آن شاهی از قرآن یافتید آن را بگیرید)، روایت شده است.

قرینه‌ی دوم: مشاهده‌ی این روایت (وصیّت) در یکی از کتب معتمد و آن کتاب الغیبه اثر شیخ طوسی، رئیس طائفه عالم خبره در حدیث و طُرُق و رجالش می‌باشد و کلام و گواهی‌ش به

۱. معانی الأخبار: ص ۱۲۶.

۲. معانی الأخبار: ص ۹۱.

۳. الأنفال: ۷۵، الکافی: ج ۱ ص ۳۱۶.

صحت روایات کتبش تقدیم شد و این که به روایت غیر معتبر نه عمل می کند و نه استدلال می کند و حر عاملی در خاتمه مسائل تصریح کرده که کتاب الغیبه شیخ طوسی از کتب معتبر و معتمد است و این چنین صحت روایت وصیت به اثبات می رسد؛ زیرا شیخ طوسی با آن بر امامت ائمه (علیهم السلام) در کتاب خود (الغیبه)، استدلال می کند و همه می دانند که موثق ترین کتب حدیث و مرجع اصیل می باشد.

و ظاهراً، شیخ طوسی وصیت را از یکی از کتب شیخ بزوفری ثقه جلیل به واسطه‌ی احمد بن عبدون و غضائری روایت کرده و کتب بزوفری از کتب معتبر و معتمد به شمار می آید که بیان خواهد شد.

قرینه‌ی سوم: بسیاری از روایات بر مضمون روایت وصیت تأکید دارند که از حدّ تواتر هم گذشته و روایات صحیح بسیاری روایت شده که بر ذریه‌ی امام مهدی (علیه السلام) دلالت دارند و به ذکر برخی از روایات، بسنده خواهم کرد؛ زیرا بسیاری از آنها را در کتاب (پاسخ دندان شکن)، ذکر کردم و هم چنین استاد ضیاء زیدی نیز در کتاب (مهدی و مهدیین)، آنها را ذکر کرده لذا لطفاً به آنها مراجعه شود.

۱- از امام باقر و امام صادق (علیهم السلام) در روایت صحیح در ذکر کوفه فرمودند: (... فیها مسجد سهیل الذی لم یبعث الله نبیاً الا وقد صلی فیه، ومنها یظهر عدل الله، وفیها یكون قائمه والقوام من بعده، وهی منازل النبیین والأوصیاء والصالحین). (در آن مسجد سهله است که خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرده مگر در آن نماز خوانده و عدل خدا در آن ظهور می کند و در آن قائم و قائمان به امر، بعد از او حکومت می کنند و آن منازل پیامبران و اوصیا و صالحین می باشد).^(۱)

۲- ابی بصیر در روایت موثق گوید: (قلت للصادق جعفر بن محمد (علیه السلام): یا ابن رسول الله، انی سمعت من أبیک (علیه السلام) أنه قال: یكون بعد القائم اثنا عشر مهدياً، فقال: إنما قال: اثنا عشر مهدياً، ولم یقل: اثنا عشر إماماً، ولكنهم قوم من شیعتنا یدعون الناس إلى موالاتنا ومعرفة حقنا)، (به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: یا ابن رسول الله از پدرتان شنیدم که فرمودند: بعد از قائم (علیه السلام) دوازده مهدی می باشد. حضرت فرمودند: (پدرم فرمودند: دوازده مهدی، نه دوازده امام!! اما

- آنان قومی از شیعیان ما هستند که مردم را به مودت و معرفت حق ما دعوت می‌کنند.^(۱)
- ۳- امام صادق علیه السلام فرمودند: (إن منا بعد القائم اثنا عشر مهدياً من ولد الحسين عليه السلام)، (همانا بعد از قائم دوازده مهدی از فرزند حسین علیه السلام می‌باشند).^(۲)
- ۴- حدیث صحیح از ابی حمزه از امام صادق علیه السلام در حدیثی طولانی فرمودند: (یا أبا حمزة، إن منا بعد القائم أحد عشر مهدياً من ولد الحسين عليه السلام)، (ای اباحمزه همانا از ما بعد از قائم علیه السلام یازده مهدی از فرزند حسین علیه السلام می‌باشند).^(۳)
- ۵- امام سجاد علیه السلام فرمودند: (يقوم القائم منا ثم يكون بعده اثنا عشر مهدياً)، (قائمی از ما قیام می‌کند- یعنی مهدی- که بعد از او دوازده مهدی می‌باشند).^(۴)
- ۶- دعای روایت شده با سند صحیح از امام رضا علیه السلام: (اللهم اذفع عن وليك... اللهم أعطه في نفسه وأهله وولده وذريته وأمته وجميع رعيته ما تقر به عينه وتسره بنفسه... اللهم صل على ولاة عهده والأئمة من بعده...)، (خداوندا دفع کن از ولایت... خداوندا به او و اهلش و فرزندانش و خاندانش و امت او و تمام رعیت او و آنچه باعث چشم روشنی چشم و زبانش باشد عطا کن... خداوندا درود فرست بر والیان عهد او و امامان پس از او).^(۵)
- و میرزا نوری رحمته الله ذکر کرده که این دعا در اسناد متعدد صحیح و معتبر روایت شده و می‌گوید: (جماعت بسیاری از علماء من جمله شیخ طوسی در المصباح و سید بن طاووس در جمال الأسبوع با اسناد معتبر و صحیح این دعا را روایت کردند و یونس بن عبد الرحمن گوید: امام رضا علیه السلام در دعا برای صاحب امر علیه السلام به این طریقه، امر می‌کردند...).^(۶)
- ۷- توقیع ضراب در خصوص امام مهدی علیه السلام: (... اللهم أعطه في نفسه وأهله وولده وذريته وأمته وجميع رعيته ما تقر به عينه وتسره بنفسه... اللهم صل على وليك ولاة عهده والأئمة من بعده...)، (... خداوندا به او و اهلش و فرزندانش و خاندانش و امت او و تمام رعیت او و

۱. کمال الدین وتمام النعمة: ص ۳۵۸.

۲. بحار الأنوار: ج ۵۳ ص ۱۴۸، مختصر بصائر الدرجات: ص ۳۸.

۳. غيبة الطوسي: ص ۳۰۹، بحار الأنوار: ج ۵۳ ص ۱۴۵.

۴. شرح الأخبار: ج ۳ ص ۴۰۰.

۵. مفاتيح الجنان: ص ۱۱۶.

۶. النجم الثاقب: ج ۲ ص ۴۵۶.

آنچه باعث چشم روشنی چشم و زبانش باشد عطا کن... خداوندا درود فرست بر والیان عهد او و امامان پس از او.^(۱)

میرزا نوری در توصیف این توقیع می گوید: (این خبر شریف در کتب معتبر پیشینیان با اسناد متعدد روایت شده... و هرگز زمان خواندن این صلوات و دعا در خبری از اخبار تعیین نشده جز آنچه سید رضی الدین علی بن طاووس در جمال الأسبوع بعد ذکر تعقیبات مأثوره برای نماز عصر روز جمعه، گوید: (... و اگر تعقیب روز جمعه را به هر دلیلی ترک کردی این صلوات را از برای امری که خداوند ما را به طاعتش امر کرده، هرگز ترک مکن) و این کلام شریف مستفاد می شود امری از جانب صاحب امر در این باب القاء شده و دور از انتظار هم نبوده همان طور که تصریح کرده باب به سوی او (علیه السلام) باز است...^(۲)).

و دیگر روایات بسیار که بر ذریه‌ی امام مهدی (علیه السلام) دلالت می کنند و این همان مضمون وصیّت است جائی که بر وجود دوازده مهدی از ذریه‌ی امام مهدی (علیه السلام) بعد از دوازده امام دلالت می کنند و از حدّ تواتر هم گذشته‌اند و این قرینه‌ی قطعی بر صحت روایت وصیّت می باشد بلکه حتی اگر خبر ضعیف بوده و خبر صحیح در پی آن با همان مضمون بیاید به صحتش حکم می کند همان طور که شیخ طوسی و دیگر علماء ذکر کردند بلکه این امر، مشهور و نزد همگان قابل قبول است.

و بدین ترتیب، روایت وصیّت، صحیح و دارای معنای متواتر است و دلیلی ندارد که به یاوه‌گوئی‌های برخی افراد که ابزار دست شیطان گشته‌اند گوش دهیم و آنان را وسیله‌ی و ادات ردّ روایات اهل بیت (علیهم السلام) قرار داده و این چنین از ولایت اهل بیت (علیهم السلام) خارج می شوند همان طور که در خبر صحیح از امام باقر (علیه السلام) روایت شده است.

باقر (علیه السلام) فرمودند: (والله إن أحب أصحابي إليّ أروعهم وأفقههم وأكتمهم لحديثنا وإن أسوأهم عندي حالاً وأمقتهم الذي إذا سمع الحديث ينسب إلينا ويروی عنا فلم يعقله اشمأز منه وجحده وكفر من دان به وهو لا يدري لعل الحديث من عندنا خرج وإلينا أسند فيكون بذلك خارجاً عن ولايتنا)، (به خدا سوگند که عزیزترین اصحاب نزد من، پرهیزکارترین آنها و فقیه‌ترین و

۱. غیة النعمانی: ص ۱۸۶، جمال الأسبوع- لأبن طاووس: ص ۳۰۱.

۲. النجم الثاقب: ج ۲ ص ۴۶۹.

رازدارترین آنان نسبت به احادیث ما هستند و بدترین آنان نزد من کسانی هستند که هرگاه حدیثی بشنوند که به ما نسبت داده می‌شود و از ما روایت می‌شود، پس بدون آنکه بیندیشد از آن بیزار می‌جوید و آن را انکار می‌کند و آن کس را که به آن عمل نماید، کافر می‌خواند در حالی که نمی‌داند شاید این حدیث از ما صادر شده باشد و سندش از ما باشد پس به سبب این عملش از ولایت ما خارج می‌گردد).^(۱)

قرینه‌ی چهارم: عدم وجود هر روایت تعارض با متن و محتوای وصیت و این قرینه نیز با چشم‌پوشی بر هر چیز دیگر، یک قرینه‌ی قطعی بوده و حُر عاملی در خاتمة الوسائل در تعدادی قرینه، آن را ذکر کرده و می‌گوید: (از جمله: عدم وجود تعارض و آن قرینه واضح بوده و شیخ (طوسی) ذکر کرده که بر آن اجماع و اتفاق نظر دارند؛ زیرا اگر چنین نبود، قرینه‌ی متعارضی برای آن نقل می‌کردند. در مواضعی از جمله: در ابتدای الاستبصار و شهید در "الذکر عن الصدوق وارتضاء" بدان تصریح کرده است).^(۲)

و هر شخصی را به تحدی فرامی‌خوانم که ولو با یک روایت قطعی الدلالة و متعارض با روایت وصیت رسول الله ﷺ در شب وفات بیاید.

قرینه‌ی پنجم: عدم احتمالش به تقیه، اگر روایت مخالف با اصل مذهب و موافق با غیر مذهب بود، احتمال می‌رود که امام آن را از جهت تقیه نسبت به دشمنانش فرموده و اما اگر موافق با اصل مذهب و مخالف غیر بوده، این احتمال نیز منتفی می‌گردد.

واضح است که روایت وصیت بر امامت و خلافت بعد از رسول الله ﷺ در اهل بیت ائمه و مهدیین دلالت دارد و رسول الله ﷺ ائمه‌ی بعد از خویش را با اسم یکی پس از دیگری نامیدند تا این که به امام مهدی سپس به ذریه‌ی بعد از ایشان رسیدند و اولین ایشان را احمد نامید و این امر، غیر موافق با هر مذهب از مذاهب معاصر رسول الله ﷺ یا ائمه علیهم السلام می‌باشد لذا احتمال صدورش به تقیه هرگز صحیح نبود و اگر احتمال، باطل شود حقانیت صدورش ثابت می‌گردد و این که موافق با مذهب بوده و ده‌ها روایات دیگر بر مضمونش دلالت داشته و

۱. بحار الأنوار: ج ۲ ص ۱۸۶، الکافی: ج ۲ ص ۲۲۳، مختصر بصائر الدرجات: ص ۹۸، وسائل الشیعة (آل

البیت): ج ۲۷ ص ۸۷، مستدرک الوسائل: ج ۱ ص ۸۰.

۲. خاتمة الوسائل: ص ۹۵.

این قرینه‌ای که حُر عاملی در ضمیره‌ی قرائنش بدان اشاره کرده، در موردش می‌گوید: (و عدم احتمال خبر از برای تقیّه از آنچه تقدیم شد).^(۱)

قرینه‌ی ششم: مخالفت وصیّت با عقائد اهل سنت، ادعاهای وضع و دروغ و تزویر در احادیث، یعنی غصب خلافت از امام علی (علیه السلام) و ذریه‌اش و مشروعیت بخشیدن به حکومت بنی‌امیه و بنی‌عباس بوده؛ لذا اگر مضمون خبر مخالف با آن ادعاها بود، بی‌شک دال بر صحتش و عدم دستکاریش توسط تحریف‌کنندگان احادیث می‌باشد، آنان احادیث را تحریف می‌کنند تا موافق مذهبشان و اخفای حق علی و ذریه‌اش (علیه السلام) در خلافت رسول‌الله (صلی الله علیه و آله) باشد و روایت وصیّت به‌طور کامل، مخالف با عقاید اهل سنت بوده، بلکه انقلابی در مقابل اولی و دومی و حکومت بنی‌امیه و بنی‌عباس است جائی که رسول‌الله (صلی الله علیه و آله) در آن بر خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام) تک‌تک فرزندان بعد از وفات خویش تا روز قیامت تأکید می‌کند و نام‌های ائمه و کُنیه و اوصافشان را ذکر نمودند.

شما را به خدا، آیا عاقلانه است که اتباع بنی‌امیه یا بنی‌عباس، حدیثی را قرار دهند که عقیده‌شان را از جا بر کند و برای مردم آشکار می‌کند که خلافت را از اهلش که رسول‌الله (صلی الله علیه و آله) به ایشان سفارش کرده، غصب کردند و این کلام بیهوده‌ای است و جز از دهان سفیه خارج نمی‌شود و عناد و لجajتتش به حدّی رسیده که خورشید را در یک‌چهارم روز (ظهر) انکار می‌کند و پاسخ به چنین شخصی جز پاسخ به جاهلان سلاماً... سلاماً نیست.

و بعد از اینکه مخالفتِ روایتِ وصیّت با عقاید اهل سنت بیان شد همان‌طوری که واضح بوده با ملاحظه‌ی سایر قرائن، از صحیح‌ترین روایات و ثابت‌ترینشان است.

و ائمه (علیهم السلام) به اخذ آنچه مخالف اهل سنت بوده سفارش کردند و این که صحت در مخالفتشان نهفته تا جائی که از ایشان (علیهم السلام) روایت شده: (دعوا ما وافق القوم فإن الرشد فی خلافهم)، (هرکدام مخالف با عامه است آن را بگیر، هرکدام موافق است آن را رها کن و درستی در مخالف آنهاست).^(۲)

بلکه حتی اگر روایت از طُرُق اهل سنت و مخالف با عقایدشان یا متضمن به فضایل و مناقب

۱. خاتمة الوسائل: ص ۲۴۶.

۲. الکافی: ج ۱ ص ۲۳.

ائمه (علیهم‌السلام) روایت شده بود، برگرفتن آن واجب می‌شد و دلیلی بر حقانیت خبر می‌شود همان‌طور که شیخ طوسی و حُر عاملی در مسائل الشیعة ذکر کرده و گوید: (راوی در آن روایت، به دلیل عدم موافقتش با اعتقاد یا دلیل دیگر، متهم نمی‌شود و از این باب، روایت عامه بر نصوص ائمه و معجزاتشان و فضایلشان نسبت به آن روایات ثقات و نسبت به غیرشان از ضعیفان می‌باشد).^(۱)

حتی اگر راویان وصیّت همه از اهل سنّت یا مذهب دیگر بودند، در این روایت از ثقه‌ها شمرده می‌شوند؛ زیرا روایت، خلافت ائمه یکی بعد از دیگری را تضمین می‌کند که مخالفت تام با مذاهب اهل سنّت داشته... و بعد از این آیا عذر و بهانه برای کسی که می‌خواهد در رجال سند وصیّت مناقشه کند، باقی مانده است؟! و اینها قواعد حدیث نزد شماست و این نظرات بزرگان از علماست که بر روایات صحیح و متضمن به حق آل محمد با چشم‌پوشی از سندشان بوده؛ و خدا کور کند چشمی که در غربال ننگرد.

قرینه‌ی هفتم: برخی بزرگان علماء و محدثین با روایت وصیّت بر اعتبارش و صحت اعتماد بر آن، استدلال می‌کنند؛ زیرا اگر ضعیف بود، این بزرگان علماء هرگز با آن استدلال نمی‌کردند، علمائی هم‌چون شیخ طوسی در الغیبه همان‌طور که بیانش تقدیم شد و محدث میرزا نوری در النجم الثاقب، جائی که بر ذریه‌ی امام مهدی (علیه‌السلام)، با روایت وصیّت استدلال می‌کند و آن را یک سند معتبر توصیف کرده و می‌گوید: (شیخ طوسی با سند معتبر از امام صادق (علیه‌السلام) خبری ذکر کرده که در آن برخی وصایای رسول‌الله ﷺ به امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در شب وفات حضرتش قیدشده و در قسمتی از آن آمده است: **پس اگر زمان وفاتش فرا رسد آن را به فرزندش اولین مقربین تسلیم کند... الخ**).^(۲)

و همان‌طور که بیانش تقدیم شد، روایت از خلال قرائن قوی از صحت سند، معتبر گشته بلکه حتی اگر خبر معتبر محفوف به قرائن با صحت سند، تعارضی پیدا کند، خبر معتبر که قرائن بر صدقش دلالت دارند، پیشی می‌گیرد؛ زیرا احتمال می‌رود که صحت سند، دچار اشتباه یا سهو از جانب برخی رجالش آن‌هم بدون قصد و غرض شده و این امر به عدالتشان یا وثاقتشان

۱. خاتمة الوسائل: ص ۹۵.

۲. النجم الثاقب: ج ۲ ص ۷۲.

لطمه‌ای وارد نمی‌کند و حدیث صحیح‌السند غیر معتبر‌المتن می‌شود و این امر واضح بوده و نیازی به توضیح بیشتر ندارد و نقل کلام شیخ جعفر سبحانی در این صدد تقدیم شد، لطفاً مراجعه شود.

و از جمله کسانی که با این روایت استدلال کردند، شهید سید صدر رحمته‌الله در کتاب تاریخ ما بعد‌الظهور ص ۶۴۰ است و کلام او در استدلال بر اثبات ذریه‌ی امام مهدی علیه السلام طولانی بوده و این که ایشان حاکمان بعد از پدر بزرگوارشان هستند... برای مطالعه‌ی جزئیات لطفاً به منبع مذکور مراجعه شود.

و از جمله‌ی علماء کسانی هستند که از صحت مضمون روایت وصیت گفتند هم‌چون سید مرتضی در توضیح این مقطع از روایت کوفه: (... و در آن قائمش و قائمان بعد از او هستند)، می‌گوید: (ما به‌طور قطع نمی‌گوییم که وفات مهدی علیه السلام مساوی با زوال تکلیف است، بلکه جایز است که بعد از ایشان عده‌ای از ائمه باشند که به حفظ دین و اصلاح اهل آن قیام کنند و این نام‌گذاری ما را از دوازده امامی خارج نمی‌کند؛ زیرا ما مکلف به شناخت امامتشان هستیم و این امر به‌طور شافی و وافی بیان شده لذا با این تسمیه از غیر خود منفرد گشتیم).^(۱)

و هم‌چنین صاحب مستدرک سفینه البحار، شیخ علی نمازی در توضیح روایتی که مهدیین از ذریه‌ی قائم علیه السلام را ذکر می‌کند، گوید: (این، بیان‌گر این مقصود از روایت ابی‌همزه و روایت منتخب البصائر بوده و هیچ اشکالی در آن و غیرش نبوده که بر وجود دوازده مهدی بعد از امام قائم علیه السلام دلالت داشته و این که ایشان مهدیین از اوصیای قائم و قوام به امر حضرتش هستند تا زمان خالی از حجت خدا نباشد).^(۲)

و شهید سید محمدباقر صدر در کتاب (جامعه‌ی فرعون‌ی) که گزارشی از محاضرات او بوده، می‌گوید: (... سپس بعد از مهدی علیه السلام دوازده خلیفه می‌آیند و در میان مردم طبق آن مناهج و سیرتی که به‌فرمان امام مهدی و به سرپرستی حضرتش بنیان‌گذاری شده، سیر می‌کنند و در خلال فرمانروائی این دوازده خلیفه، جامعه‌ی انسانی به‌سوی تکامل و رشد سیر می‌یابد...)^(۳).

۱. بحار الأنوار: ج ۵۳ ص ۱۴۸.

۲. مستدرک سفینه البحار: ج ۱۰ ص ۵۱۷.

۳. المجتمع الفرعونی: ص ۱۷۵.

و همسانی این قرینه با خواهران دیگرش، یقین و اعتماد به صحت وصیت را به ارمغان می‌آورد و این که روایت معتبر بوده و جایز نیست احدی بدان شک ورزد جز تابعان ابوبکر و عمر که برنگاشتن آن در شب وفات رسول‌الله ﷺ اعتراض کرده و عمر گفت: (کتاب خدا ما را کفایت می‌کند و محمد دچار هزیان شده) و دیروز و امروز از این نسبت، پاک و منزّه است و این که کلامش منطبق بر مصداق شخص غیر مقصود واقع گردد... مری‌ست رسول‌الله.

و خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ﴾، (و شما آنان را نکشتید بلکه خدا آنان را کشت و چون [ریگ به سوی آنان] افکندی تو نیفکندی بلکه خدا افکند).^(۱)

قرینه‌ی هشتم: قوی‌ترین و برترین قرینه‌ها، یعنی شهادت و گواهی خداوند در عالم رؤیا بر صحت روایت وصیت و انطباقش بر سید احمد الحسن (چه شهادتی برتر از شهادت خداست)، ... ﴿قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ﴾، (بگو گواهی چه کسی از همه برتر است بگو خدا میان من و شما گواه است).^(۲) تا آن جا که انصار صدها رؤیا و مکاشفه با حضور رسول‌الله و امام علی و فاطمه و باقی ائمه (علیهم‌السلام) مشاهده کردند و همه دارای یک مضمون و آن تأکید بر حقانیت سید احمد الحسن به‌عنوان وصی و فرستاده‌ی امام مهدی و ذریه‌ی حضرتش و یمان موعود بودند.

و سفیه آن‌کسانی که از ساحت ملکوت مطرود گشته‌اند این قرینه را سبک می‌شمارند به‌راستی که جاهل با هر چیزی که نمی‌شناسد، دشمنی می‌کند و روایات و داستان‌ها در اعتبار رؤیا متواتر گشته و آن راه معرفت و هدایت به‌سوی حق در هنگام مشتبه شدن امر و اختلاط حق باطل می‌باشد و خداوند تصدیق‌کنندگان رؤیا را در مواضع متعدد در قرآن کریم مدح و تکذیب‌کنندگان رؤیا را مذمت می‌کند ﴿بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ﴾، (بلکه گفتند خواب‌های شوریده است).^(۳) و در این زمان ما، چه بسیار گشته‌اند و مصیبت بزرگ اینجاست که حال نزارشان به‌جایی رسیده که گویند شیطان می‌تواند به شکل رسول‌الله و اهل‌بیتش (علیهم‌السلام) متجلی شود. ﴿مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبِرَتْ كَلِمَةٌ تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا﴾، (نه آنان و نه پدرانشان به این [ادعا] دانشی ندارند بزرگ سخنی است که از دهانشان برمی‌آید

۱. الأنفال: ۱۷.

۲. الأنعام: ۱۹.

۳. الأنبياء: ۵.

[آنان] جز دروغ نمی گویند).^(۱) اینان هیچ دلیلی جز تعبیت از هوی نفس خود ندارند عاملی که قوم پیش از آنان را هلاک کرده و گفته‌ی آنان دال بر سبک‌شماری حقیقت رسول الله ﷺ و اهل‌بیت ایشان (علیهم السلام) است و قلب‌هایشان به دشمنی با رسول و اهل‌بیتش مایل گشته هرچند که به حُب و موالاتشان ابراز می‌کنند. دلیل حجیت رؤیا، قرآن و سنت و سیرت مشروع و واقع و وجدان بوده و مُنکران هیچ دلیلی از برای انکارشان ندارند.

سلیم بن قیس در حدیثی گوید: (رسول الله ﷺ قال: من رآنی فی المنام فقد رآنی، فإن الشیطان لا یتمثل بی فی نوم ولا یقظة ولا بأحد من أوصیائی إلى یوم القیامة)، (رسول الله ﷺ فرمودند: هرکس مرا در خواب ببیند همانا به حق مرا دیده و شیطان در خواب به صورت من و هیچ‌یک از اوصیای من تا روز قیامت در نمی‌آید).^(۲)

امام رضا (علیه السلام) فرمودند: (حدثنی ابي، عن جدي، عن أبيه (علیه السلام) أن رسول الله ﷺ قال: من رآنی فی منامه فقد رآنی؛ لأن الشیطان لا یتمثل فی صورتی ولا فی صورة أحد من أوصیائی ولا فی صورة واحدة من شیعتهم، وإن الرؤیا الصادقة جزء من سبعین جزءاً من النبوة)، (پدرم، مرا از جدم از پدرشان (علیه السلام) باخبر ساخته که رسول الله ﷺ فرمودند: هر کس مرا در خواب ببیند، به حق مرا دیده است؛ زیرا شیطان به صورت من و هیچ‌یک از اوصیایم و شیعیانم در نمی‌آید و به حقیقت رؤیای صادقه جزئی از هفتاد جز نبوت است).^(۳)

و در آمالی شیخ طوسی از مفید... احمد بن یحیی از محول بن ابراهیم از ربیع بن محمد منذر از پدرش از حسین بن علی (علیه السلام) نقل است: (ما من عبد قطرت عیناه فینا قطرة او دمعت عیناه فینا دمعة الا بؤاه الله تعالی بها فی الجنة حقاً. قال: نعم قلت سقط الاسناد بیني و بینك)، (نیست بنده‌ای که قطره اشکی از دو چشمش بریزد یا در دو چشم جمع شود در مصیبت‌های ما مگر این که خدا او را در بهشت دائماً جای خواهد داد). احمد بن یحیی گوید: حسین (علیه السلام) را در خواب دیدم و به او گفتم: حدیث کرد مرا محول بن ابراهیم به این حدیث از ربیع بن منذر از پدرش از تو که گفته‌ای: نیست بنده‌ای که قطره از دو چشمش بریزد یا بر رخسارش جاری شود در مصیبت‌های ما مگر این که خدا او را به سبب آن در بهشت جای دهد؟ فرمود: آری

۱. الکهف: ۵.

۲. دار السلام: ج ۱ ص ۵۹.

۳. من لا یحضره الفقیه: ج ۲ ص ۵۸۵.

من گفته‌ام. این اسناد میان من و تو ساقط است. یعنی بی‌واسطه از تو شنیدم و هیچ احتیاجی به سند نیست).^(۱)

و گفته‌ی احمد بن یحیی به امام حسین (علیه‌السلام): (اسناد بین من و تو ساقط شده)، یعنی حدیث مستقیم از شما بوده و دیگر نیازی به راویان سند نداشته و به اعتقاد این قصه نیازی به توضیح بیشتر ندارد، آیا پند گیرنده‌ای هست؟؟

و ده‌ها روایات و داستان‌های دیگر که حجیت رؤیا را ثابت می‌کنند و بسیاری از علمای جلیل به آن‌ها عمل کردند از جمله شیخ صدوق (رحمه‌الله) و ذکر کرده که به سبب دیدن رؤیایی با حضور امام مهدی (علیه‌السلام) کتاب خویش (کمال‌الدین) را تألیف کرده. اگر خواستی به مقدمه‌ی کتاب مراجعه کن.

و بسیاری از روایات بر ارتباط رؤیا با قیام امام مهدی (علیه‌السلام) در آخرالزمان تأکید می‌کنند مبنی بر این‌که وحی بوده و نزدیک است تکذیب نشود و به سبب ضیق وقت، ذکر آن را به مناسبت دیگر موقوف می‌کنم و هر کس خواهان تفصیل بیشتر است به کتاب (فصل الخطاب) به تألیف استاد احمد خطاب یکی از انتشارات انصار امام مهدی (علیه‌السلام) و هم‌چنین کتاب دارالسلام به تألیف میرزا نوری (رحمه‌الله) مراجعه کند، پس بعد از حق، چیزی جز گمراهی آشکار وجود ندارد و در ذکر قرائن بر صحت روایت وصیت، به همین مقدار اکتفا می‌کنم و آن را به‌طور مختصر و بدون مناقشه پیرامون اشکالات ذکر کردم لذا به کتاب (وصیت و وصی)، مراجعه شود پس منتظر باش و غنیمت مدار.^(۲)

و اجتماع این قرائن، دلیل قطعی بر صحت روایت وصیت با چشم‌پوشی از سند می‌باشند بلکه اجتماع دو قرینه برای آن کفایت می‌کند همان‌طور که حُر عاملی در خاتمة الوسائل بدان اشاره کرد و این برای طالب حق کافی است و اما معاند به هیچ‌چیزی بسنده نمی‌کند تا این‌که سنت تکذیب کنندگان به سویس بیاید حال یا عذاب باشد یا شمشیر قائم (علیه‌السلام) و این همان ننگی و خواری در دنیا و آخرت است.

۱. دارالسلام: ج ۱ ص ۱۶۹.

۲. کتاب (الوصیة و الوصی)، از انتشارات انصار امام مهدی (علیه‌السلام)، منتشر گشت.

می‌گوید: (دلالت روایت، از ناحیه‌ی دلالت بدین معناست که حکم امامت در هنگامی که وفات امام مهدی (علیه السلام) فرامی‌رسد به اولین مؤمنین تسلیم می‌شود یعنی بعد از ظهور و حکمش و چیزی است که شخص احمد بن الحسن نگفته بلکه ادعا کرده فرستاده‌ی امام (علیه السلام) است همان‌طور که متن روایت از خدشه‌ی واضح‌تھی نیست که برای تسهیل امر بر خواننده و کفایت آنچه در مقام ابطال این روایت، وارد کردیم، عرضه داشتیم).

می‌گویم: اگر تو با دید واضح و به‌دوراز تعصب کورکورانه در روایت تأمل کنی درخواهی یافت که مقصود از (هنگامی که وفاتش فرا رسد...)، تسلیم منصب امامت کبری نه همان وجود در عصر غیبت است و هم‌چنین هیچ ارتباطی با مسؤولیت در عصر ظهور از قبیل زمینه‌سازی و گردآوردن انصار و پرورش و تکامل و ارتقای روحی آنان نداشته بلکه فرموده‌ی حضرت (علیه السلام): (و اوست اولین ایمان آورندگان)، اشاره واضحی است بر این که (احمد) مذکور در وصیت، نخستین اصحاب از (۳۱۳) نفر و فرماندهی آنان است لذا اولیت در این‌جا، اولیت زمانی است که مستلزم اولیت آداب و تربیت بوده همان‌طور که حال امیرالمؤمنین (علیه السلام) چنین بود بلکه اولیت تربیت، ادغام یافته در اولیت زمانی بوده و وصی همان‌طور که شهرت داشته، اولین ایمان آوردگان از مردم به حجت در بین دوستان است و اما خدشه‌ی واضحی که اذعان می‌داری آن را بر ما عرضه بدار تا میزان علمت را بسنجیم!! وگرنه اشاره‌ات در نظر ما تنها تلاش برای فریب اتباع است و بس.

می‌گوید: (روایت دوم: در بحار: سید عبدالحمید با استناد از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده: (همانا از ما بعد از قائم دوازده مهدی است) و این روایت از نظر سند بدتر از روایت قبلی بوده؛ چراکه مُرسل بوده چه رسد به دلالتش لذا به درد مدعی نمی‌خورد در صورتی که به بعد از قائم دلالت دارد و از طرف دیگر احمد... ادعا می‌کند که خودش قائم است و قائم (برحسب ادعایش)، غیر امام مهدی (علیه السلام) است. البحار: ج ۵۳ ص ۱۴۸).

می‌گویم: روایات مهدیین از نظر معنا بسیارند تا جائی که از حدّ تواتر معنائی هم گذشته و حدیث متواتر بدون در نظر گرفتن اسنادش، به قطعیت می‌رسد و این برخی روایات متواتر معنائی هستند:

و عامل اصلی برای اثبات این که وصیت بعد از امام مهدی (علیه السلام) در ذریه‌اش، مهدیین (علیهم السلام)

استمرار می‌یابد، وصیت رسول‌الله محمد ﷺ در شب وفات است که قبلاً ذکر کردیم و اکنون به‌طور اختصار آن را ذکر خواهیم کرد:

امام صادق از پدران بزرگوارش از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل می‌کنند که فرمودند:
 (قال رسول الله ﷺ في الليلة التي كانت فيها وفاته - لعلي (عليه السلام): يا أبا الحسن، أحضر صحيفة ودواة. فأملا رسول الله وصيته حتى انتهى إلى هذا الموضع فقال: يا علي إنه سيكون بعدى اثنا عشر إماماً ومن بعدهم اثنا عشر مهدياً، (... إلى قوله ﷺ) فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه محمد المستحفظ من آل محمد (عليه السلام). فذلك اثنا عشر إماماً، ثم يكون من بعده اثنا عشر مهدياً، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه أول المقربين له ثلاثة أسامي: اسم كاسمي واسم أبي وهو عبدالله وأحمد، والاسم الثالث: المهدي، هو أول المؤمنين).

(در شب وفات رسول خدا ﷺ - فرمودند: (ای ابوالحسن دواتی و صحیفه‌ای بیاور و رسول خدا شروع به املا کردن وصیت و امام علی (علیه السلام) آن را با دست خود می‌نوشت تا به این موضوع از وصیت رسید و فرمودند: ای علی بعد از من دوازده امام و بعد از آنان دوازده مهدی هستند (تا آنجا که می‌فرمایند) هنگامی که زمان وفات حسن عسکری رسید آن را به فرزندش محمد مستحفظ از آل محمد (علیه السلام) تسلیم کند؛ و آنها دوازده امام می‌باشند و بعد از آنها دوازده مهدی می‌باشد (و اگر وفاتش رسید) آن را به فرزندش اولین مقربین که سه اسم دارد اسمی همانند اسم من و پدرم و او احمد و عبدالله و اسم سوم او مهدی می‌باشد تسلیم می‌کند و او اولین ایمان آورندگان است).^(۱)

و این بیان واضح و روشن است و حامل هیچ شبهه از طرف رسول‌الله ﷺ نبوده و ثابت می‌کند که وصیت بعد از امام مهدی (علیه السلام) به ذریه‌ی ایشان مهدیین (علیهم السلام) انتقال خواهد یافت و بعد از پدر بزرگوارشان امام مهدی (علیه السلام)، ائمه‌ی اُمت خواهند بود: ﴿ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾، (فرزندانی که بعضی از آنان از [نسل] بعضی دیگرند و خداوند شنوای داناست).^(۲)

و وصیت رسول‌الله ﷺ تنها روایتی نیست که این امر را ثابت می‌کند بلکه صدها روایات

۱. غيبة الطوسي: ص ۱۵۰، بحار الأنوار: ج ۵۳ ص ۱۴۷، غایة المرام: ج ۲ ص ۲۴۱، تاریخ ما بعد الظهور - سید محمد الصدر: ص ۶۴۰.

۲. آل عمران: ۳۴.

متواتر المعنای دیگر وجود دارند که بر اوصیای امام مهدی (علیه السلام) از ذریه‌ی حضرتش دلالت می‌کنند، از جمله:

در دعای مشهور و متعبر از امام مهدی (علیه السلام) در کیفیت صلوات بر محمد و آل محمد آمده تا آن جا که به خویشان می‌رسد و می‌فرماید: (... اللهم أعطه فی نفسه وذریته وشیعته ورعیته وخصته وعامته وعدوه وجمیع أهل الدنیا ما تقر به عینه، وتسره به نفسه ... وصل علی ولیک وولایة عهده، والأئمة من ولده، ومد فی أعمارهم، وأزد فی آجالهم، وبلغهم أقصى آمالهم [دینا]، دنیا و آخره ...)، (خداوندا به او و اهلش و فرزندانش و خاندانش و امت او و تمام رعیت او و آنچه باعث چشم روشنی چشم و زبانش باشد عطا کن... خداوندا درود فرست بر والیان عهد او و امامان پس از او؛ و آن بزرگواران را به آرزو و آمالشان نائل ساز...)^(۱)

در دعای صحیح از امام رضا (علیه السلام) برای امام مهدی در عصر غیبت آمده است: (... اللهم أعطه فی نفسه وأهله وولده وذریته وأمه وجمیع رعیته ما تقر به عینه، وتسره به نفسه وتجمع له ملک المملکات کلها... اللهم صل علی ولایة عهده والأئمة من بعده وبلغهم آمالهم، وزد فی آجالهم، وأعز نصرهم...)، (...خداوندا به او و اهلش و فرزندانش و خاندانش و امت او و تمام رعیت او و آنچه باعث چشم روشنی چشم و زبانش باشد عطا کن... خداوندا درود فرست بر والیان عهد او و امامان پس از او؛ و آن بزرگواران را به آرزو و آمالشان نائل ساز و بر عمرشان بیفزای و نصرت با عزت عطایشان کن...)^(۲)

امام صادق (علیه السلام): (إن منا بعد القائم اثنا عشر مهدياً من ولد الحسين (علیه السلام))، (همانا بعد از قائم دوازده مهدی از فرزند حسین (علیه السلام) می‌باشند)^(۳)

عن أبی بصیر، قال: (قلت للصادق جعفر بن محمد (علیه السلام): یا ابن رسول الله، إني سمعت من أبيك (علیه السلام) أنه قال: يكون بعد القائم اثنا عشر مهدياً، فقال: إنما قال: اثنا عشر مهدياً، ولم يقل: إثنا عشر إماماً، ولكنهم قوم من شيعتنا يدعون الناس إلى موالاتنا ومعرفة حقنا).

ابی بصیر گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: یا ابن رسول الله از پدرتان شنیدم که فرمودند: بعد از قائم (علیه السلام) دوازده مهدی می‌باشد. **حضرت فرمودند: (پدرم فرمودند: دوازده**

۱. غیبة الطوسي: ص ۱۸۶، جمال الأسبوع: ص ۳۰۱.

۲. مفاتیح الجنان: ص ۶۱۸.

۳. مختصر بصائر الدرجات: ص ۴۹.

مهدی، نه دوازده امام!! اما آنان قومی از شیعیان ما هستند که مردم را به مودت و معرفت حق ما دعوت می‌کنند.^(۱)

و امام صادق (علیه السلام) این‌جا در صدد نفی مطلق امامت از ذریه‌ی امام مهدی (علیه السلام) نیست بلکه در صدد بود که بیان کند ایشان هم‌درجه و هم‌سان پدران‌شان ائمه‌ی دوازده‌گانه (علیهم السلام) نیستند بلکه در مرتبه‌ی پایین‌تر هستند و ایشان ائمه‌ای هستند که مردم را بعد از پدرشان امام مهدی (علیه السلام) رهبری می‌کنند بدین دلیل که در فرموده‌ی امام مهدی (علیه السلام) در دعای سابق چنین آمده: (... بار الهی، بر والیان عهدش و ائمه‌ی بعدش درود فرست...).

عن حبة العربی، قال: (خرج امیرالمؤمنین (علیه السلام) إلى الحیرة فقال: لتصلن هذه هذه - وأومی بیده إلى الکوفة والحیرة - حتی یباع الذراع فیما بینهما بدانیر، ولینین بالحیرة مسجد له خمسائة باب یصلی فیہ خلیفة القائم (عجل الله تعالی فرجه)؛ لأن مسجد الکوفة لیضیق عنهم، ولیصلین فیہ اثنا عشر إماماً عدلاً. قلت: یا امیرالمؤمنین، ویسع مسجد الکوفة هذا الذی تصف الناس یومئذ؟! قال: تبنی له أربع مساجد مسجد الکوفة أصغرها وهذا ومسجد إن فی طرفی الکوفة من هذا الجانب وهذا الجانب - وأومی بیده نحو البصریین والغریین)، حبه عرنی گوید: (امیرالمؤمنین (علیه السلام) به‌سوی حیره خارج شدند و فرمودند: این به این متصل خواهد شد - حضرت با دست خویش به کوفه و حیره اشاره کردند - تا این‌که یک زراع بین آن‌ها با دینارهای زیادی فروخته شود و در حیره مسجدی بنا می‌شود که پانصد در ورودی دارد که در آن خلیفه‌ی قائم (علیه السلام) نماز می‌گذارد، زیرا مسجد کوفه گنجایش آنان را ندارد و دوازده امام عادل در آن نماز می‌گذارند. عرض کردم: یا امیرالمؤمنین! این مسجد کوفه که امروز مردم از بزرگی آن سخن می‌گویند تنگ می‌گردد؟! فرمودند: چهار مسجد برای آن ساخته می‌شود و مسجد کوفه کوچک‌ترین آن‌هاست و این مسجدی که در طرف کوفه است از اینجا تا آن جانب است - حضرت با دست خویش به اطراف بصریین و غریین اشاره کردند).^(۲)

پس مقصود از خلیفه قائم کیست و این دوازده امامی که در مسجد بنا شده در دولت قائم (علیه السلام) نماز می‌خوانند کیستند؟ آیا مصداقشان می‌تواند بر احدی جز مهدیین دوازده‌گانه از ذریه‌ی امام

۱. کمال الدین و تمام النعمة: ج ۲ ص ۳۵۸.

۲. التهذیب: ج ۳ ص ۲۵۳، معجم احادیث الامام المهدی للکورانی: ج ۳ ص ۱۱۲.

مهدی (علیه السلام) قابل انطباق باشد همان طور که روایات بر ایشان دلالت کردند؟!

امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) در ذکر کوفه فرمودند: (... و فیها مسجد سهیل الذی لم یبعث الله نبیاً إلا وقد صلی فیہ، ومنها ینظر عدل الله، و فیها ینکون قائمه والقوام من بعده، وهی منازل النبیین والأوصیاء والصلحین)، (... در آن مسجد سهله است که خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرده مگر در آن نماز خوانده و عدل خدا در آن ظهور می کند و در آن قائم و قائمان به امر، بعد از او حکومت می کنند و آن منازل پیامبران و اوصیا و صالحین می باشد).^(۱)

امام سجاد (علیه السلام) فرمودند: (یقوم القائم من اثم یكون بعده اثنا عشر مهدياً)، (همانا قائمی از ما قیام می کند و بعد از او، دوازده مهدی می باشند).^(۲)

دعای روایت شده از امام حسن عسکری (علیه السلام) به مناسبت میلاد امام حسین (علیه السلام) در آن ذکر شده: (اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ الْمَوْلُودِ فِي هَذَا الْيَوْمِ الْمَوْعُودِ بِشَهَادَتِهِ قَبْلَ أُسْتِهْلَالِهِ وَوَلَادَتِهِ بَكْتُهُ السَّمَاءُ وَمَنْ فِيهَا وَالْأَرْضُ وَمَنْ عَلَيْهَا وَلَمَّا يَطَّأُ لِابْتِيهَا قَتِيلِ الْعَبْرَةِ وَسَيِّدِ الْأُسْرَةِ الْمَمْدُودِ بِالنُّصْرَةِ يَوْمَ الْكُرَّةِ الْمُعَوَّضِ مِنْ قَتْلِهِ أَنَّ الْأِيْمَةَ مِنْ نَسْلِهِ وَالشَّقَاءَ فِي ثُرَيْبَتِهِ وَالْفُوزَ مَعَهُ فِي أَوْبَتِهِ وَالْأَوْصِيَاءَ مِنْ عَتْرَتِهِ بَعْدَ قَائِمِهِمْ وَغَيْبَتِهِ حَتَّى يَدْرِكُوا الْأَوْتَارَ وَيَثَارُوا الثَّارَ وَيَرْضُوا الْجَبَّارَ وَيَكُونُوا خَيْرَ أَنْصَارٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَعَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ).^(۳)

[در این متنی بر وجود اوصیاء بعد از قائم (علیه السلام) دلالت می کند که می فرمایند: (و اوصیاء از عترتش بعد از قائمشان و غیبت او).]

و این کلام را نمی توان بر احدی غیر از ذریه امام مهدی (علیه السلام) انطباق داد؛ زیرا امام عسکری (علیه السلام) فرمودند: (و اوصیاء از عترتش بعد از قائمشان و غیبتش)، یعنی اوصیای بعد از امام مهدی و غیبتش، هم از ذریه امام حسین (علیه السلام) هستند هم از ذریه قائم (علیه السلام)، نهمین فرزند از ذریه امام حسین (علیه السلام) لذا جملهی (بعد از قائمشان و غیبتش)، دلیل قطعی بر اوصیای امام مهدی (علیه السلام) یعنی مهدیین (علیهم السلام) می باشد.

شیخ طوسی در غیبه خود از ابی حمزه از امام صادق (علیه السلام) در حدیثی طولانی نقل می کند که فرمودند: (یا أبا حمزة، إن منا بعد القائم أحد عشر مهدياً من ولد الحسين (علیه السلام))، (ای اباحمزه

۱. وسائل الشیعة الإمامیة: ج ۳ ص ۵۲۴.

۲. بحار الأنوار: ج ۵۳ ص ۱۴۸، مختصر بصائر الدرجات: ص ۳۸.

۳. المصباح - للكفعمي: ص ۵۴۳، مصباح المجتهد - للشيخ الطوسي: ص ۶۸۲.

همانا از ما بعد از قائم (علیه السلام) یازده مهدی از فرزند حسین (علیه السلام) می‌باشند.^(۱)

و مقصود از قائم در این روایت، اولین مهدیین از ذریه‌ی امام مهدی (علیه السلام) می‌باشد که بعد از او، یازده مهدی خواهند بود اما بعد از امام مهدی محمد بن الحسن (علیه السلام) دوازده مهدی هستند و تعارضی بین جمع روایات از حیث نام‌گذاری هر یک از ذریه‌ی امام مهدی به لقب قائم، آن‌هم بعد از ملاحظه‌ی فرموده‌ی امام صادق (علیه السلام) در مورد ایشان در روایت قبلی: **(و در آن قائمش و قائمان بعد از او هستند)**، دیده نمی‌شود. بدین ترتیب ایشان، قوام بعد از قائم بر امر امت هستند.

امام صادق (علیه السلام) در حدیث قدسی فرمودند: **(قال الله عز وجل: افترضت علی عبادي عشرة فرائض إذا عرفوها أسكنتهم ملكوتي، وأجتهم جناني أولها معرفتي، والثانية معرفة رسولي إلى خلقي والإقرار به والتصديق له، والثالثة معرفة أوليائي وأهم الحجج علی خلقي، من والاهم فقد والاني ومن عاداهم فقد عاداني، وهم العلم فيما بيني وبين خلقي، ومن أنكرهم أصليته ناري، وضاعفت عليه عذابي، والرابعة معرفة الأشخاص الذين أقيموا من ضياء قدسي، وهم قوام قسطنطين، والخامسة معرفة القوام بفضلهم والتصديق لهم، والسادسة معرفة عدوي إبليس وما كان من ذاته وأعوانه، والسابعة قبول أمري والتصديق لرسلي، والثامنة كتمان سري وسر أوليائي، والتاسعة تعظيم أهل صفوتي والقبول عنهم، والرد إليهم فيما اختلفتم فيه، حتى يخرج الشرح منهم، والعاشرة أن يكون هو وأخوه في الدين والدنيا شرعا سواء، فإذا كانوا كذلك أدخلتهم ملكوتي، وآمنتهم من الفزع الأكبر وكانوا عندي في عليين)**، **(خداوند متعال: من ده چیز را بر بندگان خود واجب کردم که اگر آن‌ها را انجام دادند آنان را در ملکوت جای می‌دهم و بهشت را برای آن‌ها مباح می‌گردانم. اول باید مرا بشناسند، دوم رسول مرا بشناسند و به او اقرار و تصدیق نمایند، سوم دوستان مرا که حجت‌های من بر مردم هستند بشناسند، هر کس آن‌ها را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هر کس آن‌ها را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است. آن‌ها بین من و مردم نشانه هستند و باید به وسیله آن‌ها مرا بشناسند، هر کس مقام آن‌ها را انکار کند او را وارد آتش خود می‌کنم و عذاب چند برابر به او خواهم چشایند. چهارم شناختن کسانی که در پرتو قدس من اقامت دارند و آن‌ها کسانی هستند که عدالت مرا در روی زمین برپا می‌دارند، پنجم**

شناختن فضل قائمان و تصدیق آن‌ها. ششم شناختن دشمن من ابلیس و اعوان و انصار او، هفتم دستور مرا قبول کنند و پیامبران مرا تصدیق نمایند، هشتم اسرار من و دوستان مرا حفظ کنند، نهم بندگان برگزیده مرا احترام کنند و گفتار آن‌ها را قبول نمایند. اگر در مواردی باهم اختلاف کردند موضوع را به آن‌ها برگردانند و حقیقت را از آن‌ها بخواهند تا واقعیت موضوع و شرح مسئله از نزد آن‌ها بیرون شود و حقیقت موضوع روشن گردد و اختلاف‌ها برطرف شود. دهم اینکه خود و برادر دینی او در امور دین و دنیا باهم یکی باشند و بر یکدیگر تفاخر نکنند، هرگاه این‌چنین باشند آن‌ها را در ملکوت جای می‌دهم و از روز قیامت و وحشت آن در امان و آسایش قرار می‌دهم و در نزد خودم در مقام قرب خواهند بود.^(۱)

فریضه‌ی اول در ربوبیت است و آن معرفت الهی است و دوم در رسالت و آن شناخت رسول ﷺ سوم در امامت و آن شناخت ائمه‌ی دوازده‌گانه از اوصیای رسول ﷺ و اما چهارم امکان انطباقش بر احدی جز هادیان و آنان مهدیین از ذریه‌ی امام مهدی (علیه السلام) وجود نداشته و ایشان قائم به قسط خدایند که امام صادق (علیه السلام) در روایات قبلی نیز از ایشان با لقب (قوام)، یاد کردند.

امام صادق (علیه السلام) در یکی از دعاهای مشهور خویش فرمودند: (اللهم کن لولیک، القائم بأمرك، الحجة محمد بن الحسن المهدي، علیه وعلى آبائه أفضل الصلاة والسلام، فی هذه الساعة وفي كل ساعة، ولياً وحافظاً وقاعداً وناصرًا ودليلاً ومؤيداً، حتى تسكنه أرضك طوعاً، وتمتعه فيها طويلاً وعرضاً، وتجعله وذريته من الأئمة الوارثين)، (... و او و نسلش را از ائمه وارثین قرار ده).^(۲)

(دعای منسوب به امام رضا (علیه السلام) در ذکر مهدیین (علیهم السلام):

(... اللهم صل عليه وعلى آله من آل طه ويس، واخصص وليك، ووصى نبيك، وأخا رسولك، ووزيره، وولى عهده، إمام المتقين، وخاتم الوصيين لخاتم النبيين محمد ﷺ، وابنته البتول، وعلى سیدی شباب أهل الجنة من الأولين والآخرين، وعلى الأئمة الراشدين المهديين السالفين الماضين، وعلى النقباء الأتقياء البررة الأئمة الفاضلين الباقين، وعلى بقيتك فى أرضك، القائم بالحق فى اليوم الموعود، وعلى الفاضلين المهديين الأئمة الخزنة)، (... وبر مهدیین فاضل که امانت‌داران

۱. بحار الأنوار: ج ۶۶ ص ۱۳، مستدرک سفینه البحار: ج ۷ ص ۱۷۴.

۲. بحار الأنوار: ج ۴۹ ص ۳۴۹.

کنج‌ها).^(۱)

و دعا در ذکر مهدیین از ذریه‌ی امام مهدی علیه السلام بسیار واضح و صریح آمده تا جایی که امام رضا علیه السلام ابتدا ائمه قبل از خویش را ذکر می‌کنند و سپس به ذکر ائمه بعد از خویش پرداختند تا به قائم منتظر علیه السلام رسیده سپس ذکر مهدیین علیهم السلام در پی ایشان می‌آید.

و روایات بسیاری بر ذریه‌ی امام مهدی علیه السلام دلالت می‌کنند که برای اختصار تنها به ذکر چند مورد بسنده کردم و هر که خواهان مطالعه‌ی بیشتر است به کتاب (مهدی و مهدیین در قرآن و سنت) و (مهدیین در حدیث اهل بیت علیهم السلام) و (پاسخ قطعی به مُنکران ذریه‌ی مهدی) و دیگر کتب از انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام مراجعه کند.

و این روایات دارای معنای متواتر بلکه فراتر از حدّ تواتر بوده و همه بر اوصیای بعد از امام مهدی از ذریه‌ی حضرتش یعنی مهدیین علیهم السلام دلالت دارند و امکان ردّ این اخبار به هیچ وجه جایز نیست بلکه هر که آن‌ها را ردّ کند در حقیقت از ولایت خارج شده و به خدا کافر شده و خدا را ردّ کرده همان‌طور که روایات پیشین چنین ذکر کردند.

این روایات، همه مضمون وصیّت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در شب وفات را ثابت می‌کنند به حدّی که در دلالت بر ذریه‌ی امام مهدی علیه السلام نیز شریکش گشته و همه‌ی مؤیدات و قرائن بر صحت وصیّت دلالت می‌کنند و این چنین روایتِ وصیّت، متواتر المعنا و پوشیده با قرائن بسیار است که آن را به اوج اعتبار می‌رسانند و اگر چنین خبری با این همه قرائن و مؤیدات ردّ شود، در این صورت نیز هیچ عقیده، نه تاریخ نه فقه و ... نزد ما به اثبات نمی‌رسند!!!

می‌گوید: (روایت سوم: بحار الأنوار - علامه مجلسی: ج ۵۳ ص ۱۴۵: اسدی از نخعی از نوفلی از علی بن ابی‌حمزه از ابی‌بصیر گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: یا ابن رسول‌الله از پدرتان شنیدم که فرمودند: بعد از قائم علیه السلام دوازده مهدی می‌باشد. حضرت فرمودند: (پدرم فرمودند: دوازده مهدی، نه دوازده امام!! اما آنان قومی از شیعیان ما هستند که مردم را به مودت و معرفت حق ما دعوت می‌کنند).

سند روایت:

اسدی: از راویان ضعیف روایت می‌کرد و از جبر و تشبیه می‌گفت.

۱. فقه الرضا: ص ۴۰۳، واغلب کتب ادعیه.

نحعی: مجهول الحال بوده و هیچ وثاقتی برای او ثبت نشده.

نوفلی: وثاقتی در موردش ذکر نشده و جماعتی از قم در مورد او گفتند در آخر عمرش به غلو گوئی پرداخته.

علی بن ابی حمزه: واقفی بوده، غضائری گوید: او اصل واقفیت، شدیدترین خلق و دشمن سرسخت رضا (علیه السلام) بود و امام رضا (علیه السلام) فرمودند: (لعنت خدا بر واقفیه که حیران زندگی کردند و بی دین مُردند).

می گویم: صرخی‌ها، چه جهلی در ردّ روایات اهل بیت (علیهم السلام) دارند درحالی که روایات متواتر بسیار بر حرمت این فعل، دلالت دارند بلکه برخی می گویند هر کس حدیثی از احادیثشان را ردّ کند، از ولایت خارج شده و برخی دیگر بر مشرک بودن انکارکننده دلالت می کنند.

و مصیبت این است؛ نویسنده در تحقیق سندی خنده دارش به طور عمد برخی از ترجمه‌ی رجال روایت قبلی را حذف کرده یعنی متن توثیق و به خصوص در ترجمه (اسدی) را حذف کرده و این یک خیانت علمی به حساب می آید که بی وجدانی نویسنده را آشکار می کند!!!

درهرحال، صرخی‌ها نسبت به همه چیز جهل دارند و برای این که خودتان متأكد و مطمئن شوید، تحقیق سندی درست از رجال روایت قبلی را قرار می دهم:

محمد بن جعفر اسدی کوفی:

رجال نجاشی - نجاشی ص ۳۷۳:

(۱۰۲۰) محمد بن جعفر بن محمد بن عون اسدی ابو حسین کوفی، ساکن ری. به او محمد بن ابی عبدالله گفته می شد، ثقه و صحیح السند بوده جز این که از راویان ضعیف، روایت می کرده و از جبر و تشبیه می گفته - و پدرش سرشناس بود و احمد بن محمد بن عیسی از او روایت کرده - صاحب کتاب جبر و استطاعه بود، ابو عباس بن نوح از حسن بن حمزه از محمد بن جعفر اسدی گوید که ما را از تمام کتبش باخبر کرده و گفته شد: و ابو حسین محمد بن جعفر در پنجشنبه شب دهم ماه جمادی الاول در سال ۳۱۲ وفات یافت و ابن نوح گفته: ابو حسن بن داود از احمد بن حمدان قزوینی، از تمام کتبش با ما حدیث گفت). پایان

می گویم: نقل روایت از راویان ضعیف، مستلزم تضعیف نبوده و به خصوص این که روایت از ثقه بوده و اما همت غلو گوئی نیز از جانب محققین بزرگ دفع شده و به خصوص این که اگر منشأ

تَهْمَت از قمیین بوده، آن‌ها ناقلان روایاتی که بر عظمت مقام آل محمد (علیهم‌السلام) دلالت دارند را نوعی غلو گوئی می‌دانند و این کلام یکی از علمای رجال در مناقشه با این امر در هنگام دفاع از یکی از راویان بوده و به واسطه‌ی آن، اضطراب و ضوابط تُهیی علمای رجال در جرح و توثیق آشکار می‌شود:

تَهْذِيبُ الْمَقَالِ اثر سید محمد علی ابطحی: ج ۴ ص ۴۲۷:

۴- تَهْمَت وضع حدیث، ابن غضائری در مورد آنچه علامه حلی در قسمت دوم از الخلاصة بعد از آنچه که در متن در موردش ذکر کرده و قهپائی نیز از او در مجمع الرجال گفته: جعفر بن محمد بن مالک بن عیسی بن سابور، مولی مالک بن اسماء بن خارجه فزاری، ابوعبدالله، دروغ‌گو و متروک الحدیث، جمله‌ای و در مذهبش ارتفاع بود و از ضعیفان و مجهولان روایت می‌کند و تمام عیب‌های راویان ضعیف در او جمع شده و حسین بن مسکان در موردش گوید: او را نمی‌شناسم جز این که جعفر بن محمد بن مالک از او احادیثی روایت کرده و اصحاب ما نسبت به این مرد، شناختی ندارند. گفتم: تَهْمَت وضع حدیث، مبنی بر اقرار متهم بنا نشده تا و او را مؤاخذه و به بدترین احوال مجازات کرد، همان‌طور که امر محسوسی نبوده تا شهادت بر آن صحیح گردد و با ادله‌ی حجّیت بینات بدان حکم کند. همان‌طور که روایت امر باطلی بوده و نسبت دادن وضعش به راوی صحیح نیست و روایت دروغین نیست هر چند که گناه، دروغ بوده نه وضعی و چه بسا به بطلان حدیث حکم کند اگر مخالف صریح با کتاب و سنّت مقطوع باشد بلکه امر به کوبیدنش بر طاق دیوار و حکم به باطل بیهوده وارد شده و در روایات معصومین (علیهم‌السلام) مذکور است که: (آنچه با فرموده‌ی خدایمان مخالف بوده، هرگز آن را نگفته‌ام)؛ و قدر و منزلت اولیای خدا محمد و آل محمد (علیهم‌السلام) شناخته نمی‌شود مگر با خدا و رسولش از ایشان (علیهم‌السلام) و عجیب است که بن غضائری خودش نسبت به وضع بر او پاک نگشته تا آن‌جا که با تأکید گوید: (حدیث را وضعی قرار می‌داد). پایان

تَهْذِيبُ الْمَقَالِ، اثر سید علی ابطحی: ج ۴ ص ۴۳۴-۴۲۸:

۵- دفع تَهْمَت غلو و وضع حدیث از کلام شیخ و نجاشی و ابن غضائری، ظاهر می‌گردد مبنی بر اتهام جعفر بن محمد کوفی فزاری به‌عنوان دروغ‌گو، مرتفع، غلو گو و تباهاگر حدیث و قرار دادن حدیث ضعیف وضعی، نشأت‌گرفته از روایاتش در میلاد امام قائم (علیه‌السلام) از راویان مجهول می‌باشد و ابن غضائری به تضعیف این روایات و راویان دامن زده و اهمال و سستی ممکن است

موجب غرور گردد و عجله و دنبال کردن بدون دلیل، شر و پشیمانی در روز رستاخیز را به دنبال خواهد داشت پس در تحقیق و جستجو در روایاتش مختار بوده سپس در خصوص مشایخ حدیثش و از کسانی که روایت کرده، آیا نسبت روایت عجیب در میلادش (علیه السلام) صحیح است؟! و آیا در آنچه روایت کرده، امر عجیبی دیده؟ یا از مجهولان روایت کرده؟ و آیا هر دربی به رویش بسته می‌شود جز درب همت‌زنی به‌قرار دادن حدیث وضعی و شناختش از وثاقتشان در زمانی که احادیث را از آن‌ها گرفته احتمال نمی‌رود؟؟ آیا برای عمل غیر صحیح، وجه دیگری جز فساد مذهب و عقیده وجود ندارد؟! و ممکن است خطا در ضعفش باشد و روایاتش از روایات جماعتی از مشایخ محمد بن احمد بن یحیی مستثنی گشته؟! و چگونه بر صدوق و غیرش، ترک تبعیت از شیخش در تضعیف محمد بن عیسی بن عبید یقطنی از اینان و غیرشان جایز بوده؟! و ترک تحقیق و سرعت‌گیری در تبعیت و تضعیف برای ما جایز نیست همان‌طور که اعیان مشایخ شیعه از اهل عصرش، این روایات و غیره را از او برگرفته و روایت کردند و از خداوند و استعانتش می‌گوییم که اوست صاحب توفیق و تسدید: آنچه جعفر بن محمد فزاری کوفی بزاز روایت کرده و ابن غضائری و غیرش اذعان داشته که روایات عجیب و وضعی و دارای ارتفاعات و غلو گوئی و طنز و دروغ بوده و راویانشان مجهول‌اند، اصلشان یا کیفیت یا زمان و مکانشان در خصوص ولادت امام غائب (علیه السلام) نیست و هرگز به روایت در آن از او واقف نشدم و آنچه از این روایات به دست ما رسیده از غیرش بوده و سندش به حکیمه دختر امام و خواهرش و عمه‌اش (علیه السلام) منتهی می‌گردد و این روایات رسیده به دست ما از ذکر نشانه‌های خدا و کراماتش بر اولیائش و بر ائمه‌ی طاهرین از آل محمد (علیهم السلام) از عجایی است که عقل عاجزان را دچار تعجب کرده و چگونه عجیب باشد در حالی که خداوند می‌فرماید: ﴿أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا﴾، (مگر پنداشتی اصحاب کهف و رقیم [=خفتگان غار لوحه دار] از آیات ما شگفت بوده است).^(۱)

و روایات بسیاری در خصوص ولادت‌های معصومین (علیهم السلام) به ما رسیده که در آن نشانه‌های بزرگ‌تر از این هم بوده و ظاهراً از عجایی که در ولادت امام (علیه السلام) به‌طور مطلق از جمعی از

اصحابش روایت کرده هم‌چون کلینی و صدوق و شیخ نعمانی و غیرشان که در ابواب میلاد امام (علیه السلام) روایت کرده‌اند و به‌برخی از آنچه در مورد امر امام غائب (علیه السلام) و جزئیاتش در (اخبار راویان)، اشاره می‌کنیم... تا آن‌جا که گوید: و به‌این حد، بسنده می‌کنیم و ممکن است طولانی گردد و به مواضع روایاتش در خصوص امام حجت (علیه السلام) در ذکر یکی از مشایخش در روایت اشاره می‌کنیم و از آن آشکارگشته آنچه در خصوص امام حجت (علیه السلام) روایت کرده بسیار اندک و ساده از طریق غیرش روایت کرده و آنچه اخبار در موردش متواتر گشته یا با آن همراه گشته و آیات کتاب به صحتش گواهی می‌دهد، بلکه معرفت خلافت و ولایت و امامت الهی که خداوند در آل ابراهیم (علیه السلام) تا روز قیامت قرار داده‌شده و وجود ائمه (علیهم السلام) به‌عنوان کلمات علیای الهی، خضوع فراتر از آن را به‌دنبال دارد. پایان.

طرائف المقال اثر سید علی بروجردی ج ۱ ص ۱۹۷:

۱۱۱۸- ابو‌حسین اسدی (رحمته الله علیه) و ابو‌حسین اشعری، همان‌طور که اسانید فقیه بدان تصریح کرده، هر دو یکی هستند و اسم محمد بن جعفر و ظاهراً محمد بن جعفر بن محمد بن عون اسدی که به او محمد بن ابی‌عبدالله گفته می‌شود، یکی از ابواب است. پایان.

طرائف المقال اثر سید علی بروجردی ج ۱ ص ۲۱۳:

۱۲۶۱- محمد بن جعفر بن محمد بن عون، همان محمد بن جعفر اسدی رازی، ابو‌حسین کوفی، ساکن ری است که به او محمد بن ابی‌عبدالله گفته می‌شود، در حدیث صحیح، ثقه است جز این‌که از ضعیفان روایت کرده و سرشناس بوده و ابن محمد بن عیسی از او روایت کرده‌است. پایان.

سماء المقال فی علم الرجال اثر الهدی کلباسی ج ۱ ص ۲۵۲:

(محمد بن جعفر بن محمد بن عون اسدی، ابو‌حسین کوفی، ساکن ری است که به او محمد بن ابی‌عبدالله گفته می‌شود، ثقه بوده، صاحب حدیث صحیح است جز این‌که از راویان ضعیف روایت می‌کرد و از جبر و تشبیه می‌گفت و اما ذکرش در مورد (گفته‌ی جبر و تشبیه)، ظاهراً غیر سرشناس بوده و ظاهراً از اجلاء بوده همان‌طور که بر خبیر غیر پوشیده‌است و جدّمان سید علامه اظهار کرده که از ثقات و بزرگان معتمد بوده. پایان.

تهدیب المقال- اثر سید محمد علی ابطحی ج ۴ ص ۴۶۰:

۱۲- محمد بن ابی‌عبدالله جعفر بن محمد بن عون کوفی، ابو‌حسین اسدی، ثقه‌است که نجاشی

در (۱۰۲۳)، گوید: (ثقه، صاحب حدیث صحیح بوده)، لذا صدوق در خصال حدیث حقوق امام زین العابدین (علیه السلام) که نامه‌ی ایشان به برخی از اصحابش در حقوق روایت کرده، از شیخش از علی بن احمد بن موسی از محمد بن ابی‌عبدالله کوفی از جعفر بن محمد بن مالک فزاری روایت کرده‌است. پایان.

می‌گویم: صرخی‌ها عمداً به حذف توثیق اسدی اقدام کردند و آن گفته‌ی نجاشی: (ثقه، صاحب حدیث صحیح بوده)، و در توهم خود باقی‌مانند که او ضعیف بوده: (او از ضعیفان روایت کرده، هرچند از جبر و تشبیه می‌گفت)، و این امر بلکه بیماری عجیب در پشت حقایق و ریش‌خندی بر مردم بوده بلکه آن‌ها بر خودشان می‌خندند و نیرنگ و عدم امانت‌داری‌شان آشکار گشته‌است!!

موسی بن عمران نخعی:

- معجم رجال حدیث - سید خوئی ج ۲۰ ص ۶۵:

۱۲۸۴۷ - موسی بن عمران: از حسین بن یزید روایت کرده و موسی بن عمران از او روایت کرده.

تفسیر قمی: سوره‌ی نخل، در تفسیر فرموده‌ی: (خدای من امر کرده که کسی جز او را نپرستید)، و از حسین بن یزید نوفلی روایت کرده و محمد بن ابی‌عبدالله از او روایت کرده. کافی: جز ۴، کتاب الحج ۳، باب استطاعة الحج ۳۰، حدیث ۵. سپس کلینی از محمد بن ابی‌عبدالله از موسی بن عمران از عمویش حسین بن عیسی بن عبدالله از علی بن جعفر روایت می‌کند: حدیث ۱۴۱. هم‌چنین در المرأة چنین است و ظاهراً در آن تحریف بوده، حسین بن عیسی بن عبدالله، عموی موسی بن عمران نبوده بلکه عمویش حسین بن یزید به قرینه‌ی سایر روایات است و صحیح این است: موسی بن عمران از عمویش حسین از عیسی بن عبدالله و الله اعلم. می‌گویم: این با من بعد خودش اتحاد دارد.

۱۲۸۴۸ - موسی بن عمران نخعی: از حسین بن یزید روایت می‌کند و محمد بن ابی‌عبدالله کوفی از او روایت می‌کند. کامل الزیارات: باب فی الدلالة علی قبر أمير المؤمنين (علیه السلام) حدیث ۷.

و از عمویش حسین بن یزید روایت کرده و محمد بن ابی‌عبدالله اسدی، از او روایت کرده. مشیخة الفقیه: در طریقه‌اش به یحیی بن عباد مکی، و محمد بن ابی‌عبدالله کوفی از او روایت

کرده. الفقیه: جز ۴، باب الوصیة من لدم آدم (علیه السلام)، حدیث ۴۵۷ و باب نوادر الموارث، حدیث ۷۱۸. و حسین بن یزید نوفلی از عمویش روایت کرده و محمد بن جعفر اسدی ابو حسین از او روایت کرده. الفقیه جز ۳، باب الرهن، حدیث ۹۰۹. و محمد بن ابی‌عبدالله کوفی از او روایت کرده.

مشیخة الفقیه: در طریقه‌اش به حدیثی که در آن سلیمان بن داود (علیه السلام) بوده سپس شیخ با سندش روایت کرده، از ابی‌حسین محمد بن جعفر اسدی از موسی بن عمران نخعی از عمویش علی بن حسین بن یزید نوفلی، روایت کرده.

التهدیب: جز ۷، باب الرهون، حدیث ۷۸۵ و الاستبصار: جز ۳، باب ربح المؤمن علی أخیه المؤمن، حدیث ۲۳۳، در آن: موسی بن عمرو نخعی از عمویش از حسین بن یزید نوفلی ذکر شده و ظاهراً در آن‌ها تحریف واقع گشته و صحیح‌تر: موسی بن عمران نخعی از عمویش حسین بن یزید نوفلی است همان‌طور که از فقیه به شماره‌ی ۹۰۹، از جز ۳ تقدیم شد. پایان.

می‌گویم: وقوع راوی در اسناد تفسیر قمی، به سبب گواهی علی بن ابراهیم قمی، دلیل بر وثاقتش بوده مبنی بر این‌که تفسیرش را فقط از ثقات، روایت کرده و محقق خوئی در توثیق راویان کسانی که توثیق‌شان در کتب رجال رد نمی‌شود، به آن اعتماد کرده.

و هم‌چنین وقوع راوی در اسناد کتاب کامل زیارت اثر ابن قولویه دلیل بر وثاقتش بوده؛ زیرا گواهی داد که کتاب از ثقات روایت شده و محقق خوئی نیز در معجم خود به این قرینه اعتماد کرده و این متن کلامش است:

معجم رجال حدیث- اثر سید خوئی ج ۱ ص ۴۹:

توثیقات عامه:

از آن‌چه تقدیم شد دریافتید که وثاقت از خلال اخبار ثقه ثابت می‌شود و فرقی در آن نبوده که شخص معین و به خصوصی، به ثقه و وثاقتش گواهی دهد و به وثاقتش در ضمن جماعت گواهی دهد، عبرت یعنی گواهی به وثاقت است چه دلالت مطابق باشد یا تضمنی و لذا به وثاقت تمام مشایخ علی بن ابراهیم حکم می‌کنیم، که در تفسیر خود با انتهای سندش به یکی از معصومین (علیهم السلام) روایت کرده و در مقدمه تفسیرش گفته: (و ما ذاکران و خبردهندگان به آن‌چه به ما منتهی می‌گردد، هستیم و مشایخ و ثقات ما از کسانی که خداوند اطاعت‌شان را واجب کرده، روایت کردند...) در این کلام، دلالت آشکاری است مبنی بر این‌که در کتاب خود

جز از طریق ثقه روایت نمی‌کند بلکه صاحب الوسائل در فایده‌ی ششم کتابش در ذکر گواهی جمع بسیاری از علمایمان به صحت کتب مذکور و امثالش و تواتر و اثباتش در مورد مؤلفینش و اثبات احادیثش از اهل بیت عصمت (علیهم السلام)، استفاده کرده که هر اسناد روایات به تفسیر علی بن ابراهیم، منتهی به معصومین (علیهم السلام) می‌شد و علی بن ابراهیم به وثاقتش گواهی داده، و گوید: (و گواهی علی بن ابراهیم نیز بر اثبات احادیث تفسیرش و این‌که از ثقات از ائمه (علیهم السلام) روایت شده، گواهی داده‌است).

می‌گویم: آنچه قَدْ تُرُ استفاده کرده در محلش بوده، هدف علی بن ابراهیم از آنچه ذکر کرده، اثبات صحت تفسیرش بوده و این‌که روایاتش ثابت و صادر از معصومین (علیهم السلام) است و به واسطه‌ی مشایخ و ثقات شیعه به او منتهی گشته‌اند و بر این اساس، واجبی از برای تخصیص توثیق به مشایخ که علی بن ابراهیم بدون واسطه از آنها روایت می‌کرد- همان‌طور که برخی چنین از عان داشتند-، نبوده و از آنچه ذکر کردیم به وثاقت تمام مشایخی که در اسناد کامل زیارات نیز واقعد، حکم می‌کنیم. جعفر بن قولویه در اول کتاب خود گوید: (و ما دانستیم که به تمام آنچه از ایشان بدین معنا و در غیرش روایت کرده‌ایم احاطه نداریم اما آنچه از جهت ثقات از اصحاب‌مان خدای‌شان پیامرزد به ما رسیده چنگ‌زدیم و در آن حدیثی خارج نساختم که از رجال بیگانه روایت شده‌باشد و تأثیرش بر آنان از مذکورین غیر معروف در روایت مشهور به حدیث و علم باشد...). تو می‌بینی که این عبارت دارای دلالت واضح بوده مبنی بر این‌که او در کتاب خود از معصوم روایت نکرده مگر این‌که روایت از جهت ثقات از اصحاب‌مان خدای‌شان پیامرزد به او رسیده‌باشد. صاحب الوسائل بعد از ذکر گواهی علی بن ابراهیم گوید که روایات تفسیرش ثابت و از ثقات از ائمه (علیهم السلام) روایت شده‌اند: (و هم‌چنین جعفر بن محمد بن قولویه تصریح کرده که او اول مزارش شیواتر از آن است).

می‌گویم: کلامش متین است در صورتی که علی بن ابراهیم یا جعفر بن محمد بن قولویه به وثاقتش گواهی داده، پس به وثاقتش حکم می‌شود جز این‌که مبتلاء به تعارض گردد و از جمله کسانی که به وثاقتش گواهی دادند- به طور مجمل- نجاشی است، توثیق تمام مشایخش از او مستفاد می‌شود. قَدْ تُرُ در ترجمه‌ی احمد بن محمد بن عبید الله بن حسن جوهری گوید: (این شیخ را دیدم در حالی که دوست من و پدرم بود و از او چیزهای زیادی شنیدم و دیدم که شیوخ ما

او را ضعیف می‌دانستند و هرگز چیزی از او روایت نمی‌کردند و از او دوری کردم...). و در ترجمه محمد بن عبدالله بن محمد بن عبیدالله بن بهلول گوید: (در آغاز امرش، ثابت بود سپس دچار خلط شد و دیدم که بزرگان اصحاب‌مان او را ضعیف و مورد غمزه قرار می‌دادند... این شیخ را دیدم و از او چیزهای زیادی شنیدم سپس بر روایتی از او توقف نمودم جز به واسطه‌ی بین من و او)، و شکی نیست که او از راوی ضعیف و بدون واسطه که به وثاقت تمام مشایخ حکم کنند، روایت نمی‌کند و گفته می‌شود: از کلامش ظاهر نمی‌شود جز این که بدون واسطه از شخص مورد غمزه‌ی اصحاب یا ضعیف روایت نمی‌کند و همچنین از ظاهر کلام مستفاد می‌شود که او از کسی که ضعفش یا عدم وثاقتش ثابت نشده، نیز روایت نمی‌کند لذا حکم به وثاقت تمام مشایخش ممکن نیست اما تمام نمی‌شود، ظاهر کلامش: (و دیدم بزرگان اصحاب ما...). روایت، راهی از برای اثبات ضعف برگرفته و بدین معنا که از ضعیف بدون واسطه روایت نمی‌کند و از هر که روایت کرده، ضعیف نبوده، لذا ثقه محالی نداشته و به عبارت واضح‌تر، او روایتش را از شخصی که دیده شیوخش ضعیف می‌دانند، جدا کرده و بدین معناست که عدم روایت کردن از او، مرتبط به ضعیف دانستن اوست نه بر تضعیف شیوخ و شاید این ظاهر قضیه بوده، و این چیزی که ذکر کردیم، مهم‌تر از توثیقات عامه بوده.

و از نجاشی در ترجمه عبیدالله بن ابی‌شعبه حلبی آمده: (آل ابی‌شعبه خان‌های در کوفه هستند و همه ثقات می‌باشند). و در ترجمه‌ی محمد بن حسن بن ابی‌ساره: (بیت الرواسی همه ثقات هستند)، و شیخ در ترجمه علی بن حسین بن محمد طائی: (کسی که علی بن حسن طاطری در کتبش روایت کرده، به او و به روایتش ثقه داشته). پایان.

و گفته شده که او اخیراً در مورد کتاب کامل الزیارات صرف نظر کرده و به مشایخ ابن قولویه که بدون واسطه از آنها روایت می‌کند، بسنده کرده‌است.

و این تراجع به عین خود دال بر شدت اضطراب اجتهادات علمای رجال و شدت کشمکش در اتباعشان در رد روایات اهل بیت (علیهم‌السلام) است، خوئی در این‌جا وثاقت راویان کتاب کامل ثابت می‌کند و چه بسا صدها نفرند سپس از آن صرف نظر می‌کند!!!

و این بزرگ‌ترین دلیل بر ضعف علم رجال و اعتماد بر آن است و اغلب‌شان عبارتند از اجتهادات و استحسانات بی‌دلیل و حجت است!!! در هر حال، نفعی در اسناد تفسیر قمی واقع

گشته و این امر در توثیقش کفایت می کند.

حسین بن یزید نوفلی:

رجال نجاشی - نجاشی ص ۳۸:

۷۷- حسین بن یزید بن محمد بن عبد الملک نوفلی، نوفل نخع مولای شان کوفی ابو عبدالله بود، شاعری ادیب و ساکن ری و در همان جا وفات یافت و قومی از قم گفتند که در آخر عمر خود غلو کرده و الله اعلم، و از او روایتی ندیدیم که دال بر این امر باشد، صاحب کتاب تقیّه بوده و ابن شاذان از احمد بن محمد بن یحیی از عبدالله بن جعفر حمیری از ابراهیم بن هاشم از حسین بن یزید نوفلی از آن به ما خبر داد و کتاب سنت برای او بود. پایان.

الفهرست - شیخ طوسی ص ۱۱۴:

[۲۳۴] ۳۱- حسین بن یزید نوفلی، دارای کتاب بوده و عده ای از اصحاب مان، به آن با خبرمان کردند، از ابی مفضل از ابن بطه از احمد بن ابی عبدالله، از او. پایان.

معجم رجال حدیث - سید خوئی ج ۷ ص ۱۲۲:

۳۷۱۵- حسین بن یزید: نجاشی گوید: (حسین بن یزید بن محمد بن عبد الملک نوفلی - نوفل نخع - مولایشان کوفی، ابو عبدالله، شاعر، ادیب و ساکن ری بود و همان جا وفات یافت و قومی از قم گفتند که در آخر عمر خود غلو کرده والله اعلم، و روایتی از او ذکر نکردیم که بر این امر دلالت کند، صاحب کتاب تقیّه بوده و بن شاذان از احمد بن محمد بن یحیی از عبدالله بن جعفر حمیری از ابراهیم بن هاشم از حسین بن یزید نوفلی ما را بدان خبردار کرد و صاحب کتاب سنت بوده و شیخ گفته: حسین بن نوفلی: صاحب کتاب است و عده ای از اصحاب مان از ابی مفضل از ابن بطه از احمد بن ابی عبدالله از او ما را بدان آگاه کرده. و در رجالش از او به عنوان اصحاب امام رضا (علیه السلام) یاد کرده و گوید: حسین بن یزید نخعی، مُلقب به نوفلی بوده. و برقی نیز او را ذکر کرده: از اسماعیل بن ابی زیاد سکونی روایت کرده و ابراهیم بن هاشم از او روایت کرده. کامل الزیارات: باب ۳۰، در دعای حمام و نفرینش بر قاتل حسین (علیه السلام)، حدیث ۱. و اسماعیل بن مسلم و موسی بن عمران از او نیز روایت کردند. تفسیر قمی: سوره ی نحل، در تفسیر فرموده ی خداوند متعال: (همانا خداوند به عدل و احسان امر می کند).^(۱) پایان.

معجم رجال حدیث - سید خوئی ج ۴ ص ۲۳:

و چهارم: اگر وجود تضعیف در کتاب منصوب به ابن غضائری ثابت شود، بدین معناست که اثری نداشته آن‌هم به سبب عدم اثبات کتاب از برای اوست. چگونه باشد، طریق شیخ هم چون طریق صدوق به او، صحیح بوده و هرچند در آن‌ها حسین بن یزید نوفلی بوده؛ زیرا ثقه بر اظهر بوده است؛ زیرا در اسناد علی بن ابراهیم بن هاشم در تفسیر واقع گشته: بنابر آنچه می‌آید و طریق وصول صدوق به آن در اسماعیل بن مسلم می‌آید. پایان.

معجم رجال حدیث - سید خوئی ج ۴ ص ۹۸:

۱۴۴۰ - اسماعیل بن مسلم... او بن ابی‌زیاد سکونی کوفس از اصحاب امام صادق (علیه السلام)، رجال شیخ است و طریق صدوق به او از: پدرش و محمد بن الحسن از سعد بن عبدالله از ابراهیم بن هاشم از حسین بن یزید نوفلی از اسماعیل بن مسلم سکونی بوده و طریق صحیح همان طریقی است که تقدیم شد. از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده و حسین بن یزید از او روایت کرده، تفسیر قمی: سوره‌ی نحل در تفسیر فرموده‌ی خداوند متعال: (همانا خداوند به عدل و احسان و دادن حق خویشاوندان... امر می‌کند).^(۱)

علی بن ابی حمزه بطنی:

می‌گویم: وجود علی بن ابی‌حمزه در میان واقعه، به معنای عدم اعتماد بر روایات منقول از ثقات، نبوده و این امر بین قوم مشهور است لذا شیخ طوسی در العدة و دیگر علما او را ثقیلی بخشیدند:

عدة الأصول (ط.ق) - شیخ طوسی ج ۱ ص ۳۸۱:

(و به سبب آنچه ذکر کردیم، طائفه‌ای به اخبار فطحی عمل کردند هم چون عبدالله بن بکیر و غیره و اخبار واقعه مثل سماعت بن مهران و علی بن ابی‌حمزه و عثمان بن عیسی و بعد از اینان، آنچه بنی‌فضال و بنی‌سماعه و طاطریون و غیرشان با آنچه در میان خود روایت کردند، اختلافی نداشتند).

المعتبر - محقق حلّی ج ۱ ص ۹۴:

(گفته نمی‌شود: علی بن حمزه واقفی بوده و عمار فطحی به روایات‌شان عمل نمی‌کند؛ زیرا

می‌گوئیم: وجهی که از برایش به روایت ثقه عمل کرد مورد قبول اصحاب و به انضمام قرینه بود؛ زیرا اگر چنین نبود، عقل را از عمل به خبر ثقه منع می‌کرد پس وثاقتی در قولش نیست و این معنا در این‌جا موجود است و اصحاب به روایت اینان عمل کردند همان‌طور که در آن‌جا عمل کردند و اگر گفته‌شود: هر یک از آنان در برخی مواضع روایت را رد کردند. می‌گوئیم: همان‌طور که روایت ثقه را در برخی مواضع به علت خبر آحاد بودنش رد کردند و گرنه کتاب اصحاب معتبر بوده و آن را مملو از روایت علی مذکور و عمار می‌یابی، ما هرگز از فقهای مان ندیدیم که این دو روایت را رد کنند بلکه برخی از اهل فتوا، به مضمومنش عمل کردند).
می‌گوئیم: علاوه بر آن، علی بن ابی‌حمزه در اسناد تفسیر قمی که مؤلفش به وثاقت تمام روایانش گواهی داده، واقع است.

و می‌گوید: (بعد از این که دلیل احمد در وجود روایات مهدیین را باطل کردیم... اکنون دلیلی بر این ادعا ارائه می‌دهیم که به مذهب دیگری اشاره‌داشته که روایات مذهب دوازده‌گانه بر بطلانش تواتر یافته و این مذهب، همان مذهب بیست و چهار امامی است پس اگر احمد بن الحسن صاحب مذهب بوده و از روی انحراف مدعی است که ائمه، بیست و چهارگانه نه دوازده‌گانه هستند جایی که می‌گوید: دوازده و دوازده. پس بر این اساس، هر روایتی که به ائمه دوازده‌گانه اشاره کند، با دلالت التزامی اشاره‌داشته که ایشان دوازده امام هستند نه سیزده یا چهارده یا بیست و چهار همان‌طوری که احمد بن الحسن چنین ادعا می‌کند و روایاتی هستند که اشاره دارند آخرین ائمه، امام محمد بن حسن عسکری (علیه السلام) بوده و ای خواننده‌ی عزیز، این برخی روایات هستند که بیشتر از ده روایت می‌باشد... مثلاً این روایت از زراره را نقل می‌کنم که امام باقر (علیه السلام) فرمودند: (ما دوازده امام هستیم، حسین و حسین سپس نه ائمه از فرزند حسین (علیه السلام) می‌باشند). و به صحت این سند نیازی نداریم؛ زیرا این معنا از اهل بیت متواتر بوده و تواتر ما را به یقین می‌رساند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ائمه بعد از دوازده نفر هستند اولین ایشان علی و آخرین ایشان قائم است که خداوند مشارق و مغارب زمین را به دستش فتح می‌کند).

می‌گوئیم: از سفاهت است که می‌گوئی دعوت حق را باطل کردید، کجا و با چه مدرکی باطلش کردید؟ با این گزافه‌گوئی‌ها که قلمتان به نوشتن اینها بر ورق می‌دود؟! اما تعداد ائمه،

ما می‌گوئیم که دوازده نفرند و مهدیین هم‌مقام و هم‌جایگاه با ائمه دوازده‌گانه (علیهم‌السلام) نیستند، آری، اولین ایشان احمد و صاحب‌مقام امامت است بدین سبب باری با ائمه شمارش می‌شود و باری در جمع مهدیین و قبل از دروغ بافی بر تو واجب بود که به کتب مبارک دعوت مراجعه کنی تا حقیقت این مسئله را به وضوح بفهمی.

ای که از روی افتراء و زور حامل لقب (آیه الله)، هستی، اما روایاتی که با آنها استدلال می‌کنی، صحیح اند اما نظرت در مورد آن دست روایاتی که بر وجود امام سیزده دلالت می‌کنند و از حدّ تواتر گذشته، چیست.

می‌گویم: چگونه بین دو گروه از روایات با آنچه گفتیم، پیوند ایجاد شود؟! و این برخی روایات^(۱) هستند:

امام باقر (علیه‌السلام) فرمودند: (الاثنا عشر الإمام من آل محمد کلهم محدث من ولد رسول الله و ولد علی بن ابی طالب (علیه‌السلام)، فرسول الله صلی الله علیه و آله و علی (علیه‌السلام) هما الوالدان)، (دوازده امام از آل محمد (علیهم‌السلام) همه محدث از فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله و فرزند علی (علیه‌السلام) هستند و رسول الله صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین (علیه‌السلام) پدران این فرزندان هستند).

عن ابی جعفر (علیه‌السلام) جابر بن عبدالله الأنصاری، قال: (دخلت علی فاطمة و بین یدیها لوح فیه أسماء الأوصیاء من ولدها، فعددت اثنی عشر آخرهم القائم (علیه‌السلام)، ثلاثة منهم محمد و ثلاثة منهم علی).

اما باقر (علیه‌السلام) از جابر بن عبدالله انصاری نقل کردند که گوید: (بر فاطمه (علیها‌السلام) وارد شدم و لوحی در دستانش دیدم که در آن لوح نام اوصیاء از فرزندانش بودند پس آنها را برشمردم تعدادشان دوازده نفر است که نام سه تن از آنان محمد و نام سه تن از آنان علی است).

امام باقر (علیه‌السلام) فرمودند: (إن الله أرسل محمداً إلى الجن و الإنس و جعل من بعده اثنی عشر وصیاً، منهم من سبق و منهم من بقى و كل وصی جرت به سنة، و الأوصیاء الذین من بعد محمد علی سنة أوصیاء عیسی، و كانوا اثنی عشر، و كان أمير المؤمنین (علیه‌السلام) علی سنة المسیح)، (خداوند، محمد صلی الله علیه و آله را رسولی برای انس و جن فرستاد. بعد از او دوازده وصی قرارداد که برخی از آنها رفتند و برخی باقی‌ماندند و هر وصی سنتی بر او جاری شد و اوصیائی که بعد از محمد

و من هستند بر سنت اوصیای عیسی (علیه السلام) هستند که دوازده نفر می‌باشند و امیر المؤمنین (علیه السلام) بر سنت مسیح است).

زراره گوید: از امام باقر (علیه السلام) شنیدم که فرمودند: (نحن اثنا عشر إماماً منهم حسن و حسین ثم الأئمة من ولد الحسین (علیه السلام))، (ما دوازدهم امام هستیم، از جمله حسن و حسین و نه ائمه از فرزند حسین).

امام باقر (علیه السلام) فرمودند: (قال رسول الله ﷺ: إني و اثني عشر من ولدي و أنت يا علي زر الأرض يعني أوتادها و جبالها، بنا أوتد الله الأرض أن تسيخ بأهلها، فإذا ذهب الاثنا عشر من ولدي ساخت الأرض بأهلها و لم ينظروا)، (رسول الله ﷺ فرمودند: من و دوازده تن از فرزندانم و تو ای علی میخ‌های زمین یعنی ما میخ و کوه‌های زمین هستیم و خداوند با وجود ما زمین را از هرگونه هلاک مصون داشته پس هنگامی که دوازده تن از فرزندانم بروند خداوند زمین را با اهلش نابود می‌کند و هرگز به آنان مهلت نمی‌دهد).

امام باقر (علیه السلام) فرمودند: (قال رسول الله ﷺ: من ولدي اثنا عشر نقيباً، نجباء، محدثون، مفهمون، آخرهم القائم بالحق يملاها عدلاً كما ملئت جوراً). (از فرزندانم، دوازده امام نقيب، نجیب، محدث، فهیم بوجود می‌آیند که آخرشان قائم (علیه السلام) است، که زمین را پر از عدل و قسط می‌کند همان‌گونه که پر از ظلم و ستم گشته).

و برای فهمیدن دلالت می‌گویم: امیر المؤمنین (علیه السلام)، فرزند رسول الله ﷺ نیست بلکه برادر و پسر عموی حضرتش است.

و می‌گوید: (مناظره و عدم پاسخ‌گوئی: و ملاحظه می‌شود که آنها را در تفسیر اختصاص داده و این خلاف سیرت معروف نزد اهل بیت (علیهم السلام) است و واضح‌ترین دلیل بر این است که مناظره غیر از تفسیر مناظره‌ی امام جواد (علیه السلام) بوده، جائی که مناظره‌ی فقهی بین ایشان و مناظره‌کننده اتفاق افتاد.

و همچنین عدم آشکاری ضابطه‌ی موضوعی برای تشخیص بین مصادیق مناظره ملاحظه می‌شود و این که چرا مناظره نباید در مورد مسائل عقایدی یا توحید، عرفان یا اصول و فقه باشد؟ و عقل و شرع، فقه و اصول را در اولیّت قرار می‌دهد در صورتی که بر غیرشان صحت یابد؛ زیرا آنها حجت مقابل خدا هستند و در روز رستاخیز، نه تفسیر و تاریخ و نه

غیرشان در مقابل خدا حلالش نمی‌کنند، بلکه فقط فقه و اصول است؛ زیرا تنها دربی‌ست که موقف علمی در مقابل خدای باری از شریعت و احکام‌را برای طالبش می‌گشاید. و تنها شخصی که مکلف‌را از طلب کفایت می‌کند، فقیه‌است نه غیر. و لازم است او عالم به اصول و فقه باشد تا مکلف‌را از احکام و تکالیفی که نمی‌شناسد و آگاهی نداشته، مطلع کند).

می‌گوییم: مناظره‌ای که سید احمدالحسن (علیه السلام) بدان دعوت کرد، محدود به ثقلین، یعنی قرآن و سنت می‌باشد و سید (علیه السلام)، در این روش تابع پدران بزرگوارش (علیهم السلام) است و فقه و تفسیر و عقاید، متضمن به قرآن و سنت بوده اما مسئله این نیست، مسئله این است که شما مناظره با اصول‌را می‌طلبید و سید احمد (علیه السلام)، این خواسته را رد می‌کند؛ چراکه سید (علیه السلام) مناظره با علوم باطل‌را قبول ندارد.

اما گفته‌ات: (و عقل و شرع، فقه و اصول را در اولیّت قرار می‌دهد در صورتی که بر غیرشان صحت یابد؛ زیرا آن‌ها حجت مقابل خدا هستند و در روز رستاخیز، نه تفسیر و تاریخ و نه غیرشان در مقابل خدا حلالش نمی‌کنند).

چه سخن زشتی‌ست، ای جاهلان، آیا اصول باطل به عقاید سزاوارتر بوده؟! آیا فقه برتر از عقاید بوده؟! ای اهل تفکر متین، نمی‌دانید که هر کس با علی (علیه السلام) موالات نداشته، بهشت‌را نمی‌چشد هر چند تمام عمرش‌را نماز و روزه به‌جای آورد؟!!

می‌گوییم: و اما کلامش در مورد متشابهات، بی‌نتیجه و نامربوط بوده و در هر حال، می‌خواهد بگوید که احتجاج سید احمدالحسن (علیه السلام) با احکام متشابهات بی‌دلیل است.

می‌گوییم: احکام متشابهات دلالت حتمی داشته بر این‌که سید احمدالحسن (علیه السلام) از اهل بیت (علیهم السلام)، آن راسخان در علم است و از منبع صاف سرچشمه می‌گیرد و این دلیل است:

امام صادق (علیه السلام) در احتجاج با ابو حنیفه فرمود: (یا أبا حنیفة، تعرف کتاب الله حق معرفته و تعرف الناسخ و المنسوخ؟ قال: نعم، قال: یا أبا حنیفة، لقد ادعیت علماً، و یلک ما جعل الله ذلك إلا عند أهل الكتاب الذین أنزل علیهم، و یلک و لا هو إلا عند الخاص من ذریة نبینا صلی الله علیه و آله و سلم، ما ورثک الله من کتابه حرفاً فإن کنت کما تقول و لست کما تقول...)، (ای ابوحنفیه ادعای

علم کردی وای بر تو، خداوند آن علم‌را نزد هیچ احدی جز اهل کتاب که بر آنان نازل شد قرار نداده‌است، وای بر تو!! و آن نزد کسی نیست جز مخصوص ذریه‌ی پیامبران صلی الله علیه و آله و سلم و خداوند یک حرف از کتاب‌را برای تو به ارث قرار نداده، همان‌طور که ادعا می‌کنی و قطعاً این

گونه نخواهی بود...^(۱).

می گوید: (احمدالحسن مدعی شده که هر کس معجزه‌ی مادی می‌خواهد، مکلف آنرا بر ورق سفید بنویسد و احمد الحسن برای اثبات حجت خود، مجبور است آنرا بیاورد لذا مانعی نیست اگر از او معجزه‌ای مبنی بر تمثیل حقانیتش در علم اصول و فقه طلب می‌کنیم و به‌خصوص این‌که با نظر اعتبار برگرفته شود که سید احمد مدعی‌ست که به قرآن اعلم بوده و آماده‌ی مناقشه با علومش بوده و ما نمی‌خواهیم او را بیش از حدّ توانش مکلف کنیم، لذا از او می‌خواهیم که یک بحث اصولی تقدیم کند یا اشکالاتی را دفع کند که بر مبانی سید محمد باقر صدر منتشر شده، هرچند که معجزه نیست؛ زیرا نتیجه‌ی علوم بشری‌ست و ما به این سطح از اعجاز هم بسنده می‌کنیم، همان‌طور که مدعی‌شده و اگر بر فقه و اصول اعتراض کند. می‌گوئیم همه مغالطه‌است. جز این‌که اصول و فقه، از تقریر و برگرفته از قرآن کریم و سنت اهل بیت (علیهم‌السلام) می‌باشد که کلید آن قرآن صامت بوده، علاوه بر این‌که ادعای احمد... بطلان عمل فقهاء و اصول است. اگر او مدعی بطلان عمل (مثلاً) پزشکان برای طلب معجزه‌شده، حتی اگر در مورد پزشکان، گفته که بیماری را معالجه و شفا نمی‌دهند من به این گفته یا مشاخص بسنده می‌کنم و به او می‌گویم که مثلاً مریض فلانی یا فلانی را شفا بده و اگر مدعی بطلان عمل مهندسان شود و به آن‌ها بگوید که از کشیدن نقشه‌ها و اشراف بر بنای ساختمان‌ها دست بردارند تا من آن‌ها را کفایت کنم، به او بگویند که در این مجال، معجزه‌ای برای ما بیاورد و رغم این‌که اصول حاصل تلاش علمی مخلوقات غیر معصوم است پس بسیار ساده بوده در صورتی که احمدالحسن برای اثبات ادعای خود به ردّ این اثبات اقدام کند. همان‌طور که از اهل بیت (علیهم‌السلام) روایت شده که دجال با معجزات فریبنده برای اغوای مردم پیش می‌آید، لذا هر کس از شخصی بشنویم که مدعی نشان‌دادن معجزاتی بوده که از خلالشان مستفاد شود که زمان ظهور امام (علیه‌السلام) نزدیک گشته، اولین چیزی که به ذهن می‌رسد آن روایات مذکور و مشهور است و برای تشخیص بین معجزه‌ی دروغ و فریبنده و بین اعجاز حقیقی که امکان ردّش وجود نداشته، دلیل علمی را پیش می‌گیریم و آن، عین آنچه احمدالحسن معتمد بر گفته‌ی شهید صدر دوم ذکر کرده که هر انسانی باید سؤال را حفظ کند تا از مهدی پیرسد و از خلال

این سؤال اصحاب دعوت حقرا از دعوت باطل بازشناسند و ما از این دایره خارج نمی‌شویم و او را ملزم به چیزی می‌کنیم که خود را بدان ملزم می‌کند و طلب خود را به تقدیم معجزه‌اش در فقه و اصول تکرار می‌کنیم.

و اما معجزات مادی، ممکن است از دجالین صادر شود همان‌طور که با سامری حاصل گشته زمانی که گوساله‌ای برای آن‌ها ساخته و از آن صدا درآمد و در روایات آمده: (زمانی که موسی علیه السلام از میقات بازگشت و گوساله را یافت که صدا می‌داد. از خداوند پرسید: خدایا، سامری آن گوساله را ساخته، اما چه کسی در آن صدا می‌کند؟ خداوند فرمود: من ای موسی در آن صدا کردم تا آنان را بیازمایم و امتحان کنم. و این سنت نیز با دجال از برای امتحان و فتنه تکرار می‌شود و این برخی روایات از برای شما خواننده‌ی عزیز است).

می‌گویم: خدا دروغ و دروغ‌گویان را خوار کند، سید احمدالحسن علیه السلام هرگز روزی نگفته که معجزه‌ای از من طلب کنید و در ورق بنویسید و من آن را تحقق می‌بخشم و اما معجزه‌ی مادی که سید احمدالحسن علیه السلام، آمادگی خود را برای آوردن آن در صورتی که پنج تن از فقهای شیعه درخواست کنند اعلام کرده و سید نام‌های آنان را در بیان مشخص کرده‌است.

می‌گویم: سید علیه السلام، معجزه‌ها به‌طور واضح محدود به معجزاتی کرده که انبیای پیشین علیهم السلام با آن‌ها آمدند، پس به نظرتان، ای سارقان لقب آیه‌الله، آیا معجز انبیاء علیهم السلام دلیلی بر صدق و حقایق‌شان نبوده‌است!!؟

و اما گفته‌ی تو: (و آن عین آن‌چه احمدالحسن معتمد بر گفته‌ی شهید صدر دوم است)، هرگز صحت نداشته بلکه یکی از انصار با این ذکر استدلال کرده‌است. و پیرامون رؤیا می‌گویم: مطالعه‌ی این مقاله کفایت می‌کند.

رؤیا:

در مقدمه‌ی این بحث دوست‌دارم به حقیقت مرتبط با دعوت سید احمدالحسن علیه السلام اشاره کنم و آن، ده‌ها بلکه صدها نفر رؤیای اهل بیت علیهم السلام را مشاهده کردند که همه به آنان خبر می‌دادند که سید احمدالحسن در ادعای خود صادق است، با علم به این‌که برخی از این اشخاص هرگز وارد دعوت مبارک نشده‌بودند علی‌رغم این‌که دلیل گردن‌شان را گرفته‌بود اما دور از انتظار نبود و روایت‌شده که احدی بر این امر ثابت نمی‌گردد جز آن‌که خدا در عالم ذر

از او عهد گرفته، با علم به این که اشخاص مشار الیهم در مناطق و کشورهای مختلفند و به هیچ وجه با یکدیگر آشنائی و دیدار نداشتند بلکه عامل ورود بسیاری از آنان به دعوت مبارک، رؤیای صادقه بوده.

و در خصوص ادله بر حجیت رؤیا، می‌گوییم: در این خصوص روایات بسیاری از قرآن کریم و احادیث اهل بیت (علیهم السلام) وارد شده.

از جمله آیات رؤیای ابراهیم (علیه السلام) در خصوص ذبح فرزندش اسماعیل (علیه السلام) است،

﴿يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ﴾، (ای پسر من در خواب [چنین] می‌بینم که تو را

سر می‌برم).^(۱) حضرت ابراهیم (علیه السلام) هرگز نسبت به این رؤیا مردد نشد بلکه آن را حتی دید

که بر او ملزم گشته و به تیز کردن چاقو و عزم اراده‌ی خود در ذبح فرزند خویش مبادرت

کرد ﴿فَلَمَّا أَسْلَمَا وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ﴾، (پس وقتی هر دو تن در دادند [و همدیگر را بدرود گفتند] و

[پسر] را به پیشانی بر خاک افکند).^(۲) ابراهیم به رؤیا با دیده‌ی امر و دستور واجب‌الاطاعه‌ی

الهی نگریست و این جاست که سزاوار مدح و ثنای خداوند گشت. ﴿فَلَمَّا أَسْلَمَا وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ

* وَ نَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ * قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾، (پس وقتی هر دو

تن در دادند [و همدیگر را بدرود گفتند] و [پسر] را به پیشانی بر خاک افکند* او را ندا دادیم که

ای ابراهیم * رؤیا [ی خود] را حقیقت بخشیدی ما نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم).^(۳)

بلکه اسماعیل (علیه السلام) در عکس‌العمل خود نسبت به امر پدر در حالی که چاقو را در دستش می‌دید

که نزدیک رگ گردنش می‌شد چیزی از زبانش جز این گفته، خارج نشد: ﴿يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا

تُؤْمَرُ﴾، (پدر من آنچه را ماموری بکن).^(۴) پس رؤیا، امر الهی و تنفیذ آن واجب است و بر

بیننده‌ی خود (ابراهیم)، (اسماعیل)، حجت می‌باشد.

و علی‌رغم وضوح دلالت‌های آیات بر حجیت رؤیا؛ باز می‌بینیم که معاندین بر این دلالت‌های

واضح خُرده گرفته و اعتراض می‌کنند و تلاش می‌کنند که حجیت رؤیا را فقط محصور به انبیاء

کنند! و ای کاش دلیل برای این ادعایش ارائه می‌کرد اما فقط به تکبر مستکبران می‌نازد.

۱- الصافات: ۱۰۲.

۲- الصافات: ۱۰۳.

۳- الصافات: ۱۰۵-۱۰۳.

۴- الصافات: ۱۰۲.

در خصوص مناقشه با این اعتراض، می‌گوییم: اگر رؤیا در حدّ ذات خود یعنی با صرف‌نظر از بیننده‌ی آن، چه پیامبر باشد و چه انسان ساده، فاقد حجّیت بود، آیا ممکن بود که ابراهیم (علیه السلام) در آن حجّیت بیابد؟ پاسخ قطعاً خیر است ممکن نیست؛ زیرا فاقد یک چیز نمی‌تواند آن چیز را ببخشد، پس تا زمانی که ابراهیم (علیه السلام) در آن حجت یافته، بدین معناست که در حدّ ذات خود حجت بوده.

برای مثال: اگر یک سنگ، آب نداشته‌باشد آیا ممکن است کسی در آن آب بجوید؟ به طبع خیر ممکن نیست؛ زیرا سنگ در حدّ ذات خود، بی‌آب است و اگر فرض کنیم شخصی نیروی بسیاری بر این سنگ وارد کند و از آن آب خارج‌شود، در نمی‌یابیم که سنگ در ذات خود آب داشته؟ سپس اگر بگوئیم که رؤیا حجت بر پیامبر بود نه کس دیگر آیا خداوند نمی‌تواند آن را به سلف دیگر پیام‌وزاند!!

اگر چنان باشد آیا ابراهیم (علیه السلام) نسبت به حجّیت رؤیا شناخت قبلی داشته یا امر در خصوص امتحان و آزمایش او و در نهایت پیروزی در امتحان بوده؟ واضح است که استحقاق ابراهیم (علیه السلام) به ثنای الهی، دال بر خصوع و خشوع او در مقابل امتحان و پیروزی در آن بود: ﴿فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ * وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ * قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾، (پس وقتی هر دو تن در دادند [و همدیگر را بدرود گفتند] و [پسر] را به پیشانی بر خاک افکند* او را ندا دادیم که ای ابراهیم * رؤیا [ی خود] را حقیقت بخشیدی ما نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم).^(۱)

گفته‌می‌شود: که ابراهیم علم الهی داشت به این‌که رؤیا حجت است و مدحی که برای او حاصل شد، به سبب اطاعتش در مقابل طلب سختی که در رؤیا متجلی گشت، بوده نه این‌که رؤیا را تصدیق کرد و آن راه شناخت بین بنده و خالقش می‌باشد؟

می‌گوییم: این توجیه، مردود است؛ زیرا مدح و ثنای موجود در روایت تصریح‌می‌کند که حضرت (علیه السلام)، خود رؤیا را تصدیق کرده (... رؤیا را تصدیق کردی)، و در هر حال، اگر ثناء مربوط به امثال امر ذبح بود، چرا گفته‌شد (تصدیق کردی)، بلکه می‌فرمود اطاعت کردی یا تسلیم شدی.

و اما احادیث در این باب بسیارند و رجوع به کتاب (دار السلام)، اثر میرزا نوری برای شما کفایت می‌کند تا در آن بسیاری از روایات اهل بیت (علیهم السلام) را بیابی و خواننده می‌تواند به کتاب برادر احمد خطاب تحت عنوان (فصل الخطاب فی حجیة رؤیا أولی الألباب)، یکی از انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) مراجعه کند و در این مجال، جز اکتفا به ذکر جمله‌ای از احادیث، میسر نیست:

امام رضا (علیه السلام) فرمودند: (حدثنی ابي، عن جدي، عن ابيه (علیه السلام) أن رسول الله (صلی الله علیه و آله) قال: من رآنی فی منامه فقد رآنی؛ لأن الشيطان لا يتمثل فی صورتی و لا فی صورة أحد من أوصیائی و لا فی صورة واحدة من شيعتهم، وإن الرؤيا الصادقة جزء من سبعين جزءاً من النبوة)، (پدرم، مرا از جدم از پدرشان (علیه السلام) باخبر ساخته که رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمودند: هر کس مرا در خواب ببیند، به حق مرا دیده‌است؛ زیرا شیطان به صورت من و هیچ یک از اوصیایم و شیعیانم در نمی‌آید و به حقیقت رؤیای صادقه جزئی از هفتاد جز نبوت است).^(۱)

این حدیث به وضوح دلالت می‌کند که شیطان هرگز نمی‌تواند به شکل هیچ یک از اهل بیت (علیهم السلام) درآید، امری که اعتراض معاندین را ساقط می‌کند در صورتی که عدم حجیت رؤیایا به ضرورت قدرت شیطان در شکل گرفتن به صورت ایشان بهانه می‌کنند.

و با عدم توانائیش در امثال به چهره‌ی ایشان، آشکار می‌شود که رؤیا از جانب خداوند است و بسیاری از روایات اهل بیت (علیهم السلام) بر این امر دلالت می‌کنند.

عن الرسول (صلی الله علیه و آله)، إنه قال: (لا نبوة بعدي إلا المبشرات. قيل يا رسول الله و ما المبشرات؟ قال: الرؤيا الصالحة). رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمودند: (بعد از من هیچ نبوتی نیست جز مبشرات، گفته شد یا رسول الله (صلی الله علیه و آله) مبشرات چیست؟ فرمودند: رویاهای صادقه).^(۲) پس رؤیا بر حسب این روایت، یک نبوت بوده و گمان نمی‌کنم احدی از حجیتش نگوید.

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: (رأی و رؤیا المؤمن فی آخر الزمان علی سبعین جزء من أجزاء النبوة)، (مشاهده و رویای مؤمن در آخر الزمان، بر هفتاد جزء از اجزای نبوت است).^(۳) و بدین معناست که رویا، وحی از سوی خداوند است.

۱- من لا يحضره الفقيه: ج ۲ ص ۵۸۵.

۲- بحار الأنوار: ۵۸ ص ۱۹۳.

۳- دار السلام: ج ۱ ص ۱۸.

و در کتاب الغایات جعفر بن احمد قمی، رسول الله ﷺ فرمودند: (آنچه که رسول الله ﷺ در شأن رؤیا و صاحب آن فرموده‌است: (خیارکم أولو النهی. قيل: یا رسول الله، و من أولوا النهی؟ فقال: أولوا النهی، أولو الأحلام الصادقه)، (بهترین شما اولی‌نهی باشند. عرض شد: اولی‌نهی کیستند؟ فرمود: صاحبان خواب‌های صادق).^(۱)

سبحان الله، اصحاب رؤیا، برگزیدگان از مسلمانان هستند و با این وجود برخی بخت برگشتگان از ما مسخره‌می‌کنند و می‌گویند: به سبب رؤیا به احمدالحسن ایمان می‌آورید؟ می‌گوئیم: بله و خداوند را بر این نعمت ایمان شکر می‌کنیم و در مورد اخبار روایت شده از اهل بیت (علیهم‌السلام) که اعمال خاص و معین‌را به شیعیان خویش از برای دیدن رؤیا آموزش می‌دادند چه می‌گوئید آیا خدائی ناکرده، تعالیم لغو و عبثی هستند؟! بله — همان‌طور که گمان می‌کنید — اگر رویا حجیت نداشته‌باشد، این آموزه‌ها بیهوده هستند. و شما را به خدا قسم می‌دهم که اگر رؤیا حجت نبوده پس از طریق چه چیزی به مؤمن بشارت داده‌می‌شود؟!

عدم وجودش به عنوان حجت بدین معناست که از واقعیت خارجی یا حقیقت خارجی پرده بر نمی‌دارد و اگر واقع خارجی که رؤیا از آن پرده برمی‌دارد یا بدان بشارت بدهد، وجود نداشته‌باشد آن تنها وهم و خیال بوده‌است.

عن عبدالله بن عجلان، قال: (ذکرنا خروج القائم (علیه‌السلام) عند أبي عبدالله (علیه‌السلام) فقلت له: كيف لنا أن نعلم ذلك؟ فقال: يصبح أحدكم و تحت رأسه صحيفة عليها مكتوب "طاعة معروفة").

عبدالله بن عجلان گوید: در مورد خروج قائم (علیه‌السلام) نزد امام صادق (علیه‌السلام) بحث کردیم و عرض کردیم: یابن رسول الله چگونه از آن آگاه شویم؟ فرمودند: (صبح در زیر سر هر یک از شما صحیفه‌ای پیدا می‌شود که در آن نوشته "اطاعتش معروف و نیکو است، پس بشنوید و اطاعتش کنید).^(۲)

از این روایت مستفاد می‌شود که مهم‌ترین راه علم به خروج قائم، همان رؤیا می‌باشد و رؤیا همان معنای صحیفه‌ای است که زیر سر انسان پیدا می‌شود.

۱- فصل الخطاب في حجية رؤيا أولى الألباب: ص ۱۵.

۲- کمال الدین و تمام النعمة: ص ۶۵۴.

بیزنطی گوید: قال: (سألت أبا الحسن (عليه السلام) علي بن موسى الرضا (عليه السلام) عن الرؤيا فامسك عني ثم قال: لو إنا أعطيناكم ما تريدون كان شراً لكم و أخذ برقبة صاحب هذا الأمر)، (از امام رضا (عليه السلام) مسأله‌ای پرسیدم، حضرت از پاسخ خودداری ورزید و جواب نفرمود. سپس فرمود: اگر هر چه را می‌خواهید، به شما بگوئیم و عطا کنیم، موجب شرّ برای شما می‌شود و گردن صاحب‌امر گرفته می‌شود).^(۱)

امام رضا (عليه السلام) در این حدیث، بین رؤیا و صاحب‌امر ارتباط ایجاد می‌کند و به صراحت نصیحت می‌کند که شناخت تمام اسرار رؤیا باعث گرفتار شدن صاحب‌امر می‌شود پس چگونه ممکن است حجت نباشد؟

و دوست‌دارم داستان نرجس‌خاتون (علیها السلام) مادر امام مهدی (علیه السلام) به خواننده یادآوری کنم، زمانی که به عراق آمد بعد از این که نفس خود را به سبب رؤیا در میان اسیران جای داد، پس شما را چه شده که دروغ می‌بندید؟ و همه می‌دانید که وهب نصرانی، به سبب روئیایی که دید به یاری امام حسین (عليه السلام) شتافت، زمانی که در عالم رؤیا حضرت عیسی (عليه السلام) را دید که او را به نصرت حسین (عليه السلام) امر می‌کرد و همین رؤیا سبب نیل او به درجات رفیع شد، پس چه بیچاره‌اند بخت‌برگشتگان این زمان.

و آیا مشهورتر از روئیایی که ابا عبدالله الحسین (عليه السلام)، دیده وجود دارد؟! و با آن بر ابن عباس محتج شد زمانی که مانع خروج حضرتش به سمت کوفه گشت با این حجت که اهل کوفه پدرش علی (عليه السلام) و برادرش حسن (عليه السلام) را خوار کردند و امام حسین (عليه السلام) در پاسخش فرموده که رسول الله (صلی الله علیه و آله) را در خواب دیده و او را به سیر به سوی عراق امر کرده و این که در آنجا کشته خواهد شد، آیا این رؤیا، حقیقت و واقعیت خارجی را بر مؤمنین کشف نکرد؟! پس چه دلیلی برتر از این بر حجیت رؤیا می‌خواهید؟! و به اشکالات و اعتراضاتی که معاندین بر دلیل رؤیا در چند سطر پاسخ خواهم داد:

۱- از برخی اشخاص می‌شنویم که می‌گویند ما از خدا رؤیا را طلب کردیم اما هرگز روزی ما نشد و از کلام‌شان بر می‌آید که مقصودشان از این کلام چنین بوده: شما می‌گوئید که رؤیا دلیل بر دعوت است اما ما هرگز روئیایی ندیدیم پس چه چیزی از دلیلتان باقی مانده!!؟

و علی‌رغم سادگی این اعتراض در پاسخش می‌گوئیم: اول: رؤیا اکیداً، دلیل و حجت است و دلیل متمرکز در اینجا، حصول فعلی رویاست و ما نمی‌گوئیم که هرکس دیدن رؤیا را طلب می‌کند، ما حصول آن را برایش تضمین می‌کنیم.

دوم: از اهل بیت (علیهم‌السلام) روایت شده که: (الرؤیا بمنزلة کلام یکلم به الرب عبده)، (رؤیا به منزله‌ی کلامی است که خداوند از طریق آن با بنده‌اش تکلم می‌کند).^(۱) بنابراین، در صورتی که رؤیا ندیدید یا خداوند با شما سخن نگفت، دلیلشان را از خودتان پرسید.

۲- برخی می‌گویند که رؤیا حجت فقط بر صاحبش است.

می‌گویم: این گفته، مغالطه‌ی واضح است، چراکه رؤیا- برحسب واقعی که از آن خبر می‌دهد- بر دو قسم است پس اگر واقعه‌ی ذاتی بوده یعنی فقط به شخص بیننده مرتبط بوده، مثلاً رؤیائی که صاحبش را از سفر با ماشینش بر حذر می‌دارد؛ زیرا ماشینش آتش خواهد گرفت. پس رؤیا در این صورت، به احدی غیر از او مرتبط نبوده و فقط بر او حجت است. اما اگر واقعه‌ی موضوعی بوده، یعنی محدود به شخص بیننده نیست بلکه حجت بر جمع است. مثلاً اگر شخص، رؤیائی ببیند که او را از وقوع آتش‌سوزی در بازار شهر خبر می‌دهد شکی نیست که خودش و هر شخص دیگر مشمول این رؤیا می‌شود.

و در خصوص دعوت سید احمد الحسن (علیه‌السلام) واضح است که دعوت شامل همگان بوده و رؤیای متعلق به آن نیز نوعی رسالت بر همه بوده هرچند که بیننده‌ی آن یک یا چند نفر باشند.

۳- برخی می‌گویند: فکر کردن مدام به اهل بیت (علیهم‌السلام) باعث می‌شود که انسان، ایشان (علیهم‌السلام) را در خواب ببیند، لذا در این صورت قضیه نفسی بوده و ارتباطی با عالم غیب ندارد!

سبحان الله، که برای هر حق، باطل و برای هر عدالت، کژی قرار داده‌اند، بر صاحب اشکال واجب بود که از خود پرسد، آیا چهره‌ی معصومی (چه پیامبر یا امام) که در خواب می‌بینیم، همان چهره‌ی ایشان است یا شیطان به چهره‌ی ایشان درآمده، اگر بگویند که شیطان به چهره‌ی معصوم درآمده، به او می‌گوئیم: رسول الله ﷺ فرمودند که شیطان به چهره‌ی من، به چهره‌ی هیچ یک از اوصیایم و به چهره‌ی هیچ یک از شیعیانم در نمی‌یابد. و اگر بگویند: همان چهره‌ی معصوم است. به او می‌گوئیم: همواره به فکر معصوم بودن، هرگز رؤیا و حجیتش را خدشه‌دار

نمی کند بلکه سزاوار است بیشتر به ایشان بیندیشید امید است که خدا به شما رحم کند.
 امام کاظم (علیه السلام) فرمودند: (مَنْ كَانَتْ لَهُ إِلَى اللَّهِ حَاجَةٌ وَ ارَادَ أَنْ يَرَانَا وَ أَنْ يَعْرِفَ مَوْضِعَهُ فَلْيَعْتَسِلْ ثَلَاثَ لَيَالٍ يُنَاجِي بِنَا فَإِنَّهُ وَ يُعْفَرُ لَهُ بِنَا وَ لَا يَخْفِي عَلَيْهِ مَوْضِعُهُ...)، (هر کس به سوی خداوند حاجتی دارد و می خواهد ما را ببیند و منزلگاه خودش را [در آخرت] بداند، پس سه شب غسل کند در حالی که به وسیله ما [به درگاه الهی] مناجات نماید که همانا ما را خواهد دید و آمرزیده خواهد شد و جایگاهش بر او پوشیده نمی ماند).^(۱)

و مجلسی در توضیح این حدیث گوید: (فرموده‌ی حضرت: ما را نجوا کند، یعنی با خداوند به واسطه‌ی ما نجوا کند و بر او عزیمت کند و ما را واسطه قرار دهد، تا ما را بدو نشان دهد و موضعش نزد ما را بشناسد. و گفته شد: یعنی به رؤیت ما اهتمام ورزد و از رؤیت و محبت ما با خود بگوید، تا ایشان را ببیند).^(۲)

۴- در برخی روایات آمده: حماد بن عثمان بن زراره گوید امام صادق (علیه السلام) فرمودند: (أخبرني عن حمزة، أيزعم أن أبي آتية؟ قلت: نعم، قال كذب والله ما يأتيه إلا المتكون، إن ابليس سلت شيطانا يقال له: المتكون، يأتي الناس في أي صورة شاء، إن شاء في صورة كبيرة و إن شاء في صورة صغيرة، و لا والله ما يستطيع أن يجيء في صورة أبي (علیه السلام)، (مرا از حمزه با خبر کن آیا از عان داشته که پدرم به سوی او آمده؟ عرض کردم: بلی. فرمود: به خدا سوگند دروغ گفته و هر چه به سوی او آمده چیزی جز مُتَكُونِ نیست، به راستی که ابلیس، شیطانی مسلط ساخته که به او متکون گفته می شود، که در هر صورتی که بخواهد به سوی مردم می آید، خواه در چهره‌ی کوچک و خواه در چهره‌ی بزرگ و به خدا قسم که نمی تواند با چهره‌ی پدرم متجلی شود).^(۳)

برخی با این روایت استدلال کردند؛ رؤیائی که انصار می بینند ممکن است از شیطان باشد، و در پاسخش گفته می شود که انصار با رؤیائی استدلال می کنند که منحصر به معصومین (علیهم السلام) بوده و فقط معصومین را در آن رؤیا ببینند و روایت واضح است که شیطان (مخفی یا غیره)، نمی تواند به شکل ایشان (علیهم السلام) در آید و امام صادق (علیه السلام) بدین امر قسم می خورد اما شیطان به چه صورتی ممکن است به سوی حمزه مشار الیه در روایت بیاید، امری است که روایت بر آن

۱- الأختصاص - للشيخ المفيد: ص ۹۰.

۲- بحار الأنوار: ج ۵۳ ص ۳۲۸.

۳- اخيار معرفة الرجال (رجال الكشي) - للشيخ طوسي: ج ۲ ص ۵۸۹.

دلالت نکرده و در هر حال، بعد از این که دانستیم شیطان به شکل معصومین در نمی‌آید، دانستنش چندان اهمیتی ندارد.

برید بن معاویه عجلی گوید: (حمزه بن عماره زبیدی (بربری) ملعون به اصحابش می‌گفت: ابوجعفر (علیه السلام) (امام باقر)، هر شب به سوی ما می‌آید و انسان همواره از عان می‌کرد که ایشان را واقعاً دیده، تا این که خداوند برای من مقدر کرد که با ابوجعفر ملاقات کنم و موضوع حمزه را با ایشان در میان گذاشتم، حضرت فرمود: (كذب عليه لعنة الله ما يقدر الشيطان أن يتمثل في صورة نبي و لا وصي نبي)، (لعنت خدا بر او باد، شیطان نمی‌تواند به صورت پیامبر یا وصی پیامبر در آید).^(۱)

۵- برخی - از جمله شیخ بشیر نجفی - اعتراض می‌کنند و می‌گویند: کدام یک از شما پیامبر یا امام را در این عالم دیده تا مطمئن شود کسی که دیده، همان معصوم است!

می‌گویم: این کلام عجیب و غریبی است، کدام یک از اصحاب امام صادق (علیه السلام) پیامبر (صلی الله علیه و آله) را دیده تا به آنان می‌فرماید فلان اعمال عبادی را انجام دهید و پیامبر را در خوابتان خواهید دید؟ سپس آیا اعتراض‌کننده معتقد است در صورتی که معصوم را ندیده‌ایم، شیطان به شکل ایشان در خواهد آمد؟!!

آیا به نظرش سبب و دلیل عدم تمثیل شیطان به چهره‌ی ایشان، معرفت یا مشاهده‌ی ما نسبت به صورت‌های ایشان یا دیدن صورت‌های واقعی ایشان بوده؟! ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ﴾، (و آن‌گاه که [یهودیان] گفتند: خدا چیزی بر بشری نازل نکرده، بزرگی خدا را چنان که باید نشناختند).^(۲)

۱- منبع قبلی: ج ۲ ص ۵۹۳.

۲- الأنعام: ۹۱.

و بحث را با روایتی که بر حجیت رؤیا دلالت داشته، خاتمه خواهیم داد پس هر که خواست ایمان آورد و هر که خواست کافر شود. لذا روایت وارده از امام رضا (علیه السلام) طولانی است و آنچه به اختصار ذکر خواهیم کرد.

امام رضا (علیه السلام) فرمودند: (إن الأحلام لم تكن في ما مضى في أول الخلق و إنما حدثت فقلت: و ما العلة في ذلك؟ فقال: إن الله عزّ ذكره بعث رسولاً إلى أهل زمانه فدعاهم إلى عبادة الله و طاعته فقالوا: ((إن فعلنا ذلك فما لنا؟ فوالله ما أنت بأكثرنا مالاً و لا بأعزنا عشيرة فقال: إن أطعموني أدخلكم الله الجنة و إن عصيتموني أدخلكم الله النار. فقالوا: و ما الجنة و ما النار؟ فوصف لهم ذلك فقالوا: متى نصير إلى ذلك؟ فقال إذا متم. فقالوا: لقد رأينا أمواتنا صاروا عظاماً و رفاتاً، فازدادوا له تكديماً و به استخفافاً فأحدث الله عزوجل فيهم الأحلام فأتوا فأخبروه بما رأوا و ما أنكروا من ذلك. فقال: إن الله عز ذكره أراد أن يحتج عليكم بهذا، هكذا تكون أرواحكم إذا متم و إن بليت أبدانكم تصير الأرواح إلى عقاب حتى تبعث الأبدان)، (بشر در ابتدا خواب نمی دید و بعدها پیداشد، خاطر نشان کرد: راوی پرسید: علت این امر چیست؟ امام (علیه السلام) فرمود: خدای متعال رسولی را به سوی اهل زمان خود مبعوث فرمود. او هم مردم را به عبادت و اطاعت خدا دعوت کرد. مردم گفتند اگر دعوت تو را اجابت کنیم برای ما چه نفعی دارد؟ تو که از نظر مال و عشیره بر ما برتری نداری؟ آن پیامبر فرمود: اگر از من اطاعت کنید خدا شما را وارد بهشت می کند و اگر نافرمانی کنید شما را وارد جهنم می کند. گفتند بهشت و جهنم چیست؟ بهشت و جهنم را برایشان توصیف فرمود. گفتند چه وقت به آن جا می رویم؟ فرمود وقتی مردید. گفتند: ما مردگان خود را می بینیم که استخوانی از آنها مانده است، پس بر تکذیب او افزودند و به استخفاف پیامبرشان پرداختند. خداوند عز و جل خواب دیدن را بر ایشان مقرر داشت. مردم به نزد پیامبرشان آمدند و از آنچه که می دیدند و برایشان ناشناخته بود پرسیدند. فرمود خدای متعال اراده فرمود که این گونه بر شما احتجاج کند تا بدانید ارواح شما این گونه است و بعد از مرگ روح شما در عذاب است تا وقتی که مبعوث شوید).^(۱)

پس خداوند رؤیا را به وجود آورد تا حجتی بر خلق باشد.

و الحمد لله رب العالمین.

و اما در خصوص استخاره، این مقاله را بخوانید.

استخاره:

یکی از راه‌های شناخت غیب، استخاره می‌باشد و سیرت شرعی از ماندگارترین عهدها را داشته و سیرت مشروع، نزدشان حجت است که معلوم‌بوده و هرکس به کتاب (ماوراء الفقه)، اثر سید صدر مراجعه کند، بحث ممتازی در خصوص حجیت استخاره می‌یابد. او در قسمتی از آن کتاب می‌گوید: (همانا انسان مؤمن در نصیحت و راهنمایی برادر مؤمن خود، غل و غش نمی‌کند پس چگونه ممکن است خدای متعال چنین کند؟!).

می‌گویم: آیا می‌ترسید خدا مانع شما شود؟! و این احادیث بسیار اهل بیت (علیهم‌السلام) در شأن و منزلت استخاره است:

امام صادق (علیه‌السلام) فرمودند: (صل رکعتین و استخر الله، فوالله ما استخار الله مسلم إلا خار له البتة)، (دو رکعت نماز بخوان و از خداوند استخاره بخواه و هیچ مسلمانی از خداوند استخاره‌نگرفته، مگر به نفعش بوده است).^(۱)

ابی عبدالله (علیه‌السلام)، قال: (من استخار الله راضياً بما صنع خار الله له حتماً)، (هرکس از خداوند استخاره بخواهد درحالی که به استخاره اش راضی باشد و بدان عمل کند، خداوند متعال حتماً برای او اختیار می‌کند).^(۲)

و این حدیث بر شرط ضروری از شروط استخاره تأکید داشته و آن راضی بودن به نتیجه‌ی استخاره، در هر حالت می‌باشد.

و فرموده‌ی حضرت: (هراسی ندارم...)، دلیل بر شدت اعتماد به استخاره است.

و فراتر از آن، احادیث روایت شده در نهی از مخالفت با استخاره و عصیان‌ش یا توجه و ورود به امری بدون استخاره بر آن می‌باشد

۱- الکافی: ج ۳ ص ۴۷۰ ح ۱.

۲- وسائل الشیعة (ال بیت): ج ۸ ص ۶۳، باب صلاة الأستخارة.

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: (كنا نتعلم الاستخارة كما نتعلم السورة من القرآن. ثم قال: ما أبالي إذا استخرت على أي جنبی وقعت)، (همان گونه که سوره‌های قرآنی را یاد می‌گیریم، استخاره را نیز بیاموزیم، سپس فرمودند: بعد از استخاره هر چه روی دهد ترسی ندارم).^(۱)
و نیز احادیثی در مخالفت از استخاره و عصیان از آن نمی‌شده و نیز عمل به کاری یا امری بدون استخاره نمی‌شده است.

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: (من دخل فی أمر بغير استخارة ثم ابتلی لم یؤجر)، (هر کس بدون استخاره در امری وارد شود، سپس به گرفتاری مبتلا شد، پاداش داده نمی‌شود).^(۲)
امام صادق (علیه السلام) فرمودند: (قال الله عزوجل: من شقاء عبدی أن یعمل الأعمال فلا یتخیرین)، (رسول الله ﷺ فرمود: خداوند عزوجل می‌فرماید: شقی‌ترین بندگان من کسانی هستند که بدون استخاره‌ی من اعمال خود را انجام می‌دهند).^(۳)

عن بعض أصحابه، قال: (قلت لأبی عبدالله (علیه السلام): من أكرم الخلق علی الله؟ قال: أكثرهم ذكراً لله، و أعمالهم بطاعته. قلت: من أبغض الخلق إلى الله؟ قال: من یتهم الله. قلت: وأحد یتهم الله؟ قال: نعم، من استخار الله فجاءته الخیرة بما یکره فسخط، فذلك الذی یتهم الله).^(۴)
برخی اصحاب گویند: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: چه کسی گرامی‌ترین خلق نزد خداست؟ فرمودند: کسانی که بسیار خدا را یاد می‌کنند و به اطاعت از او مشغولند. عرض کردم: بدترین خلق خدا چه کسانی هستند؟ فرمودند: کسی که خدا را متهم می‌کند. عرض کردم: آیا کسی هست که خدا را متهم کند؟ فرمودند: آری، هر کس که از خداوند استخاره بخواهد و استخاره‌ی او خلاف میلش آمد. پس آن را ناخوشایند می‌داند و خدا را متهم می‌کند).

و برخی از معاندین در خصوص استخاره، شبهه‌هایی اشاعه‌داشتند مبنی بر این که استخاره فقط به معنای طلب خیر در مورد مسائل مادی بوده و هیچ ارتباطی با امور عقایدی نداشته.

در پاسخ می‌گویم: صفوان جمال، یکی از اصحاب امامین امام کاظم و رضا (علیهما السلام) بوده که

۱- وسائل الشیعة (ال بیت): ج ۸ ص ۶۷، باب صلاة الأستخارة.

۲- وسائل الشیعة (ال بیت): ج ۸ ص ۷۹، باب کراهة عمل الأعمال بغير استخارة..

۳- همان.

۴- همان.

به سبب همین استخاره از فتنه‌ی واقفیه نجات یافته و به امامت رضا (علیه السلام) ایمان آورد.
قال: و روی علی بن معاذ قال: (قلت لصفوان بن یحیی: بأی شیء قطعت علی علی؟ -أی الإمام الرضا (علیه السلام) - قال: صلیت و دعوت الله و استخرت (علیه) و قطعت علیه).
علی بن معاذ گوید: به صفوان بن یحیی گفتم: (به وسیله‌ی چه چیزی در مورد امامت امام رضا (علیه السلام) به یقین رسیدی؟ گفت: نماز خواندم و دعا کردم و از خداوند استخاره خواستم پس به قطعیت رسیدم و به امامت ایشان ایمان آوردم).^(۱)

بنابراین، صفوان جمال از طریق استخاره به امامت رضا (علیه السلام) ایمان آورد و امامت از مسائل عقایدی بوده، پس معاندین چگونه استخاره را فقط به موارد فرعی محدود می‌کنند و روایات برای تعیین این حدود، کجایند؟!!

اگر استخاره را در موارد فرعی، درست می‌انگارند همان‌طور که توصیفش می‌کنند این یعنی روش استخاره، برای کشف امر پنهان، یک راه صحیح بوده و همراه با شروط حجیت در این موارد بوده لذا سؤال می‌کنیم: چرا استخاره نباید راه درست و صحیح در موارد دیگر باشد یعنی چه دلیلی بر عدم صحتش در خصوص موارد دیگر وجود داشته؟!!

با علم به این که استخاره در هر دو حالت، یکی بوده و آن روش کشف امر پنهان است و تنها اختلاف موجود در دو مورد، موضوع استخاره است و موضوع همان‌طور که معلوم بوده امر خارج از حیطه‌ی استخاره بود و استخاره روش کشف این موضوع است.

می‌گویم: آیا در ساحت الهی، بُخلی در کار است؟! از کلام زشت به خدا پناه می‌بریم، آیا لطف و کرمش شامل حال موارد جزئی می‌شود اما در مورد مسائل عقیدتی کوتاهی می‌کند؟! و این نتیجه، حتماً آنان را ملزم می‌دارد تا زمانی که استخاره نزد آنان، روشی صحیح در اطلاع‌یابی از یک امر بوده و در موارد جزئی خواسته‌ی مطلوب تحقق می‌یابد، پس تخلفش در برخی موارد دیگر، امری غیرعقلانه است؛ زیرا اگر کم و کاستی در میان بوده، طبیعتاً در همان اول راه خود را نشان می‌دهد و در تمام موارد اختلاف می‌افتاد. پس آیا نفستان را به نتیجه‌ای که ذکر کردم راضی و در قبالش خدا را متهم می‌کنید؟! پاک و منزّه است خدای بلند مرتبه.

اما گفته‌ات که اتباع سید احمد الحسن (علیه السلام)، استخاره را بر صحت دینشان نمی‌پذیرند، این امر واضح بوده، اما شما قومی هستید که هیچ تعقل نمی‌کنید، و مورد دین از موارد استخاره نبوده بعد از این که دلیل شرعی بر آن دلالت کند.

می‌گوید: (احمد و اصحابش با سیرت انبیاء و صالحین بر حقانیت ادعایش استدلال می‌کنند در حالی که مورد ستیز قرار گرفته و به سادگی از آن تبعیت نشده و این امر مشابه قضیه‌اش بوده مبنی بر این که این رویگردانی از ذات قضیه و آنچه حاملش بوده مایه‌ی کشفش نمی‌باشد و دلیل نمی‌شود که هر که تکذیب و مطرود شود صاحب حق و فرستاده‌ای از جانب مصلح در آخرالزمان باشد و این قضیه بر صالحین و فاسقین حتی بر دیوانگان در مذهب و دین ما و سایر ادیان جهان، جاری بوده و هست).

می‌گویم: ای سفیه، این دلیل به خودِ خودی مطرح نشده بلکه دلالتش به ارتباطش با سایر ادله استمرار داشته و در زمره‌ی ادله‌ای قرار گرفته که بر حقانیت دعوت مبارک دلالت دارند و این دلیل از خلال کشف جریان سنت انبیاء و اوصیاء و انصارشان با حال انصار یمانی آل محمد، سید احمد الحسن (علیه السلام) پیوند ایجاد می‌کند.

می‌گوید: (مباهله به معنی دعاست، و احمد بن الحسن ادعا کرده که در وهله‌ی اول هر که با او مباهله کند را فوراً خواهد سوزاند؛ زیرا معصوم است و دعای معصوم رد نمی‌شود و شاید بررسی که چرا همگان از قبول مباهله‌ی این چنینی رویگردانی می‌کنند؟ می‌گویم: مباهله با شخصی که مدعی ادعاهای دروغ شده، چنان نتیجه‌ای هم نداشته، همان‌طور که اگر به شخص بی‌گناهی بگوئی بیا و قسم بخور، او تلاش خواهد کرد که از این قضیه دوری کند در صورتی که راه حل دیگری در میان باشد. لذا در خصوص ادعای احمد بن الحسن، ادله‌ی بسیاری بر بطلانش وجود داشته پس چه نیازی به مباهله هست جز این که اگر بطلان ادعا منحصر به آن شود با علم به این که اگر خواهان مباهله با آن‌ها بودی و بر این کار جدی بودی به تو می‌گویند که خدا به تو لطف کرد و تو را نسوزاند و این امری است که با یکی از وکیلانش به نام سید طالب در شهر عفک اتفاق افتاده، هنگامی که با دلیل با او احتجاج کردم، عصبانی شد و گفت: من تو را خواهم سوزاند بلند شو و مباهله کن من هم با اصرار اتباعش که خواستند آخرین ورق او در آن جلسه را کشف کنند برخاستم و وضو گرفتم و دو

رکعت نماز خواندم و به او گفتم که من آماده هستم اما اگر مرا نسوزانندی، دعوت باطل است. گفت: نه؛ زیرا خدا به تو لطف می‌کند و از آن امتناع ورزید).

می‌گویم: سید احمدالحسن (رحمته الله) هرگز نگفته هر که با من مباحله کند را می‌سوزانم و من این دروغ‌گو را به تحدی فرا می‌خوانم که عین این کلام سید (رحمته الله) را نقل کند. آری می‌گوئیم که عمل مباحله با آثاری آشکار می‌شود و هر که با سید احمد (رحمته الله) مباحله کند را به این گفته به تحدی دعوت می‌کنیم که هرگز از عذاب خدا نجات نمی‌یابد و خداست که موعد عذاب را معین می‌کند.

طوسی در غیبه از ابوعلی بن همام روایت می‌کند: (محمد بن علی شلغمانی عزاقری به سوی شیخ حسین بن روح - سفیر امام مهدی (رحمته الله) - رفت و از شیخ تقاضای مباحله با خود را کرد و گفت: من صاحب آن مرد (مهدی)، هستم و مأمور به اظهار علم شده‌ام و ظاهر و باطن آن را آشکار کردم پس با من مباحله کن. و شیخ خدایش بیامرز در پاسخش گفت که هر که از صاحبش پیشی گیرد، مورد خصم است. پس عزاقری پیش رفت و کشته شد).^(۱)

این حادثه بیان می‌کند که اول؛ مباحله حتی بر کسی که بطلانش آشکار بوده، جاری می‌شود آری، اعلان به حقیقت قبل از مباحله باید انجام شود پس اگر بر بطلان اصرار داشت، با او مباحله می‌شود و این حال عزاقری بود و نیز آشکار شده که عذاب خدا بر او نازل شد، ولی هر که از صاحبش پیشی گیرد، مورد خصم واقع می‌گردد.

می‌گویم: از کدامین زبانه کلمات خود را جمع‌آوری کرده‌است؟

و در آخر می‌گویم: و اما کتب‌تان که از عان‌داشته با دعوت در تعارضند، حالش همانند حالی سهی بوده که به خورشید می‌گوید نورت حائل شده، هی تو ای عالم جاهل! این همان مُراد از

عدم وجود معارض برای دعوت نیست، از همان مولایت پیرس که تو را مقلد خود قرار داده و به زعمش که تو یک مجتهدی، پیرس آیا کلامت درست است و به سوی ما بازگردد.

و الحمد لله رب العالمین.